

مبانی اقتصاد سیاسی

پ . نیکی تین

ترجمہ ع نوریان

انتشارات شاهنگ

مبانی اقتصاد سیاسی / پ. نیکی نین
ترجمه: ع. نوربان

چاپ اول اسفند ۱۳۵۲ ، انتشارات صدای معاصر
(تمام نسخ این چاپ توسط ساواک معدوم شد)
چاپ دوم ، اسفند ۵۷

با یاد ولی الله محمدی که به «جرم» میاشرت در چاپ این کتاب به بند حرامیان ساواک گرفتار شد. اما هرگز در راه انتشار آزاد نموده از پا نایستاد و تا آخرین نفس تیشه بردیوار این نفس زد. تن او برخاک افتاد، اما درخت اندیشه‌هایی که می‌پرورد، تناورتر می‌شود.

فروردین ماه ۱۳۵۲ پس از گرفتار شدن من (مترجم) ، ولی الله محمدی مسئول انتشارات صدای معاصر به خاطر این کتاب که هنوز انتشار نیافته بود به بند افتاد و يك سال در حبس ماند که خود داستان دیگری است با سرفصلهای درخشان از شهامت ، مقاومت و مبارزه جوئی . محمدی پس از خلاصی از این بند نیز به فرمان روزگار رزمجو . به کار خویش ، نشر اندیشه ادامه داد و کارنامه درخشانی بر جای گذاشت .

تنها يك نسخه از این کتاب از دستبرد زندانبانان اندیشه مصون ماند و اکنون عیناً تکثیر می‌شود . این کتاب ترجمه بخش نخست از کتاب مبانی اقتصاد و سیاسی ، نوشته پ . نیکی‌تین است بخش دوم ترجمه نشد . زیرا به تشریح و تبلیغ نوعی از ساختمان سوسیالیسم می‌پرداخت که در آن جای تردید هست و از سوی دیگر بی‌شک موجب تحریک زندانبانان اندیشه می‌شد، کما این که به همین صورت کنونی نسبت گرفتاری چندتن شد . می‌دانم که

پاره‌ای از همان نگرش‌های نادرست در بخش اول متن اصلی نیز که همین کتاب باشد، راه یافته است. تا آنجا که در بضاعت بود، آنها را حذف کردم. در این کار یاران من، زنده‌یاد حمید مومنی (م. بیدسرخ) باقر مومنی و مرتضی بهنیا کمک کردند. اما عذر گناهان نویسندگان و مترجم هرگز بر عهده آنان نیست. جمله‌هایی که به تبلیغ مستقیم سوسیالیسم و نوع شوروی آن مربوط بود، ناچار حذف شد، یکی به خاطر کاستن از مزاحمت اداره نگارش، سابق و دیگر به خاطر تردیدهایی که به نوع شوروی سوسیالیسم داشتم.

ع . نوریان

موضوع اقتصاد سیاسی

هدف تعدادی از علوم شناخت جهان است. برخی از علوم پدیده‌های طبیعت را مورد مطالعه قرار می‌دهند و برخی دیگر پدیده‌های جامعه را. علوم می‌کند برای شناخت طبیعت به کار می‌آیند علوم طبیعی نامیده می‌شوند و علوم می‌کند و جوه گوناگون رشد و تکامل اجتماعی را بررسی می‌کنند علوم اجتماعی نامیده می‌شوند. اقتصاد سیاسی یکی از رشته‌های علوم اجتماعی است و اقتصاد سیاسی علمی بخشی از جامعه‌شناسی علمی را تشکیل می‌دهد.

تولید ثروت مادی - شالوده‌ی زندگی اجتماعی
مردم در سراسر قرون و اعصار در مورد علت رشد و تکامل

جامعه‌ی انسانی اندیشیده‌اند و در این باره عقاید گوناگونی ارائه کرده‌اند. مثلاً عده‌ای معتقدند که تکامل جامعه به مشیت خداوند صورت می‌گیرد. عقیده‌ی دیگری که دانشمندان دنیای کهنه هنوز هم بدان باور دارند، این است که تکامل جامعه تا حد تعیین کننده‌ی بی‌محیط جغرافیائی، یعنی شرایط طبیعی (مانند آب و هوا، خاک، مواد معدنی و نظایر اینها) بستگی دارد. روشن است که محیط جغرافیائی یکی از شرایط اساسی تحول اجتماعی است را، نقش یقین کننده ندارد. زیرا مثلاً در سه هزار سال اخیر سه نظام اجتماعی در اروپای باختری و چهار نظام اجتماعی در اروپای مرکزی و خاوری پدید آمده، اما در این مدت شرایط جغرافیائی اروپا یا تغییر نیافته و یا تغییر آن چنان اندک بوده که جغرافیا دانان از آن یاد نکرده‌اند. برخی دیگر معتقدند که سیر تاریخ تابع اراده‌ی شخصیت‌های برجسته، سیاستمداران، و سپهسالاران و... است. اما واقعیت این است که گرچه این گونه افراد می‌توانند سیر رویدادها را تند یا کند کنند، ولی هرگز قادر به تغییر سیر تاریخ نیستند.

پس چه چیز تعیین کننده‌ی تکامل تاریخ است؟ انسانها برای زندگی باید خوراک، پوشاک، خانه و سایر وسایل مادی داشته باشند و برای داشتن این وسایل باید به تولیدپردازندو کار کنند. جامعه‌ی بی‌تولید ثروت مادی دست بردارد محکوم به نابودی است. پس تولید ثروت مادی شالوده‌ی زندگی و تکامل جامعه است.

اما بینیم منظور از تولید ثروت مادی چیست؟ روند تولید ثروت مادی شامل کار انسان، وسایل کار و موضوعهای کار است.

کار يك فعاليت يا هدف انسانی برای تولید ثروت مادی است. انسان با کار خود روی طبیعت عمل می کند تا آن را با نیازهای خویش منطبق کند. کار خصلت ممیزه‌ی انسان است و ضرورت دائمی و طبیعی و شرط اولیه‌ی زندگی انسان است. و چنان که گفته اند «کار آفریدگار انسان است.»

روند تولید بدون وسایل کار میسر و متصور نیست. اصطلاح وسایل کار در مورد تمام چیزهایی به کار می رود که انسان با کمک آنها روی موضوعهای کار عمل می کند و آنها را تغییر می دهد. وسایل کار شامل ماشین آلات و تجهیزات، ابزار و ادوات، بناهایی که در تولید به کار می روند، وسایل حمل و نقل، ترعه‌ها و خطوط انتقال نیرو و... می شود. زمین هم يك وسیله‌ی کلی کار به شمار می آید. در میان وسایل کار، نقش تعیین کننده بر عهده‌ی ابزار تولید است. قدرت انسان برای عمل بر روی طبیعت کاملاً بستگی به ابزاری دارد که به کار می برد. انسان در جامعه‌ی بدوی از سنگ و چوب به عنوان ابزار تولید استفاده می کرد و به همین جهت در برابر طبیعت سخت ناتوان بود. انسان در عصر ما به یاری ماشین‌های نیرومند کار می کند و قدرتش در برابر طبیعت بسیار زیاد است. دوران‌های اقتصادی با ابزاری که برای تولید ثروت مادی به کار می روند، از هم متمایز می شوند نه با نوع تولید.

انسان به کمک ابزار تولید روی موضوع کار، یعنی چیزی که کار انسان متوجه آن است، عمل می کند. و از آن جا که کار روی طبیعت که

انسان را احاطه کرده، صورت میگیرد، طبیعت (زمین، زیر زمین و آب...) موضوع عام کار است. تمام موضوعهای اولیهی کار در طبیعت موجودند، اما انسان باید آنها را به صورتی در آورد که نیازهایش را ارضا کند. وسایل کار و موضوعهای کاربردی هم وسایل تولید را تشکیل می دهند. بدیهی است که وسایل تولید به خودی خود نمی توانند ثروت مادی تولید کنند. بهترین وسیلهی تولید بدون وجود انسان شیئی بیجان نیست. پس عامل تعیین کنندهی تولید، خود انسان و نیروی کار اوست.

نیروهای تولید و روابط تولید

تولید در هر مرحله از تکامل که باشد، دو جنبه دارد: نیروهای تولید و روابط تولید. نیروهای تولید عبارتند از وسایل تولید ساختهی جامعه، و مهمتر از همه ابزار کار، به اضافهی انسانهایی که ثروت مادی تولید میکنند. این انسان است که به یاری دانش و تجربه و مهارت خود ابزار تولید را به کار می اندازد و تکمیل می کند، ماشین اختراع می کند و در عین حال به دانش خود می افزاید. در این رهگذر است که نیروهای تولید تکامل می یابند و مقدار روز افزونی ثروت مادی حاصل می آید. ثروت مادی با کار انفرادی فراهم نمی آید، بلکه با کار دسته جمعی، به صورت گروهها و اجتماعات، ایجاد میشود. يك کارخانهی امروزی كفش سازی را در نظر می گیریم. چند نفر در این کارخانه فقط يك کالا، یعنی كفش میسازند؟ صدها و هزارها نفر کار می کنند تا برای کارخانه چرم، نخ،

سورن و غیره فراهم آورند. يك دهقان خرده پا هم جدا از بقیه‌ی جهان غله تولید نمی‌کند. او به خیش نیاز دارد و خیش را پیشه‌ور یا کارخانه می‌سازد؛ به کبریت، نمک، صابون و غیره نیاز دارد که به وسیله‌ی کسان دیگر ساخته می‌شود. در نتیجه، در روند تولید ثروت‌های مادی، انسان‌ها بهم وابسته می‌شوند و يك رشته روابط معین میان خود برقرار می‌کنند.

روابط میان افراد در روند تولید، توزیع و مبادله‌ی ثروت‌های مادی روابط تولید یا روابط اقتصادی نامیده می‌شود. روابط تولید ممکن است به شکل همکاری و همیاری بین افراد آزاد از استثمار، یا به شکل استثمار انسان از انسان متجلی شود. این امر بستگی دارد به این که چه کسی مالک وسایل تولید، یعنی زمین و ثروت‌های زیرزمین، جنگل‌ها، کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، و... است. اگر وسایل تولید در تملك خصوصی باشد و همه‌ی جامعه تعلق نداشته باشد، بلکه از آن گروه یا طبقه‌ی اجتماعی مشخصی باشد، روابط تولید به شکل استثمار انسان از انسان بروز می‌کند و روابط برتری و فروتری وجود دارد. مثلاً آن جا که کارخانه به يك نفر تعلق دارد، تمام نتایج کار به صاحب کارخانه تعلق می‌گیرد و کارگران از نتایج کار بهره نمی‌گیرند. اما آنجا که کارخانه، و بطور کلی تمام وسایل تولید، در تملك جامعه است، نتیجه‌ی کار به همه‌ی افراد جامعه، متناسب با کاری که انجام داده‌اند، تعلق می‌گیرد. در چنین جامعه‌ی روابط میان افراد برپایه‌ی همکاری و همیاری قرار دارد.

بطور کلی موقعیت افراد در قبال وسایل تولید، جای آنان را در

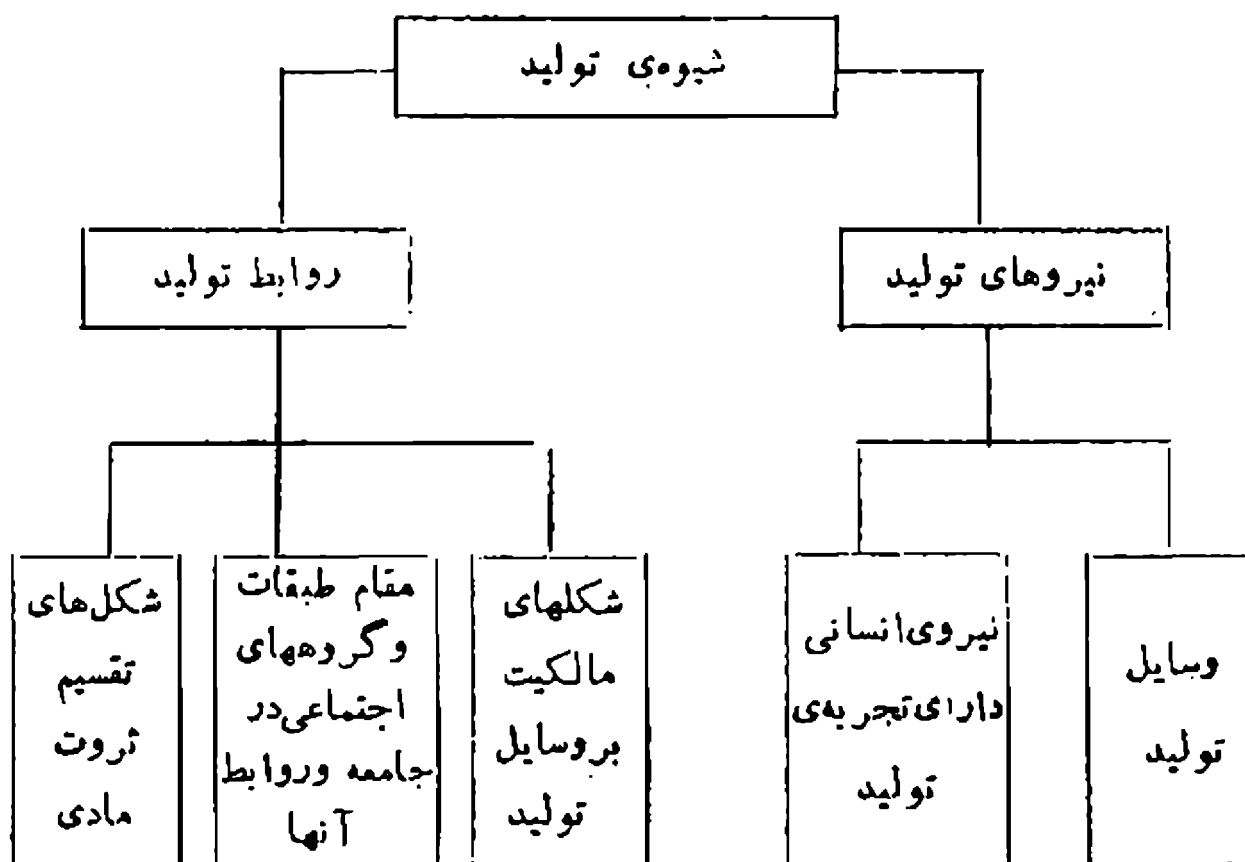
تولید و شیوهی تقسیم محصول کار معین میکند. و این است معنای روابط تولیدی یا روابط اقتصادی مردم.

در تاریخ جامعه‌ی انسانی چند نوع روابط تولید مهم شناخته شده: اشتراکی اولیه، برده داری، ملکداری (فئودالی)، سرمایه داری و آنچه این روابط تولید را از هم متمایز میکند نحوه‌ی مالکیت بروسایل و ابزار تولید است.

پس شالوده‌ی روابط تولید نظام برده داری، ملکداری و سرمایه داری عبارتست از مالکیت خصوصی بروسایل تولید. این نوع مالکیت مایه‌ی تقسیم جامعه به طبقات متخاصم - استثمارگر و استثمار شونده - می شود. بنابراین خصلت اساسی برده داری، ملکداری و سرمایه داری، جنگ خشونت آمیز طبقاتی است. فقط در نظامی که مالکیت عمومی و اجتماعی بروسایل تولید، مبنای روابط تولید را میسازد، مبارزه‌ی خشونت آمیز طبقاتی وجود ندارد.

نیروهای تولید و روابط تولید، بر رویهم، شیوه‌ی تولید را تشکیل می دهند. اما باید توجه داشت که نیروهای تولید و روابط تولید، در عین وحدت و تشکیل شیوه‌ی تولید، دو جنبه‌ی مختلف شیوه‌ی تولید هستند و کنش و تأثیر متقابل دارند. تکامل و بهبود روند تولید موجب رشد و تکامل نیروهای تولید و روابط تولید می شود.

نیروهای تولید متحرکترین عامل تولید هستند. این نیروها پیوسته تغییر می کنند، زیرا انسانها پیوسته ابزار کار را تکمیل می کنند و تجربه‌ی



تولیدی می‌اندوزند. روابط تولید نیز، به تبع سطح تکامل نیروهای تولید، تغییر می‌کنند و به نوبه‌ی خود در این سیر تکاملی اثر می‌گذارند.

اگر روابط تولید با سطح تکامل نیروهای تولید متناسب باشد، نیروهای تولید پیوسته تکامل می‌یابند. اما اگر روابط تولید با سطح تکامل نیروهای تولید تناسب نداشته باشد، روابط تولید مانع و سد راه گسترش تولید خواهد شد. کشورهای سرمایه‌داری نمونه‌های عدم تناسب روابط تولید و سطح تکامل نیروهای تولید هستند. در این ممالک رشد تولید نسبتاً به‌کندی صورت می‌گیرد و بر اثر بروز بحران‌های تولید حتی به عقب نیز می‌رود و میلیون‌ها کارگر بیکار می‌شوند. علت این وضع این است

که در جامعه‌ی سرمایه‌داری مالکیت خصوصی بروسایل تولید حکومت می‌کند و این امر مانع رشد نیروهای تولید است.

این یک قانون اقتصادی است که روابط تولید باید با نیروهای تولید متناسب باشد. اگر روابط تولید با سطح تکامل نیروهای تولید هماهنگی نداشته باشد، و مانع رشد نیروهای تولید بشود، ناگزیر جای خود را به روابط نومی دهد. روابط تولیدی کهنه همیشه به وسیله‌ی انقلاب اجتماعی جای خود را به روابط تولید جدید می‌دهد.

فقط در جامعه‌ی که طبقات متضاد و سیتزنده وجود ندارند، تکامل روابط تولید نیاز به انقلاب ندارد، بلکه راه این تکامل به کمک برنامه منطبق با رشد نیروهای تولید فراهم می‌شود.

شیوه‌ی تولید با زیربنای جامعه فرق دارد. زیربنا عبارتست از مجموعه‌ی روابط تولید مسلط بر جامعه که با سطح عین نیروهای تولید متناسب است. زیربنای جامعه یا باروابط تولید سازگار است یا ناسازگار. جوامع برده‌داری، ملکداری و سرمایه‌داری زیربنای ناسازگار دارند، زیرا بر پایه‌ی مالکیت خصوصی بروسایل تولید، روابط برتری و فروتری و استثمار انسان از انسان مستقر هستند. اما آنجا که مالکیت خصوصی از میان رفته است، زیربنای جامعه سازگار است.

هر زیربنای متناسب با خود پدید می‌آورد و در تکامل آن نقش قاطع دارد. کلمه‌ی روبنا به جنبه‌های سیاسی، فلسفی، حقوقی، دینی و سایر جنبه‌های مشابه و نهادهای مربوط بدانها گفته می‌شود. در جامعه‌ی

طبقاتی‌روبناسرشت طبقاتی‌درد و طبقه‌ی حاکم‌برای دفاع از منافع‌خود نهادهایی ایجاد می‌کند.

زیربنا، و روبنای متناسب با آن، عمر محدودی دارد. وقتی زیربنا تغییر می‌یابد، روبنای مربوط بدان نیز دگرگون می‌شود. مثلاً تغییر در زیربنای فتودالی و ظهور زیربنای سرمایه‌داری، که جای زیربنای فتودالی را گرفت، باعث شد که روبنای سرمایه‌داری جای روبنای فتودالی را بگیرد. بطور کلی روبنا به وسیله‌ی زیربنا شکل می‌گیرد، اما ممکن است بعضی عناصر روبنائی جدید در جامعه‌ی کهن نیز وجود آیند. در جامعه‌ی کهن است که اندیشه‌ها و عقاید مترقی ظاهر می‌شود. مثلاً ایدئولوژی کارگری که زاده‌ی طبقه‌ی جدید کارگر است، در جامعه‌ی سرمایه‌داری پدیدار می‌شود.

روبنا به وسیله‌ی زیربنا ایجاد می‌شود، اما همینکه بوجود آمد در رابطه با زیربنا منفعل نمی‌ماند، بلکه متقابلاً بر زیربنا اثر می‌گذارد و به آن کمک می‌کند تا ریشه‌ی عمیق بدواند و شکل نهائی خود را پیدا کند. روبنا می‌تواند نقش ارتجاعی یا مترقی داشته باشد. مثلاً در حال حاضر روبنای سرمایه‌داری نقش ارتجاعی دارد، زیرا در زمان ما سرمایه‌داری مانع رشد بیشتر نیروهای تولید است، اما در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی بروسایل تولید محو شده، روبنا نقش مترقی دارد.

شیوه‌ی تولید ثروت مادی، یعنی حاصل جمع نیروهای تولید و روابط تولید، و روبنای مربوط به آن، شکل بندی یا فرم‌اسیون

اجتماعی - اقتصادی را تشکیل می‌دهد. در تاریخ بشر پنج شکل بندی اجتماعی - اقتصادی دیده شده: اشتراکی اولیه، برده‌داری، ملکداری، سرمایه‌داری و سوسیالیسم. هر یک از این شکل بندی‌ها اقتصاد، نهادها، اندیشه‌ها و عقاید خاصی دارد. تکامل شکل بندی اجتماعی - اقتصادی به نحو صعودی، از پائین به بالا صورت می‌گیرد. مثلاً فئودالیسم را برای سرمایه‌داری گشود.

پیدایش، تکامل و زوال شکل بندی اجتماعی - اقتصادی، بر طبق قوانین تکامل اجتماعی صورت می‌گیرد.

قوانین اقتصادی تکامل اجتماعی

جامعه‌شناسی علمی می‌آموزد که طبیعت و جامعه را نباید به شکل مجموعه‌ی تصادفی پدیده‌های مجزا و ناپیوسته در نظر گرفت؛ بلکه تمام پدیده‌های طبیعی و اجتماعی برهم تأثیر می‌گذارند و نسبت به هم نقش تعیین‌کننده دارند. پیوستگی پدیده‌های مزبور که ریشه‌ی عمیق دارد، به صورت قوانین تکامل طبیعی و اجتماعی تجلی می‌کند. وظیفه‌ی علم کشف این قوانین است.

قوانین اقتصادی مبنای تکامل اجتماعی را تشکیل می‌دهد. این قوانین انواع روابط اجتماعی - اقتصادی میان مردم، یعنی روابط تولید، تقسیم، مبادله و مصرف را تعیین می‌کنند. کشف قوانین اقتصادی تکامل اجتماعی، برای علم اقتصاد سیاسی اهمیت فراوان دارد.

قوانین جامعه و طبیعت يك وجه مشترك دارند: این دو دسته قوانین عینی هستند، یعنی خواه ما از وجودشان آگاه باشیم و خواه آگاه نباشیم و یا خواستار عملکرد آنها باشیم، بوجود می آیند و عمل می کنند. مقصود این است که انسانها نمی توانند قوانین فوق را تغییر دهند، مرمت کنند و یا منسوخ سازند، و در همین حال نمی توانند قوانین جدید بیافرینند، بلکه فقط می توانند این قوانین را کشف کنند. این که گفتیم قوانین جامعه و طبیعت عینی هستند، بدین معنایست که انسانها در برابر آنها ناتوان هستند. انسانهایی می توانند این قوانین را بشناسند و به سود جامعه به کار گیرند. اما قوانین اقتصادی و ویژگی‌هایی دارند که در مورد قوانین طبیعی مطرح نیست. نخستین ویژگی قوانین اقتصادی این است که قوانین اقتصادی طول عمرشان کمتر است و در دوره‌های تاریخی مشخصی عمل می کنند. مبنای عمل قوانین اقتصادی عبارتست از شرایط اقتصادی معین، یعنی روابط تولیدی که جامعه بر پایه‌ی آن قرار دارد. علت نابودی بعضی قوانین اقتصادی و پیدایش برخی قوانین دیگر این است که وقتی يك شکل بندی اجتماعی-اقتصادی جای شکل بندی کهنه را می گیرد، روابط تولید جدید هم جایگزین روابط تولید کهن می شود.

مالکیت خصوصی بروسایل تولید مبنای روابط تولید سرمایه‌داری را تشکیل می دهد و به طبقه‌ی سرمایه‌دار امکان می دهد که از طبقه‌ی کارگر بهره‌کشی کند و رشد تولید را تابع و تحت الشعاع هدف ثروتمند شدن و سودجویی قرار دهد. پس تولید ارزش اضافی یکی از قوانین عینی

سرمایه‌داری است.

مالکیت خصوصی بروسایل تولید هر سرمایه‌دار را ترغیب می‌کند که آن رشته از تولید را توسعه دهد که سودآورتر است. وجود انگیزه‌ی سود مانع رشد اقتصاد سرمایه‌داری براساس نقشه و برنامه می‌شود. در نتیجه، اقتصاد سرمایه‌داری بر رقابت و هرج و مرج تولید استوار است. پس رقابت و هرج و مرج تولید يك قانون عینی سرمایه‌داری است. پس از محو مالکیت خصوصی بروسایل تولید، عرصه و میدان عمل قوانین اقتصادی سرمایه‌داری نیز از میان می‌رود. قوانین اقتصادی جدیدی بوجود می‌آیند و قوانین کهن از عمل باز می‌ایستند. در شرایط جدید هدف از تکامل تولید ارضای هر چه بیشتر نیازهای مادی و فرهنگی جامعه است. ارضای کامل و فزاینده‌ی نیازهای مادی و فرهنگی يك قانون عینی اقتصاد دوران پس از سرمایه‌داری است. مالکیت عمومی جامعه بروسایل تولید اقتصادی، جامعه را به صورت يك ارگانيسم واحد در می‌آورد. در جامعه‌ی مبتنی بر مالکیت عمومی وسایل تولید، اقتصاد فقط طبق برنامه توسعه می‌یابد. در این شرایط توسعه‌ی طبق برنامه و هماهنگ اقتصاد ملی يك قانون عینی به شمار می‌رود.

در هر شکل بندی اجتماعی- اقتصادی قوانین متعددی عمل می‌کنند. قوانین مربوط به يك شکل بندی را قوانین خاص می‌نامند. در میان این قوانین می‌توان قانون اقتصادی اساسی را که تعیین کننده‌ی هدف عمده‌ی

هر جامعه، و شیوه‌ها و وسایل دسترسی به آن هدف می‌باشد، تشخیص داد. علاوه بر قوانین خاص اقتصادی، قوانین دیگری نیز وجود دارند که در همه‌ی شکل‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی دیده می‌شوند. از این جمله است قانون تناسب روابط تولید با نیروهای تولید. قانون اخیر، پیوندها و همبستگی‌های لازم میان دو جنبه‌ی تولید اجتماعی، یعنی نیروهای تولید و روابط تولید را بیان می‌کند.

دومین ویژگی قوانین اقتصادی مربوط است به چگونگی کاربرد آنها به سود جامعه. مقصود این است که برخلاف قوانین علوم طبیعی که کم‌وبیش آسان کشف می‌شوند و به کار می‌روند، قوانین اقتصادی با مقاومت شدید نیروهای عقب‌مانده و کهنه‌ی جامعه کشف می‌شوند و به کار می‌روند. کاربرد قوانین اقتصادی، در جامعه‌ی طبقاتی، سرشت طبقاتی دارد.

چنین بود ویژگی‌های قوانین اقتصادی و وجوه ممیزه‌ی آنها از قوانین طبیعی.

در تمام شیوه‌های تولید، قوانین اقتصادی ممکن است یا خود بخود عمل کنند و یا آگاهانه همچون «ضرورت شناخته» بکار بروند. در شکل‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی ناسازگار، که مالکیت خصوصی وسایل تولید بر آنها حاکم است، قوانین اقتصادی کورکورانه عمل می‌کنند و آگاهی یا ناآگاهی بر وجود آنها تغییری در کارشان بوجود نمی‌آورد. مثلاً در سرمایه‌داری جریان تولید خصلت اجتماعی دارد و تمام

رشته‌های تولید باهم پیوند و همبستگی دارند، اما این خصلت اجتماعی تولید بر پایه‌ی مالکیت فردی قرار دارد. به این ترتیب که هر سرمایه‌دار در مؤسسه‌ی خود به دنبال افزایش سود و تلاش در راه تحصیل حداکثر سود می‌رود. پیوستگی‌ها و روابط لازم میان رشته‌های تولید خودبخود برقرار می‌شود، یعنی با نوسانات بی‌پایان و پیوسته همراه است: یک‌روز زیاد تولید می‌شود و روز دیگر کم. و بدین ترتیب قوانین اقتصادی در مورد هر سرمایه‌دار چون نیروهای مسلط و مهار ناشدنی عمل می‌کنند. بعضی سرمایه‌داران ممکن است برخی قوانین اقتصادی سرمایه‌داری را بشناسند، اما نمی‌توانند عملکرد خودبخودی آنها را تغییر دهند.

در شرایط مالکیت همگانی و سایل تولید، قوانین اقتصادی شناخته می‌شوند و آگاهانه به سود جامعه به کار می‌روند.

تعریف اقتصاد سیاسی

اقتصاد سیاسی علمی است که به بررسی زیربنای تکامل اجتماعی می‌پردازد. این زیربنا همان تولید ثروت مادی و شیوه‌ی تولید است. اقتصاد سیاسی تولید را فقط از نظر روابط مردم در جریان تولید مورد مطالعه قرار می‌دهد. و بقولی، اقتصاد سیاسی ابداً با تولید سروکار ندارد بلکه به «موضوع روابط اجتماعی میان مردم در جریان تولید و نظام اجتماعی تولید می‌پردازد». در عین حال، اقتصاد سیاسی نمی‌تواند رابطه‌ی نیروهای تولید و روابط تولید را ندیده بگیرد و همچنین نمی‌تواند

به روبنا بی توجه باشد، زیرا روبنا از زیربنا ریشه می گیرد و در آن تأثیر شدید می گذارد.

پس موضوع اقتصاد سیاسی، روابط تولید (اقتصادی) انسانها است. روابط تولید شامل اشکال مالکیت بروسایل تولید، مقام طبقات و گروههای مختلف در تولید و روابط بین آنها و اشکال توزیع ثروت های مادی می شود. به عبارت دیگر اقتصاد سیاسی علم تکامل روابط اجتماعی تولید، یعنی روابط اقتصادی میان انسانها است. این علم قوانینی را تشریح می کند که تولید و توزیع ثروت مادی جامعه ی انسانی را در مراحل مختلف تکامل تنظیم می کنند.

از تعریف بالا پیداست که اقتصاد سیاسی علمی تاریخی است. این تعریف نشان می دهد که چگونه جامعه از پست ترین مراحل به بالاترین مراحل تکامل می یابد و چگونه سیر تکامل تاریخی راه را برای پیروزی شیوه ی تولید جامعه ی بی طبقه می گشاید.

اقتصاد سیاسی علمی است طبقاتی و جانبدار؛ علمی است که به مسائل مربوط به روابط انسانها و طبقات می پردازد و با منافع حیاتی آنها سروکار دارد.

طبقات پیشرو و جامعه به کمک اقتصاد سیاسی با قوانین تکامل اجتماعی آشنا می شوند و پس از مجهز شدن به این علم می توانند قوانین مزبور را به سود خود به کار ببرند. اقتصاد سیاسی علمی

همچنین، علل واقعی عقب‌ماندگی و فقر ملت‌هایی را که از نظر اقتصادی عقب مانده‌اند بر آنها آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که فقر و عقب‌ماندگی انسانهای ممالک مستعمره و نیمه مستعمره محصول امپریالیسم و نظام استعماری است.

فصل اول

شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری

در این فصل به اختصار به بررسی پیدایش، رشد و نابودی شیوه‌های تولید اشتراکی اولیه، برده‌داری و ملکداری می‌پردازیم.

۱- شیوه‌ی تولید اشتراکی اولیه

زندگی در کره‌ی زمین تقریباً نهصد میلیون سال پیش آغاز شد؛ اما از عمر انسان کمتر از یک میلیون سال می‌گذرد. علم، چگونگی پیدایش انسان بر روی زمین را چنین توضیح می‌دهد: دسته‌یی از میمونهای آدم‌نما در نقاط مختلف اروپا، آسیا و افریقا، هر جا که هوا گرم بود، مسکن کردند. طی یک دوره‌ی بسیار دراز تکاملی از این میمونها، انسان بوجود

آمد. تمایز اساسی انسان از حیوان وقتی پدید آمد که انسان دست به ساختن ابزار زد. این ابزارها در ابتدا سخت ابتدائی بود. با ساختن ابزار کار، کار انسانی پدید آمد. پاهای پیشین میمون آدم نما، رفته رفته بر اثر کار به شکل بازوی انسان در آمد و همراه با این تغییر، قامت اعقاب دور انسان به تدریج راست شد. وقتی ابزارهای ساده‌ی کار ساخته شد، نیاز به ارتباط بین انسانهای اولیه، در حین کار و استفاده از ابزارهای کار، مطرح شد. بر اثر این نیاز بود که تکلم هجایی بوجود آمد. کار و تکلم هجایی در تکامل مغز انسان تأثیر قاطعی داشت. در نتیجه باید گفت کار انسان را آفرید و جامعه‌ی انسانی پیدایش و تکامل خود را مدیون کار است.

نخستین شکل بندی اجتماعی-اقتصادی، نظام اشتراکی اولیه است. این نظام دوره‌ی چند صدساله‌ی را در بر می‌گرفت و نشانه‌ی پیدایش جامعه‌ی انسانی است. انسانها در آغاز در حالت نیمه وحشی بسر می‌بردند و در برابر نیروهای طبیعت عاجز بودند. گردو، میوه‌های جنگلی و ریشه‌های گیاهان و نظایر اینها را گرد می‌آوردند و خوراک اساسی‌شان مواد گیاهی بود.

نخستین ابزار کار انسان سنگ و چوب زمخت و به زحمت تیز شده بود. بعدها انسان به مدد تجربه اندوزی تدریجی، ساختن ساده‌ترین ابزارها برای بریدن، کندن و ضربه زدن را آموخت.

کشف آتش برای انسان اولیه در مبارزه با طبیعت اهمیت فراوانی داشت. با کشف آتش خوراکیها متنوع شد. اختراع تیر و کمان گامی تازه

در راه اصلاح ابزار کار و رشد نیروهای تولید جامعه‌ی ابتدایی بود. باین ترتیب انسان شکار حیوانات را آغاز کرد و گوشت این جانوران بر غذاهای گذشته‌ی او افزوده شد. توسعه‌ی شکار به دامداری ابتدایی منجر شد و شکارچیان به اهلی کردن جانوران دست زدند.

پیدایش کشاورزی گام بزرگ دیگری در تکامل نیروهای تولید بود. کشاورزی تا مدت‌ها شکل فوق‌العاده ابتدایی داشت. استفاده از دام کار کشاورزی را بار آورتر کرد و کشت و زرع پایه‌ی استوار یافت. انسان اولیه رفته رفته یکجانشین شد و اسکان گرفت.

روابط تولید جامعه ابتدایی را وضع نیروهای تولید تعیین می‌کرد. مالکیت اشتراکی بر ابزارهای ابتدایی کار و وسائل تولید شالوده‌ی مناسبات تولید بود. مالکیت جمعی با سطح تکامل نیروهای تولید مطابقت داشت. ابزارهای کار چنان ساده و ابتدایی بود که انسان اولیه نمی‌توانست به تنهایی با نیروهای طبیعت و جانوران درنده بستیزد. انسان ناچار بود به صورت جمعی (کمون‌ی) زندگی کند و امور اقتصادی (شکار، ماهی‌گیری، و تهیه‌ی خوراک) خود را گروهی انجام دهد.

علاوه بر مالکیت اشتراکی و وسائل تولید، مالکیت شخصی هم وجود داشت. به این معنی که هر يك از اعضای کمون صاحب ابزار کار شخصی بود و از این ابزار برای دفاع از خود در برابر جانوران وحشی هم استفاده می‌کرد.

در جامعه‌ی اولیه بازده کار بسیار ناچیز بود و مازادی، علاوه بر

نیازهای محدود زندگی، بدست نمی‌آمد. کار براساس همکاری ساده قرارداداشت؛ بسیاری از افراد کارهای ساده‌ی مشابه انجام می‌دادند. استثمار انسان از انسان وجود نداشت و غذای محدود موجود بین اعضای کمون بتساوی تقسیم می‌شد.

در زمانی که بشر هنوز از وضع حیوانی خارج نشده بود، به صورت گله بصرمی برد. بعدها، با ظهور اقتصاد اشتراکی رفته رفته سازمان دودمانی (کلان) جامعه بوجود آمد. در این دودمان فقط خویشاوندان می‌توانستند برای کار دسته جمعی متحد شوند. در آغاز امر تعداد اعضای دودمان از چند ده نفر تجاوز نمی‌کرد؛ اما با گذشت زمان به صدها تن رسید. بر اثر تکامل ابزار کار میان مردان و زنان، بزرگسالان و خردسالان و پیران و دودمان نوعی تقسیم طبیعی کار پدیدار شد. مردان بیشتر به شکار اشتغال یافتند و زنان خوراکیهای گیاهی گرد می‌آوردند و این تقسیم کار تا حدی مایه‌ی افزایش بازده کار گردید.

در نخستین مرحله‌ی جامعه دودمانی زن نقش مسلط داشت، خوراکیهای گیاهی گرد می‌آورد و خانه‌داری می‌کرد. بر دودمان رژیم مادر سالاری حکومت داشت. وقتی کار دامپروری و کشت و زرع بدست مردان افتاد، مادر سالاری جای خود را به پدر سالاری داد و نقش مسلط در دودمان به مرد واگذار شد.

با پیشرفت دامپروری و کشاورزی نوعی تقسیم کار اجتماعی ظهور کرد، به این ترتیب که بخشی از جامعه در کشاورزی و بخش دیگر

در دامپرووری متمرکز شد. جدایی دامپرووری از کشاورزی نخستین تقسیم کار اجتماعی عمده‌ی تاریخ بشمار می‌آید.

این تقسیم کار موجب افزایش بازده تولید شد و بر اثر آن کمونهای اولیه متوجه شدند که از برخی فرآورده‌ها زیاد و از برخی دیگر کم دارند. قبایل دامدار با کسانی که به کشاورزی اشتغال داشتند به مبادله‌ی محصولات پرداختند. با گذشت زمان انسان توانست ذوب فلزاتی چون مس و قلع را فراگیرد (طرز استخراج آهن بعدها آموخته شد)، و ساختن ادوات برنزی کار، اسلحه و لوازم خانگی آغاز گشت. با اختراع دستگاه بافندگی دستی، تولید پارچه و پوشاک میسر شد. در نتیجه‌ی این تحولات برخی از اعضای کمون تلاش خود را در زمینه‌ی حرفه‌ی خاص خویش متمرکز کردند، و اشیای ساخته‌ی آنان به میزان روزافزونی با اشیای دیگر مبادله می‌شد. با رشد نیروهای تولید، بازده کار انسان و قدرت او در قبال نیروهای طبیعت به میزان قابل توجهی بالا رفت و انسان توانست! احتیاجات خود را به نحو بهتری برآورده سازد. اما نیروهای نوین جامعه دیگر نمی‌توانستند به آسانی در چار چوب تنگ روابط تولید موجود رشد کنند. محدودیت مالکیت کمونی و توزیع بالتساوی حاصل کار موجب کندی رشد نیروهای تولید می‌شد. کار اشتراکی دیگر لازم نبود، به کار فردی نیاز آمد. کار جمعی به مالکیت اشتراکی و سائل تولید نیاز داشت؛ ولی کار فردی مالکیت خصوصی را ایجاد می‌کرد. مالکیت خصوصی و سایل تولید و همراه با آن نابرابری مالکیت بین انسانها - هم بین دودمانها و هم در

داخل دودمان به بوجود آمد. انسانها به اغنیا و فقرا تقسیم شدند. با افزایش رشد نیروهای تولید، انسان بیش از آنچه برای معاشش ضروری بود، تولید کرد. در شرایط جدید استفاده از کارگران اضافی میسر شد. این کارگران از راه جنگ بدست می آمدند. در ابتدا از کاربردگان فقط در خانه استفاده می شد، اما بعدها شالوده‌ی نظام اجتماعی نوینی گردید. کنار برده برنا برابری های موجود دامن زد. خانواده‌هایی که از کاربردگان استفاده می کردند، بسرعت ثروتمند شدند. همگام با نابرابری روز افزون مالکیت، ثروتمندان افراد هم‌قبیله‌ی فقیر یا مقروض خود را نیز برده کردند. آنگاه برای نخستین بار جامعه به دو طبقه‌ی برده دار و برده تقسیم شد. این تقسیم سر آغاز استثمار انسان از انسان است. از این بعد تا بنهادن جامعه‌ی برده‌داری، سراسر تاریخ بشر مبارزه‌ی طبقاتی است. نابرابری فزاینده بین انسانها به استقرار دولت، یعنی دستگاه سرکوبی استثمارشدگان توسط استثمارگران منجر گردید. بدین گونه بر ویرانه‌های شیوه‌ی تولید اشتراکی اولیه، برده‌داری پا گرفت.

۲- شیوه‌ی تولید برده‌داری

بردگی نخستین و ابتدائی‌ترین شکل آشکار استثمار در تاریخ است. این نظام تقریباً بین همه‌ی اقوام وجود داشته است. گذر از جامعه‌ی ابتدائی به برده‌داری، به یاری افزایش رشد نیروهای تولید، توسعه‌ی تقسیم اجتماعی کار و مبادله میسر شد.

در جامعه‌ی ابتدایی ابزارهای کار غالباً سنگی بود. اما در دوران برده‌داری پس از کشف طریقه‌ی ذوب آهن، ابزار آهنی متداول شد. ابزار آهنین عرصه‌ی کار انسانی را وسیع کرد. مثلاً با استفاده از تیر آهنی ستردن زمین از درخت، و کشت و زرع عمیقی میسر شد. خیش چوبی باتیغه‌ی آهنی می‌توانست قطعات بزرگ زمین را قابل کشت سازد. کشاورزی برای انسان‌ن و سبزی، شراب و روغنهای نباتی فراهم کرد. ساخت ابزار آهنی به پیدایش گروه‌های خاصی از کارگران، یعنی پیشه‌وران که شغلشان روز بروز استقلال بیشتری پیدا می‌کرد، منجر شد. پیشه‌ها از کشاورزی جدا شدند و این دو مهین تقسیم کار اجتماعی مهم است.

با تقسیم تولید به دو شاخه‌ی اساسی، مبادله‌ی محصولات کار توسعه یافت و چندانکه مبادله پدیده‌ی متداول شد، پول پدید آمد. پول کالایی عمومی و معیار سنجش ارزش کالاهای دیگر شد و در جریان مبادله‌ی کالا نقش واسطه پیدا کرد.

تقسیم روز افزون کار و رشد مبادله باعث شد که بازرگانان، یعنی افرادی که به خرید و فروش کالا اشتغال داشتند، بوجود آیند. پیدایش بازرگانی سومین تقسیم کار اجتماعی مهم است. بازرگانان با استفاده از دوری تولید کنندگان کوچک از بکار دیگر، کالاهای آنان را به بهای کم می‌خریدند و به بهای زیاد به مصرف کننده می‌فروختند.

توسعه‌ی پیشه‌ها و مبادله باعث تشکیل شهرها شد. در ابتدا شهر به دشواری از دروستا تشخیص داده می‌شد. اما رفته رفته پیشه‌ها و بازرگانی

در شهر متمرکز شدند و این آغاز جدایی شهر از روستا است.

رشد نیروهای تولید و افزایش تقسیم کار اجتماعی و مبادله، نا-
برابری مالکیت را تشدید کرد. دامهای کار، ابزار تولید پول نزد ثروتمندان
جمع شد. اما فقرا فقیرتر می شدند و غالباً مجبور بودند برای استقراض
به ثروتمندان مراجعه کنند. باین ترتیب رباخواری و مناسبات بدهکار و
طلبکار بوجود آمد. «مبارزه‌ی طبقاتی جهان کهن به شکل نزاع بین طلبکار
و بدهکار در آمد. این مبارزه در روم با شکست پلب (Pleb) های بدهکار
پایان یافت و اینان جای خود را به بردگان دادند. اقتصاد بزرگ برده‌داری
بوجود آمد. برده‌داران ثروتمند صدها و حتی هزارها برده بدست آوردند
و قطعات بزرگ زمین را تصرف کردند و املاک وسیعی بدست آوردند. در
این املاک انبوهی برده کار می کردند. در روم قدیم این املاک را لاتیفوندیا
می نامیدند.

روابط تولید جامعه‌ی برده‌داری بر این پایه قرار داشت که برده‌دار هم
مالك وسايل توليد (زمین، ابزار کار و غیره) بود و هم مالك نیروی انسانی
تولید کننده، یعنی بردگان. برده مال منقول برده‌دار تلقی می شد و کاملاً
و انحصاراً در اختیار مالك خود قرار داشت. برده را «ابزار سخنگو»
می خواندند. در این جامعه تنها تفاوت برده با تیریاگنا و سخنگور بودن برده
بود. در سایر موارد برده همانقدر در مالکیت ارباب قرار داشت که جانوران
اهلی، خانه زمین و ابزارهای کار.

استثمار بردگان به شکل‌های سخت‌بی رحمانه صورت می گرفت. با

بردگان بدتر از چار پایان رفتار می‌شد. آنان را با تازیانه به کار و امی داشتند و به خاطر غفلتی کوچک، تنبیه و حتی هلاک می‌کردند. ارباب اگر برده را می‌کشت مسئول شناخته نمی‌شد. برده‌دار تمام محصول کار برده را به سود خود ضبط می‌کرد. به برده بقدر بخور و نمیر و سایل معاش داده می‌شد تا باز بتواند برای ارباب کار کند.

اقتصاد و فرهنگ جهان باستان بر اساس کار بردگان پیشرفت در خور توجهی کرد. بسیاری از رشته‌های علم - از قبیل ریاضیات، نجوم، مکانیک معماری - پیشرفت زیادی کردند. اما شیوه‌ی تولید برده‌داری بر رغم برتری آن بر نظام اشتراکی اولیه؛ مانع پیشرفت و تکامل بشر بود.

شیوه‌ی تولید برده‌داری حاوی تضادهای ژرف و آستی ناپذیری بود که سرانجام آن را به سوی نابودی کشانند. مهمترین تضاد این بود که نحوه‌ی استثمار برده‌داری، نیروی اساسی تولید جامعه، یعنی بردگان را پیوسته به ویرانی سوق می‌داد، و بردگان غالباً علیه شیوه‌های خشونت بار استثمارشورش می‌کردند. شرط وجود و بقای اقتصاد برده‌داری این بود که برده، بلا انقطاع وجود داشته باشد و بدست آید. راه بدست آوردن برده ایجاد جنگ و پیروزی بر سایر دولت‌ها بود. دهقانان و پیشه‌وران ستون فقرات دستگاه جنگی را تشکیل می‌دادند و هم اینان بودند که سپاه‌گیری می‌کردند و قسمت اعظم بار مالیات‌های جنگی را بردوش می‌کشیدند. اما رقابت تولید بزرگ که مبتنی بر کار ارزان برده بود، این دهقانان و پیشه‌وران را ورشکست کرد. این وضع تدریجاً باعث تضعیف قدرت

اقتصادی، سیاسی و نظامی دولتهای برده داری شد، پیروزی‌های خود را به شکست دادند، چشمه‌ی تمام نشدنی برده‌ی ارزان خشک شد و مجموعه‌ی این عوامل مایه‌ی انحطاط کلی تولید گردید.

«فقر همگانی، انحطاط بازرگانی و پیشه‌ها و فنون، و کمی جمعیت، انحطاط شهرها، تنزل درجه‌ی کشاورزی - این بود نتیجه‌ی نهائی برتری جهانی روم.»

شیوه‌ی تولید برده‌داری در ابتدا به رشد نیروهای تولید کمک کرد. اما فزونی رشد نظام، چنانکه دیدیم، موجب نابودی نیروهای تولید می‌شد. روابط تولید مبتنی بر کار برده مانع رشد نیروهای تولید جامعه بود. کار بردگان که اصلاً در نتایج تولید علاقه نداشتند، دیگر مناسب شرایط نبود. در این هنگام ضرورتی تاریخی مطرح شد: روابط تولید برده‌داری می‌بایست جای خود را به روابط نوین بدهد، تا وضع نیروی اصلی تولید جامعه، یعنی بردگان، تغییر یابد.

باورشکستگی اقتصاد بزرگ مبتنی بر کار برده، کارخانموردده‌های کوچک سود آور تر شد. تعداد بردگان آزاد شده فزونی گرفت و املاک بزرگ به قطعات کوچک تقسیم شد. این قطعات را مهاجرنشین‌ها کشت می‌کردند؛ مهاجرنشین دیگر برده نبود، او در قطعه زمینی کشاورزی می‌کرد، برای گذران زندگی می‌بایست مقداری پول با محصول بردارد؛ او مستاجر آزاد نبود بلکه به قطعه زمین خود متعهد بود و نمی‌توانست آن را ترک‌گردد. او همراه با قطعه زمینش فروخته می‌شد؛ مهاجرنشین‌ها اسلاف رعایانی

قرون وسطی بودند.

باین ترتیب بود که در نظام تولید برده‌داری نظامی نو، یعنی شیوه‌ی تولید ملکداری (فئودالی) متولد شد و پا گرفت. در ضمن تکامل اقتصاد برده‌داری، مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های برده علیه ستمگران شدت یافت. شعله‌ی این مبارزه به شکل شورشهای بردگان علیه برده‌داران زبانه کشید. دهقانان و پیشه‌وران آزاد که در قید استعمار زمینداران بزرگ و دولت برده‌دار قرار داشتند به صف بردگان پیوستند. در میان قیامهای متعدد بردگان قیامی که به رهبری اسپارتاکوس (۷۴ تا ۷۱ پیش از میلاد) صورت گرفت، بسیار با اهمیت است.

شورشهای داخلی با حملات خارجی در آمیخت و سرانجام موجبات سقوط نظام برده‌داری را فراهم کرد.

۴- شیوه‌ی تولید ملکداری

نظام زمینداری به صورتهای خاص، تقریباً در تمام کشورها وجود داشته است. دوران ملکداری زمان درازی را در برمی‌گیرد. این نظام در چین بیش از دو هزار سال طول کشید و در ممالک اروپای باختری قرن‌ها، از سقوط امپراتوری روم (قرن پنجم) تا بروز انقلاب‌های بورژوازی انگلستان (قرن هفدهم) و فرانسه (قرن هیجدهم) ادامه داشت. حکومت نظام ملکداری در روسیه، از قرن نهم میلادی تا الغای سرواژ (رابطه‌ی ارباب و رعیتی) در سال ۱۸۶۱، طول کشید.

روابط تولید جامعه‌ی ملکداری بر پایه‌ی مالکیت خصوصی بر زمین

و مالکیت محدود بر رعایا قرار داشت. رعیت برده نبود و حق بهره برداری از زمین داشت. علاوه بر مالکیت زمینداران، خرده مالکیت دهقانی و مالکیت پیشه‌وران برابر از تولید و اموال شخصی نیز وجود داشت. تولید خرده‌ی دهقانی و تولید خرده‌ی پیشه‌وران مستقل بر اساس کار شخصی قرار داشت. تولید اساساً خصلت طبیعی داشت، یعنی فرآورده‌ها اساساً برای مصرف خانوارها تولید می‌شدند نه برای مبادله.

استثمار دهقانان بوسیله‌ی مالکان و زمینداران مبنای مالکیت بزرگ ملکداری را تشکیل می‌داد؛ قسمتی از املاک زمیندار مخصوص خود او بود و بخش دیگر را با شرایط دشوار برای کشت به دهقانان واگذار می‌کرد. سهم دهقان وسیله‌ی تامین نیروی کار برای زمیندار بود. این سهم به‌طور ارثی به دهقانان می‌رسید و او را مجبور می‌کرد برای زمیندار کار کند؛ یا با استفاده از ابزار و وسایل خود زمین او را بکارند، (بهره‌ی مالکانه به صورت بیگاری) و یا بخشی از محصول زمین خود را به صورت جنسی به ارباب زمیندار بدهد (بهره‌ی مالکانه‌ی جنسی) و یا هر دو نوع بهره را پردازد. این نظام اقتصادی نه تنها استثمار را آشکار و علنی کرد؛ بلکه دهقان را از نظر شخصی به ارباب وابسته ساخت. زمیندار نمی‌توانست دهقان را بکشد، اما می‌توانست او را بفروشد.

زمان کار رعیت (سرف) به دو قسمت لازم و اضافی تقسیم شد. دهقان در طول زمان لازم، محصول لازم برای گذران خود و خانواده را تولید می‌کرد و طی زمان اضافی محصول اضافی را. محصول اضافی به شکل

بهره‌ی مالکانه (بیگاری، بهره‌ی جنسی یا پولی) توسط ارباب غصب می‌شد. استثمار دهقانان توسط اربابان زمیندار. که به شکل اخذ بهره‌ی مالکانه صورت می‌گرفت، ویژگی، سندی فئودالیسم در تمام ملت‌ها بوده است. شهر که ساکنان آن بی‌تر صنعتگر و تاجر بودند، تحت سلطه‌ی اربابان زمیندار قرار داشت و در ملک آنها ساخته می‌شد. شهرنشینان برای آزادی خود مبارزه می‌کردند و غالباً موفق به کسب استقلال می‌شدند.

رشد شهرها و توسعه‌ی بازرگانی بر نواحی روستایی فئودالی تأثیر فراوان گذاشت. اقتصاد ملکداری به نحو روز افزونی وارد گردش کالایی شد. زمینداران برای خرید اشیای تجملی به پول احتیاج داشتند. به این جهت بهره‌ی مالکانه به شکل پول درآمد. استثمار فئودالی به شکل بهره‌ی مالکانه‌ی پولی تشدید یافت. مبارزه‌ی ارباب و دهقان شدت گرفت.

۴- تلاشی و سقوط ملکداری

پیدایش روابط سرمایه‌داری در درون نظام ملکداری

ملکداری در مقایسه با نظام برده‌داری گامی به پیش در راه تکامل اجتماعی بود. در نظام ملکداری نیروهای تولید تا اندازه‌ی رشد کرد. فنون تولید کشاورزی بهبود یافت. نخیش آهنی و سایر ابزارهای کارمتداولتر شد ورشته‌های جدید کشاورزی بوجود آمد. موکاری، شراب‌سازی و

سبزی کاری رشد قابل توجهی پیدا کرد. در دامپروری و رشته‌های فرعی آن - تولید کره و پنیر - اصلاحاتی صورت گرفت. مراتع و چراگاهها گسترش و بهبود یافت.

تدریجاً ابزار کار پیشه‌وران و روشهای آماده سازی مواد خام بهبود یافت. پیشه‌ها تخصصی‌شد و با گذشت زمان پیشه‌های جدید، از قبیل زره سازی، میخ‌سازی، قفل‌سازی، کفش‌سازی و زین‌سازی پدید آمد. در ذوب و آماده سازی آهن نیز تغییراتی صورت گرفت. نخستین کوره‌ی ذوب آهن در قرن پانزدهم میلادی بوجود آمد. اکتشافات بزرگ جغرافیائی نیز مربوط به همین عصر است.

اما نظام ملکداری که نیروهای تولید نوین در سایه‌ی آن رشد یافته بود، مانع رشد بیشتر همین نیروها شد؛ میان نیروهای تولید و چارچوب تنگ روابط تولید ملکداری ستیز درمی گرفت. دهقانان، در زیر قید استثمار فئودالی نمی‌توانستند بر تولید فرآورده‌های کشاورزی بیفزایند، زیرا بازده کار رعیت روز بروز کمتر می‌شد، در شهر، افزایش بارآوری کار پیشه‌وران باسد احکام و قواعد صنفی مواجه بود. این‌گونه موانع ایجاب می‌کرد که روابط تولید کهن از میان برود. ضرورت از میان برداشتن قیود فئودالی و پیدایش روابط جدید پیش آمد. رفته رفته روابط تولید سرمایه‌داری در بطن نظام ملکداری پدیدار شد.

علاوه بر این تولید کالائی ساده، یعنی تولید چیزها برای مبادله، که بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و کار شخصی استوار بود، بتدریج

بسط یافت. تولیدکنندگان کالایی خود را در عرصه‌ی مبارزه‌ی شدید رقابت آمیز یافتند، مبارزه‌ی بی‌که در شهر و روستا به تقسیم بنامه به فقیر و غنی منجر شد. با گسترش بازار تولیدکننده‌ی نسبتاً بزرگ توانست بهتر از پیش دهقانان یا پیشه‌وران فقرزده را اجیر کند.

سرمایه‌ی بازرگانی، که تجار نماینده‌ی آن بودند، اندک‌اندک تولید دهقانان و پیشه‌وران را زیر نظارت خود گرفت و این پدیده نیز یکی از وجوه تولید سرمایه‌داری است. سرمایه‌ی بازرگانی ابتدا به عنوان واسطه و میانجی مبادله‌ی کالاها تولیدکنندگان کوچک وارد عرصه‌ی تولید شده بود. اما رفته رفته کار بازرگانان توسعه یافت و اینان به خرید منظم کالاها از تولیدکنندگان خرده‌پا، عرضه‌ی مواد خام و پرداخت مساعده به آنها پرداختند. به این ترتیب بود که تولیدکنندگان خرده‌پا از لحاظ اقتصادی به بازرگانان وابسته شدند. گام بعدی سرمایه‌ی تجاری این بود که پیشه‌وران پراکنده را زیر یک بام، در یک کارگاه گرد آورد و در این جا بود که پیشه‌وران پراکنده‌ی سابق رفته رفته کارگر مزدور شدند. بدین ترتیب سرمایه‌ی تجاری به شکل سرمایه‌ی صنعتی درآمد و تاجر به سرمایه‌دار صنعتی تبدیل شد.

سرمایه‌داری در نواحی روستایی نیز رشد می‌کرد. جریان از این قرار بود که با رشد تولید کالایی بر قدرت پول افزوده شد. دهقانان بهره‌ی مالکانه را به جای آن که به صورت جنسی بدهند، با پول نقد می‌دادند. رشد روابط پولی مایه‌ی تقسیم جامعه‌ی دهقانی به دو بخش بورژوازی روستایی و دهقانان تهیدست شد.

به این صورت تولید سرمایه‌داری، در شهر و روستا، در بطن نظام ملکداری بوجود آمد و محور نظام قبلی ضرورتی تاریخی شد. سراسر تاریخ ملکداری عبارتست از تاریخ مبارزه‌ی شدید طبقاتی میان دهقانان و اربابان زمیندار. این مبارزه در اواخر دوران ملکداری به شکل حادی درآمد. شورشهای دهقانی پایه‌های نظام فئودالی را تکان داد و سرانجام به سقوط آن منجر شد. بورژوازی رهبر مبارزه‌ی ضد ملکداری بود و از شورشهای رعایا بر علیه اربابان زمیندار، برای در دست گرفتن قدرت استفاده می‌کرد و سرانجام طبقه‌ی مسلط و حاکم جامعه شد.

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، چنانکه می‌دانیم، از بطن ملکداری زاده شد. سرمایه‌داری در دوران تکامل خود از دو مرحله‌ی پیش از انحصاری و انحصاری (امپریالیسم) می‌گذرد. این دو مرحله شالوده‌ی اقتصادی مشترکی دارد: مالکیت خصوصی سرمایه‌داران بر وسایل تولید و استثمار کارگران مزدور. اما دو مرحله‌ی سرمایه‌داری، یعنی پیش از انحصاری و انحصاری، وجوه تمایزی نیز دارند. سرمایه‌داری پیش از انحصاری، دوره‌ی بی‌از رشد سرمایه‌داری است که در آن رقابت آزاد وجود دارد و نیروهای تولید بنحویتصادی و کم و بیش سوار توسعه می‌یابند. در ایالات متحده، آمریکا، انگلستان، فرانسه و سایر کشورهای از نظر اقتصادی پیشرفته، اقتصاد سرمایه‌داری تا دهه‌های آخر قرن نوزدهم غلبه و تسلط داشت. آنگاه

جریان‌های ناشی از اقتصاد ممالک سرمایه‌داری کیفیتی نسوین به سرمایه‌داری داد: رقابت آزاد جای خود را به تسلط انحصارها سپرد، و انحصارها رفته‌رفته نقش تعیین‌کننده‌یی در امور اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری به‌دست آوردند. در آغاز قرن حاضر سرمایه‌داری پیش از انحصاری به امپریالیسم، یعنی عالی، ترین و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری مبدل گردید.

فصل دوم

تولید کالایی - کالا و پول

تحلیل سرمایه‌داری را باید از تحلیل کالا آغاز کرد. در سرمایه‌داری همه چیز، از سوزن گرفته تا کارخانه‌های بزرگ و حتی نیروی کار انسانی، در معرض خرید و فروش قرار می‌گیرد و به شکل کالا در می‌آید. مناسبات بین افراد جامعه به شکل روابط بین کالاها متجلی می‌شود. بگفته‌ی بنیانگذار فلسفه‌ی علمی، کالا یا اخته‌ی اقتصادی جامعه بورژواست. همانطور که یک قطره آب جهان پیرامون خود را منعکس می‌کند، کالا نیز تمام تضادهای بنیانی سرمایه‌داری را منعکس می‌سازد

۱- خصیلت کلی تولید کالایی

مفهوم تولید کالایی

هدف از تولید کالایی، تولید برای فروش و مبادله در بازار است

نه مصرف شخصی. در این باره گفته اند تولید کالایی نوعی سازمان اجتماعی اقتصاد است که در آن تولید کالا بوسیله‌ی تولیدکنندگان مجزا و منفرد، که هر یک متخصص ساختن نوعی محصول هستند، انجام می‌گیرد. بنابراین برای ارضای احتیاجات جامعه لازمست که فرآورده‌ها در بازار خرید و فروش بشوند و به صورت کالا در آیند.

تولید کالایی در دوران ازهم پاشیدگی نظام اشتراکی اولیه ریشه گرفت و در نظام برده‌داری و نظام ملکداری نیز وجود داشت. اما در این دو نظام نقش مسلط بر عهده‌ی اقتصاد طبیعی نبود. در اقتصاد طبیعی، جامعه مرکب بود از توده‌ی واحدهای مشابه اقتصادی که هر یک تمام شکل‌های کار را، از تهیه‌ی موادخام گرفته تا آماده کردن کالا برای مصرف شخصی، انجام می‌داد. اقتصاد طبیعی، که در آن قسمت اعظم تولید اضافی مبادله می‌شد، تا ظهور سرمایه‌داری غلبه داشت.

رشد سرمایه‌داری ضربه‌ی خردکننده‌ی برپیکر اقتصاد طبیعی فرود آورد. در سرمایه‌داری همه‌چیز، از جمله نیروی کار انسان، بصورت کالا در آمد. با تبدیل نیروی کار به کالا، تولید کالایی شکل مسلط و عمومی پیدا کرد.

پس از آن که تولید کالایی شکل مسلط تولید سرمایه‌داری شد، روابط میان انسان‌ها در روند تولید، یعنی روابط تولید آنان به شکل روابط کالایی در آمد. برای اثبات این امر، رابطه‌ی اصلی تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری را در نظر می‌گیریم.

سرمایه‌دار برای بهره‌گیری از کارگر باید او را اجیر کند، و کارگر نیز بایستی نیروی کار خود را، که کالا بشمار می‌آید، بفروشد. سرمایه‌دار به کارگر مزد می‌دهد و کارگر با این مزد وسایل معاش خود - کالاها را می‌خرد.

بدینگونه روابط تولید بین کارگر و سرمایه‌دار نه به صورت مستقیم، بلکه از طریق کالاها بیان می‌شود، و خصالت روابط کالایی می‌یابد.

سرمایه‌داران محصولات را به یکدیگر می‌فروشند و مواد خام، تجهیزات و سایر کالاها را از هم می‌خرند. روابط بین سرمایه‌داران نیز خصالت روابط کالایی پیدا می‌کند.

در نتیجه در جامعه‌ی سرمایه‌داری تولید کالایی خصالت مسلط و عمومی می‌یابد و روابط بین انسان‌ها به شکل روابط بین اشیاء، یعنی کالاها، متجلی می‌شود.

شرایط ظهور تولید کالایی

تولید کالایی فقط در جایی پدید می‌آید که شرایط لازم و معین برای پیدایش آن وجود داشته باشد.

مهمترین لازمه‌ی ظهور و وجود تولید کالایی، تقسیم اجتماعی کار است. مقصود این است که ساختن فرآورده‌های گوناگون بین افراد یا گروه‌های مختلف تقسیم می‌شود؛ مثلاً یک عده پارچه می‌بافند، عده‌ی

دیگر کفش می‌دوزند و گروه سوم لوازم خانگی و گروه چهارمی ابزار می‌سازند و... بدیهی است که این افراد برای رفع نیازهای خود باید نتایج کارشان را مبادله کنند. باین طریق از جمع تولید کنندگان، يك واحد تولیدی عظیم تشکیل می‌شود که اعضای آن به هم وابسته‌اند.

اما تقسیم اجتماعی کار فقط یکی از شرط‌های لازمی پیدایش و وجود تولید کالایی است. شرط اساسی دیگر وجود مالکان مختلف وسایل تولید است. مورد زیر را در نظر می‌گیریم: شخصی چیزی می‌سازد و می‌خواهد آن را به دیگری بفروشد. آیا می‌تواند این کار را انجام دهد؟ البته می‌تواند. اما بشرط آن که خودش مالک وسایل تولید آن چیزو، در نتیجه مالک خود آن چیز باشد. مثلاً در جامعه‌ی اشتراکی اولیه تقسیم اجتماعی کار وجود داشت، ولی از تولید کالایی و مبادله کالایی اثری نبود. اعضای کمون ثمرات کار خود را مبادله می‌کردند، اما بیکدیگر نمی‌فروختند و نمی‌توانستند بفروشند. زیرا تمام کمون مالک وسایل تولید و محصولات کار بود. وقتی محصول يك کمون با محصول کمون دیگر مبادله می‌شد، وضع طور دیگری بود. در این مورد مالکیت تغییر پیدا می‌کرد و ثمره‌ی کار بصورت کالا در می‌آمد.

بدین ترتیب تقسیم اجتماعی کار و وجود مالکان متعدد و مختلف وسایل تولید، مبنای تولید کالایی است. فقط وقتی که این دو شرط وجود داشته باشد، تولید کالایی و مبادله‌ی محصولات به صورت خرید و فروش جلوه‌گر می‌شود.

تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری

تولید کالایی سرمایه‌داری، در شرایط اجتماعی معین، بر اساس تولید کالایی ساده پدیدار می‌شود.

دهقانان و پیشه‌وران خریدپا نمایندگان تپیک تولید کالایی ساده هستند. اینان بر اساس کار شخصی تولید می‌کنند، یعنی خودشان کار می‌کنند و دیگران را مورد استثمار قرار نمی‌دهند. و تولید کننده‌ی کالایی ساده، مالک تولید وسایل خویش است، او برای بازار و فروش تولید می‌کند، نه برای مصرف شخصی.

تولید کالایی ساده سرشتی دوگانه دارد. از یکسو، چون این نوع تولید بر اساس مالکیت خصوصی قرار دارد، دهقان خریدپا، یا پیشه‌ور مالک وسایل تولید محسوب می‌شود؛ و این او را به سرمایه‌دار شبیه می‌گرداند. از سوی دیگر، چون تولید کالایی ساده بر مبنای کار شخصی قرار دارد، تولید کننده‌ی کالایی کارگر محسوب می‌شود، و این او را به کارگر شبیه می‌سازد. اما کارگر، برخلاف او، فاقد هرگونه وسایل تولید است. در اینجا است که طبقه‌ی کارگر و دهقانان منافع مشترک دارند و در نتیجه می‌توانند با هم متحد شوند.

در بعضی شرایط معین اجتماعی، تولید کالایی ساده می‌تواند نقطه‌ی عطف و مبنای ظهور تولید سرمایه‌داری بشود. این شرایط دودسته هستند؛ اول - وجود مالکیت خصوصی وسایل تولید. می‌دانیم که این

شرط در دوران زوال جامعه‌ی اشتراکی اولیه پدیدار شد. دوم - تبدیل نیروی کار به کالا، این شرط در دوران از هم پاشیدگی جامعه‌ی فئودالی فراهم آمد.

تولید کالایی ساده ناپایدار است؛ زیرا بین دهقانان و پیشه‌وران مداوم آفش‌بندی جدید اجتماعی صورت می‌گیرد؛ برخی (اقلیت) ثروتمندتر و برخی (اکثریت) فقیرتر می‌شوند. این جریان در شرایط مذکور به پیدایش بورژوازی و پرولتاریا، در شهر و روستا، منجر می‌گردد.

تولید کالایی سرمایه‌داری، مانند تولید کالایی ساده، بر اساس تقسیم اجتماعی کار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قرار دارد، لیکن بر پایه‌ی استثمار کارگر مزدور به وسیله‌ی مالک وسایل تولید استوار است نه بر پایه‌ی کار شخصی سرمایه‌دار. در تولید کالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌دار که هم وسایل تولید و هم پول در اختیار دارد، شخصاً در تولید شرکت نمی‌کند، بلکه با پول خود برای به حرکت در آوردن وسایل تولید، نیروی کار می‌خرد. نتیجه‌ی تبدیل نیروی کار به کالا این است که در سرمایه‌داری تولید کالایی بیشتر توسعه می‌یابد و عمومی می‌شود. در این زمینه نوشته‌اند: «مبادله‌ی کالایی به صورت ساده‌ترین، اساسی‌ترین و عادی‌ترین رابطه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری درمی‌آید و این رابطه روزانه میلیون‌ها بار تکرار می‌شود». پس باید توضیح داد که کالا، یاخته‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، چیست؟

۲- کالا و کار آفریننده‌ی کالاها

ارزش، مصرف و ارزش کالا

کالا چیزی است که اولایکی از احتیاجات انسانی را برآورده می‌کند و ثانیاً برای فروش و مبادله تولید می‌شود، نه برای مصرف شخصی.

شخصی که چیزی برای مصرف خود تولید می‌کند، کالائی می‌سازد بلکه فقط محصول بوجود می‌آورد. برای آنکه محصول به کالا تبدیل شود باید احتیاج اجتماعی را برآورد، یعنی نیاز و تقاضای سایر اعضای جامعه را بدان چیز، پاسخ گوید.

در بررسی کالا به دو جنبه‌ی کاملاً پیوسته، یعنی دو خصالت ارزش مصرف و ارزش برمی‌خوریم.

این خصالت که کالا نوعی نیاز انسانی را برمی‌آورد، ارزش مصرف کالا نام دارد. نیازی که کالا برمی‌آورد، ممکن است شکل‌های گوناگون داشته باشد. کالائی ممکن است جزو ضروریات اولیه باشد مانند نان، لباس، کفش، و ممکن است تجملی باشد مانند شراب‌های گران، جواهرات و غیره. کالا می‌تواند وسیله‌ی تولید باشد مانند ماشین‌آلات، زغال سنگ، آهن و غیره. بعضی چیزها بیش از یک ارزش مصرف دارند، مثلاً زغال سنگ را می‌توان برای سوخت و همچنین، در تولیدات شیمیائی، به عنوان ماده‌ی خام، بکار برد. کشف ارزش مصرف، یعنی فایده‌ی شیمی برای انسان، در

سیر تاریخی پیشرفت جامعه صورت می‌پذیرد و از تکامل نیروهای تولید ریشه می‌گیرد. مثلاً زغال سنگ را از زمان‌های بسیار دور می‌شناختند؛ اما استفاده از آن بعنوان سوخت سابقه‌ی درازی ندارد. توسعه‌ی علم و فن يك خصلت دیگر زغال سنگ را آشکار کرد، و اکنون آنرا به عنوان ماده‌ی خام در صنایع شیمیایی بکار می‌برند.

در تولید کالایی بین ارزش مصرف‌های گوناگون، به نسبت کمی معین، مبادله دائمی صورت می‌گیرد. مثلاً يك تیر با بیست کیلوغله مبادله می‌شود. نسبت مبادله‌ی يك ارزش مصرف با ارزش مصرف دیگر را ارزش مبادله‌ی کالا می‌نامند. در بررسی ارزش مصرف بلافاصله دو مسئله مطرح می‌شود: ۱- کالاهای دارای خصیصه‌های مختلف بر چه اساسی باهم مساوی می‌شوند؟ ۲- چرا کالاهای کاملاً مختلف (از نظر کیفی) به نسبت معین و کمیت معین باهم مساوی می‌شوند؟

وقتی کالاهای مختلف، که اصلاً به هم شبیه نیستند، ضمن مبادله معادل هم بشمار می‌آیند، معلوم می‌شود که وجه مشترکی دارند. ارسطو فیلسوف مشهور یونانی در قرن چهارم پیش از میلاد متوجه شد که مبادله بدون وجود تساوی میسر نیست. به همین لحاظ بین اشیایی که هم پیمانانه نیستند، نمی‌تواند تساوی برقرار شود.

بطور کلی همه‌ی کالاها، به درجات مختلف، دارای این خصایص هستند: فایده، قابلیت مورد عرضه و تقاضا بودن، کمیایی، وجود کار. بینیم ارزش کالا را کدام خصیصه معین می‌کند؟

در ابتدا به نظر می آید که ارزش کالا را فایده یا قابلیت مصرف آن تعیین می کند. ظاهر آکالا هرچه پر فایده تر باشد، ارزشش بیشتر است. اما می بینیم که عملاً ارزش کالا را فایده تعیین نمی کند. پر فایده ترین چیزها (مثل هوا) غالباً قیمتی ندارند یا (مثل آب) قیمتشان خیلی ناچیز است، اما کالاهای کم مصرف (مانند الماس) به مراتب گران بها تر هستند. اگر ارزش محصولات به فایده‌ی آنها بستگی داشته باشد، پس ارزش نان و آب باید به مراتب بیشتر از الماس باشد.

بنابراین فایده یا ارزش صرف فقط يك شرط ارزش است، نه منشاء ارزش. ارزش، بدون ارزش مصرف وجود ندارد؛ اما ممکنست ارزش مصرف بدون ارزش وجود داشته باشد. (مانند هوا که ارزش مصرف فراوان دارد، ولی فاقد ارزش است.)

آیا عرضه و تقاضا می توانند ارزش را تعیین کنند؟ در نظر اول پاسخ مثبت است. همه می دانند که هرچه تقاضا برای کالا بیشتر باشد، قیمت کالا بیشتر است. و از سوی دیگر هرچه عرضه‌ی کالا بیشتر باشد، یعنی کالا بیشتر و از بازار شود، بهایش کمتر است.

اما اگر در این مسئله باریک شویم، معلوم می شود که ارزش کالا به عرضه و تقاضا بستگی ندارد. مثلاً در مورد شکر و نمک قانون عرضه و تقاضا حاکم است. ممکن است عرضه‌ی این دو کالا برابر با تقاضایشان باشد، اما ارزش يك كيلو شکر بهیچوجه با ارزش يك كيلونمک برابر نیست و این استدلال نشان می دهد که عرضه و تقاضا باعث اختلاف در

قیمت کالاها می‌شود، اما نه میزان ارزش، بلکه نوسان قیمت کالا را در اطراف ارزش تعیین می‌کند. وقتی تقاضای يك کالا افزایش و عرضه آن کاهش یابد، قیمت بازار بالاتر از ارزش کالا تعیین می‌شود، و برعکس وقتی از تقاضای کالا کاسته شود - اما عرضه‌ی آن بالا برود - قیمت بازار پایین‌تر از ارزش معین می‌شود. تنها هنگامی که عرضه با تقاضا برابر باشد، قیمت بازار با ارزش تطبیق می‌کند. اما در تولید کالایی سرمایه‌داری این وضع به ندرت اتفاق می‌افتد. نتیجه‌ی می‌گیریم که عرضه و تقاضا ارزش کالا را تعیین نمی‌کند.

آیا کمیابی تعیین‌کننده‌ی ارزش کالا است؟ ظاهراً می‌توان با هزاران مثال باین سؤال پاسخ مثبت داد. مثلاً طلا، الماس و نان را در نظر می‌گیریم. طلا و الماس کمیاب و بسیار گران‌بها هستند. نان فراوانست و بهای آن اندک، در حالیکه مردم به نان بیشتر نیاز دارند. اما نمی‌توان نتیجه گرفت که کمیابی علت بیشتر بودن ارزش است. مثلاً در خشکسالی «تقاضا» برای باران زیاد است؛ اما باران با وجود کمیابی و فایده و نیاز فراوانی که بدان احساس می‌شود، ارزشی که با پول قابل‌سنخس باشد، ندارد.

در نتیجه فایده، یا موضوع عرضه و تقاضا بودن، یا کمیابی، هیچیک منشاء ارزش نیستند. فقط کار است که مبنای جوهر ارزش را تشکیل می‌دهد. هر چه میزان کار لازم برای تولید يك کالا بیشتر باشد، ارزش آن بیشتر و بهای آن زیادتر است. طلا به مراتب گران‌تر از زغال سنگ است، زیرا کشف و تصفیه‌ی سنگ معدنی آن بیشتر به کار نیاز دارد تا زغال سنگ. به همین جهت

دو مقدار هم وزن زغال سنگ و طلا هم ارزش نیستند.

تمام کالاها ثمره‌ی کار انسان هستند. کالاها باین جهت باهم قابل مقایسه هستند که هر يك حاوی مقدار معینی کار هستند. کالاها به این علت که محصول کار انسان هستند، دارای ارزش هستند.

ارزش عبارتست از کار اجتماعی تولیدکنندگان کالایی که در کالا تجسم یافته است. مقصود از کلمه‌ی «تجسم» این است که کار در کالا گنجانده شده و آنرا به شکل شیئی یا کالادر آورده است. برای بیان ارزش کالا، از نسبت‌های مبادله‌ی کالاها استفاده می‌شود. این نسبت‌ها نشان می‌دهند که مقدار کار مصرف شده در کالاهای مورد مبادله متساوی است و این کالاها از حیث ارزش برابرند.

ارزش کالا مقوله‌ی اجتماعی است؟ مرئی نیست، اما وجودش به هنگام مبادله، یعنی وقتی دو کالا باهم متساوی می‌شوند، احساس می‌شود. به این جهت گفته‌اند که «ارزش، رابطه‌ی میان دو شخص است... رابطه‌ی که در پس نقاب رابطه‌ی میان دو چیز پنهان شده است.»

ارزش مصرف همواره وجود داشته و خواهد داشت. اما کالا، به عنوان مخزن ارزش، در مرحله‌ی معینی از تکامل اجتماعی، یعنی پس از پیدایش تولید کالایی و مبادله بوجود آمد. بدنبال نابودی تولید کالایی، ارزش کالا نیز از میان می‌رود. نتیجه می‌گیریم که ارزش، مقوله‌ی اجتماعی و تاریخی است، یعنی در مرحله‌ی معینی از تکامل اجتماعی وجود دارد.

هر کالا نماینده‌ی یگانگی دوجنبه‌ی آن (ارزش مصرف و ارزش) است. اما این یگانگی در ذات خودستیزنده است. در این جا اختلاف‌های میان ارزش مصرف و ارزش کالا را تشریح می‌کنیم:

کالاها، به منزله‌ی ارزش مصرف، از حیث کیفی ناهمگن هستند، (گندم، پارچه، آهن و غیره). ولی در در مقام ارزش همگن اند، (زیرا محصول کار انسانی هستند).

هدف از تولید کالا، به عنوان ارزش مصرف، مصرف آنست. و به منزله‌ی ارزش، برای فروش تولید می‌شود. تولیدکننده‌ی کالا به ارزش آن توجه دارد، نه به ارزش مصرف آن. اما برای آنکه يك کالا ارزش داشته باشد، باید دارای ارزش مصرف نیز باشد، یعنی بایستی مورد تقاضا باشد.

ارزش مصرف کالا امری محسوس و ملموس است، اما ارزش کالا پدیده‌ی محسوس نیست.

چگونه می‌توان دوگانگی کالا را توضیح داد؟

کار مجسم و کار مجرد

عامل تعیین کننده‌ی دوگانگی کالا، خصیلت دوگانه‌ی کار آفریننده‌ی آن است. کار تولیدکننده که در کالا تجسم یافته، از یکسو به عنوان کار مجسم و از سوی دیگر به عنوان کار مجرد متظاهر می‌شود.

کار مجسم عبارتست از کار مصرف شده به شکل معین، عقلایی

و سودمند. انسان نمی‌تواند «بطور کلی» کار کند، بلکه بصورت کفاش، کشاورز، یا معدنچی و نظایر آنها کار می‌کند.

انواع گوناگون کار از حیث کیفیت، شیوه‌های فنی، ابزار، مواد مصرفی و بالاخره از نظر کیفیت فرآورده‌های نهایی، یعنی ارزش مصرف‌ها با هم متفاوتند. کار مجسم آفریننده‌ی ارزش مصرف کالا است.

اما اگر انواع کار را بدقت بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که یک خصلت مشترك دارند: در همگی آنها کار انسان بصورت مصرف‌عضلات، مغزو اعصاب و غیره، مصرف شده است. اگر کار را مستقل از شکل مجسم آن و صرفاً به شکل مصرف نیروی کار انسان در نظر آوریم، به آن کار مجرد می‌گوییم. کار مجرد آفریننده‌ی ارزش کالا است. کار مجسم که سازنده‌ی ارزش مصرف است، همواره وجود داشته و باز هم وجود خواهد داشت. این نوع کار در دوره‌ی رواج تولید کالایی وجود داشته و پس از آن نیز وجود خواهد داشت. اما کار مجرد مختص دوره‌ی تولید کالائی است. تبدیل انواع کار مجسم به کار مجرد مشابه، یعنی کار بطور کلی، امری است که در نظام تولید کالایی، در نظامی که کالا برای فروش ساخته می‌شود، صورت می‌گیرد. تولیدکننده‌ی که یک جفت کفش می‌سازد و به بازار می‌برد، چگونه باید آنرا مثلاً بانان مبادله کند؟ این دو محصول، بدعنوان ارزش مصرف قابل مقایسه نیستند. پس ایندو را فقط بر حسب کار مصرف شده در آنها می‌توان مقایسه کرد. اگر این کفاش یک زوج کفش را با صد کیلوگندم مبادله کند، نتیجه می‌گیریم که مقدار کار

مجرد در این مقدار گندم و این یک زوج کفش برابر است. اگر تولید کفش به منظور مصرف در خانواده‌ی کفاش بود، نه برای مبادله، تعیین مقدار کار مجرد مصرف شده در آن لازم نبود. با نابودی تولید کالایی، مفهوم کار مجرد نیز از میان خواهد رفت.

در تولید کالایی، بین کار مجرد و کار مجسم تضادی ناسازگار وجود دارد، که به صورت تضاد بین کار اجتماعی و کار شخصی جلوه می‌کند.

کار خصوصی و کار اجتماعی

در تولید کالایی، هر تولید کننده به تولید کالای معینی اشتغال دارد. کار در جامعه تقسیم شده است و هر چه این تقسیم عمیقتر باشد، شعبات تولید بیشتر است و پیوندهای میان تولید کنندگان و وابستگی آنها بهم، بطور کلی، بیشتر و وسیعتر است. ساختن هر چیز، مستلزم کار دهها یا صدها نفر در رشته‌های مختلف است. یعنی کار هر تولید کننده‌ی کالایی جزء کوچکی از کار جامعه است و باین جهت خصلت اجتماعی دارد.

اما در جامعه‌ی که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، تولید کنندگان کالایی مستقل از هم تولید می‌کنند و از هم جدا هستند. از اینرو کار آنها، که اساساً کار اجتماعی است، بشکل کار خصوصی درمی‌آید در اینجا خصلت اجتماعی کار پنهانست و فقط در جریان مبادله در بازار آشکار میشود. در جریان مبادله‌ی کالاها و بر اثر خرید و فروش، معلوم

می‌شود که کار تولیدکننده‌ی کالایی جزء کوچکی از کار اجتماعی است، زیرا جامعه بدان نیاز دارد.

کار تولیدکننده‌ی کالایی، با آنکه مستقیماً کار شخصی است، خصلت اجتماعی نیز دارد. به همین سبب است که تضاد عمده‌ی اقتصاد کالایی ساده، یعنی تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی پدید می‌آید. این تضاد در ضمن مبادله آشکار می‌شود. وقتی تولیدکنندگان کالا به بازار می‌روند معاوم می‌شود که بعضی کالاها بفروش می‌روند و برخی دیگر نافرورش می‌مانند. علت نافرورش ماندن کالای برخی از تولیدکنندگان این است که کالای آنها یا مورد تقاضا نیست و یا خیلی گرانست. اگر تولیدکننده‌ی کالا نتواند کالای خود را در بازار بفروشد، باید گفت کار خصوصی او مورد قبول جامعه واقع نشده است. این تولیدکننده ضرر می‌کند و در صورت تکرار این وضع ورشکست می‌شود. نتیجه می‌گیریم که تضاد بین کار اجتماعی منجر به ورشکستگی بعضی تولیدکنندگان کالایی و ثروتمندی برخی دیگر می‌شود.

مقدار ارزش کالا

چون ارزش کالا به وسیله‌ی کار ایجاد می‌شود، بنابراین مقدار ارزش بر حسب میزان کار مجسم در کالا سنجیده می‌شود. تولیدکنندگان کالایی متعدد هستند و مقدار کار آنان برای تولید کالاهای مشابه تفاوت

می‌کند. پس مقدار ارزش يك کالا را نمی‌توان برحسب میزان کاری که عملاً توسط هر فرد برای تولید آن صورت گرفته، اندازه گرفت. اگر قرار بود ارزش کالا برحسب مقدار نیروی کار مصرف شده توسط هر تولیدکننده تعیین شود، برای يك کالا چندین مقدار ارزش وجود می‌داشت. حال آنکه کالاهای مشابه به هنگام مبادله عملاً ارزش برابر دارند. پس مقدار ارزش کالا نه برحسب میزان کار فردی مصرف شده توسط هر تولیدکننده، بلکه برحسب زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید کالای معین، معلوم می‌شود.

زمان کار اجتماعاً لازم، مقدار زمانی است که تحت شرایط متوسط تولیدی، در يك رشته‌ی تولیدی (با متوسط تجهیزات فنی، متوسط مهارت تولیدکنندگان و متوسط شدت کار) برای تولید آن کالا لازمست. اصولاً زمان کار اجتماعاً لازم را شرایطی از تولید تعیین می‌کند که تحت آن‌ها بیشترین مقدار کالای مفروض ساخته می‌شود.

زمان کار اجتماعاً لازم پیوسته تغییر می‌کند و در نتیجه مقدار ارزش نیز تغییر می‌یابد. علت تغییر زمان کار اجتماعاً لازم تغییر دائمی بازده کار است. بازده کار یعنی میزان تولید در واحد زمان کار. وقتی بازده افزایش می‌یابد، نتیجه می‌گیریم که بطور کلی در اثر تغییر روند کار، مصرف کار در واحد کالا تقلیل یافته است. هرچه بازده، یعنی میزان تولید در واحد زمان بیشتر باشد، ارزش واحد کالا کمتر است. برعکس هر چه بازده کار اجتماعی کمتر باشد، یعنی برای تولید کالای معین زمان کار

اجتماعاً لازم بیشتری صرف شود، ارزش آن کالا بیشتر است. به این جهت می‌گویند که بازده کار و ارزش کالا رابطه‌ی همبستگی دارند. اگر بازده کار بالا رود، ارزش واحد کالا پایین می‌آید و در صورت تنزل بازده کار، ارزش واحد کالا بالا می‌رود.

بازده کار را نباید با شدت کار اشتباه کرد. شدت کار یعنی میزان کلامصرف شده در واحد زمان. هرچه مصرف کار در واحد زمان بیشتر باشد، مقدار تولید بیشتر می‌شود. اما ممکن است ارزش يك كالاى منفرد تغییر نکند، چون کار زیادتری بین تولیدات بیشتر تقسیم می‌شود.

درجه‌ی پیچیدگی کار، یعنی ماهرانه یا ناماهرانه بودن آن، در مقدار ارزش کالا تأثیر دارد. کار کارگری که آموزش خاصی ندیده، کار ساده یا ناماهرانه است. کاری که به آموزش خاصی نیاز دارد، کار پیچیده یا ماهرانه نامیده می‌شود. در واحد زمان، ارزش ایجادشده توسط کار پیچیده از ارزش آفریده‌ی کار ساده بیشتر است. بدین جهت می‌گویند کار پیچیده یعنی کار ساده‌ی يك درجه بالا رفته، یا تضریب شده، به عبارت ساده‌تر اگر کارگر ماهر در يك واحد زمان مقدار معینی ارزش تولید کند، کارگر ساده باید در چندین واحد زمان، همان ارزش را بیافریند. در تولید کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی، تبدیل انواع کار، با درجات متفاوت مهارت و بازده به کار مجرد که سازنده‌ی ارزش است، بطور خودبخودی در بازار، هنگام فروش کالا صورت می‌پذیرد. ارزش مبین روابط تولید بین تولید کنندگان کالایی و مبادله‌ی فعالیت آنها می‌باشد. اما این روابط در ظاهر به

شکل روابط میان اشیا پدیدار می‌شوند.

۳- توسعه‌ی مبادله و شکل‌های ارزش

ارزش مبادله، شکن تجلی ارزش

بیشتر گفتیم کاری که صرف تولید کالای می‌شود، موجد ارزش آنست. اما ارزش کالاها فقط هنگامی آشکار می‌شود که در جریان مبادله، یعنی از طریق ارزش مبادله با همدیگر مقایسه می‌شوند. پس ارزش يك تبر را نمی‌توان مستقیماً بر حسب زمان کار بیان کرد؛ بلکه ارزش آن بر حسب کالای دیگری بیان می‌گردد. مثلاً يك تبر = ۲۰ کیلو گندم. در اینجا گندم وسیله‌ی بیان ارزش تبر است. معنای تلویحی این معادله آنست که در تولید گندم و تبر کار مساوی مصرف شده است. کالایی که ارزش خود را بر حسب کالای دیگر (مثلاً تبر) بیان می‌کند، دارای شکل نسبی ارزش است؛ و کالایی که ارزش مصرف آن وسیله‌ی بیان ارزش کالای دیگر (مثلاً گندم) است، شکل معادل ارزش دارد.

ارزش مبادله، راه تکاملی تاریخی درازی - از شکل ابتدایی یا تصادفی ارزش تا شکل پولی ارزش - را پیموده است.

شکل ساده‌ی ارزش

در اقتصاد طبیعی مردم برای مصرف شخصی تولید می‌کردند، نه برای مبادله و فقط مازاد تولید که بطور اتفاقی جمع می‌شد، مبادله می‌شد. مقدار تولیدات مورد مبادله محدود بود. و کالا مستقیماً با کالای

دیگر مبادله می‌شد و ارزش خود را فقط بر حسب يك کالا بیان می‌کرد. مثلاً يك تبر = ۲۰ کیلو گندم، یا ۲۰ متر پارچه = يك قبا و چون مبادله امری اتفاقی بود، مقدار ارزش کالاهای مشابه، متساوی نبود. این حالت را شکل ابتدایی، منفرد یا تصادفی ارزش می‌نامیم.

شکل تام یا گسترده‌ی ارزش

در جامعه‌ی ابتدایی بر اثر نخستین تقسیم اجتماعی کار عمده-جدایی قبایل گله دار از کشاورزان - چارپایان اهلی، غله و غیره موضوع مبادله شدند و مبادله اینها بتدریج متداول گردید. اما در جریان مبادله پیش از پیش معلوم شد که بسیاری از افراد بيك کالای خاص نیاز دارند. جریان طبیعی رویدادها نشان داد که این کالا چارپای اهلی است که با بسیاری از کالاهای مختلف مبادله و متساوی می‌شود. مثلاً:

۴۰ کیلو غله	} گوسفند
یا	
۲۰ متر پارچه	
یا	
۲ تبر	
یا	
۳ گرم طلا	
و غیره	

این شکل که ارزش يك کالا را بر حسب کالاهای دیگر بیان می کند.
 شکل تمام با گستردگی ارزش نام گرفته است.

شکل عمومی ارزش

با توسعه‌ی تولید کالایی و مبادله، یکی از کالاها که پیش‌تر همه مورد تقاضا بود، برگزیده شد تا رفته رفته ارزش همه‌ی کالاها بر حسب آن بیان شود. کالایی که ارزش بسیاری از کالاهای مختلف را بیان می کند، نقش معادل عمومی را بر عهده دارد، یعنی از حیث ارزش با تمام کالاهای دیگر برابر می شود. با پیدایش این معادل عمومی، شکل گسترده‌ی ارزش جای خود را به شکل عمومی ارزش می دهد. این امر را می توان به صورت زیر بیان کرد.

۱ گوسفند	}	= ۴۰ کیلوغله
		یا
		= ۲۰ متر پارچه
		یا
		= ۲ تبر
		یا
		= ۳ گرم طلا
		و غیره

این جانشینی به گردش کالاها منجر شد. در این هنگام هر مبادله به دو مرحله‌ی خرید و فروش تقسیم می‌شد. اما هنوز کالای معینی نقش معادل عمومی را نداشت. در بعضی نقاط چارپایان اهلی نقش معادل عمومی را ایفا می‌کردند و در نقاط دیگر نمک یا پوست و غیره، این نقش را به عهده داشتند.

افزایش رشد تولید کالایی و مبادله، وجود یک معادل معین را ضروری کرد. زیرا وجود کالاهای مختلف، که نقش معادل عمومی داشتند مانع توسعه‌ی مبادله بود و این امر با احتیاجات بازار در حال رشد تضاد داشت. وقتی نقش معادل عمومی بر عهده‌ی فلزات گرانبها، چون طلا و نقره افتاد، این تضاد حل شد.

شکل پولی ارزش

وقتی نقش معادل عمومی به یک کالا، مثلاً طلا واگذار شد، شکل پولی ارزش پدید آمد. این شکل را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

	۴۰ کیلو غاها
	یا
	۲۰ متر پارچه
	یا
۴۰ گرم طلا	۴ نفر
	یا
	۱ گوسفند
	و غیره

تبدیل شکل عمومی ارزش به شکل پولی ارزش بدنبال دوره بین تقسیم اجتماعی عمده‌ی کار، یعنی جنابایی پیشه‌ها از کشاورزی صورت گرفت. طلا و نقره بواسطه صفات خاص خود «بسیگنی» تقسیم پذیری، دوام، کمی، حجم و غیره» در مقام پول مستقر شدند. پول کالایی است که وظیفه‌ی اجتماعی بیان ارزش تمام کالاها را انجام می‌دهند. با پیدایش پول رفته رفته ارزش تمام کالاها بر حسب پول بیان شد.

۴- پول

ماهیت و وظایف پول

پول در سیر تکامل تاریخی تولید کالایی و مبادله، به خودی خود، بوجود آمد. دقیقاً بر اثر تکامل شکل‌های ارزش، که از ساده‌ترین شکل آغاز شد، شکل پولی ارزش و خود پول پدیدار شد.

طلا و نقره، به شکل مسكوك، یا پول كاغذی (اسكناس) به عنوان جانشین مسكوك، به جای پول به کار می‌روند. اما این شکل پول که ما می‌شناسیم و به کار می‌بریم، اتفاقی و ناگهانی بوجود نیامد، بلکه حاصل تحولی درازمدت است. در آغاز يك کالا که از سایر کالاها بیشتر مورد مبادله قرار می‌گرفت، انتخاب شد.

انسان در زمان های مختلف از چیزهایی چون پوست حیوان، چارپای احملی، چرم، غله، نمک و نظایر این‌ها به عنوان پول استفاده می‌کرد. در سیر زمان نقش پول از کالایی به کالای دیگر محول شد و سرانجام در جریان تکامل طولانی اقتصاد کالایی، نقش پول برعهده‌ی طلا افتاد. در قرن نوزدهم در اکثر کشورها نقش پول را طلا به عهده داشت.

در اقتصاد کالایی پیشرفته پول وظایف زیر را انجام می‌دهد:

معیار ارزش کالاها، واسطه‌ی گردش (کالایی)، وسیله‌ی تراکم یا ذخیره، وسیله‌ی پرداخت، پول جهانی. اینک هر يك از این وظایف را به تفصیل بررسی می‌کنیم.

وظیفه‌ی اساسی پول این است که معیار ارزش باشد. ماهیت این وظیفه آن است که ارزش کلیه‌ی کالاها برحسب پول سنجیده می‌شود. برای این که پول بتواند وظیفه‌ی خود را به عنوان معیار ارزش انجام دهد، باید خودش با ارزش باشد. وزن يك جسم را با وزنه‌یی که وزن معینی دارد، اندازه می‌گیرند و ارزش کالا را نیز با کالایی که دارای ارزش معین است، می‌سنجند.

ارزش کالا با وساطت طلا سنجیده می‌شود. دارندگی کالا برای تعیین قیمت آن، در ذهن خود ارزش آن را با طلا می‌سنجد و ریندی برابری بک کالا با مقدار معینی طلا در این است که میان ارزش طلا و ارزش آن کالا رابطه‌ی مشخصی وجود دارد. مبنای این رابطه تاز آجنداعاً لازمی است که صرف ساختن طلا و کالای معین شده است.

ارزش کالا بر حسب پول، قیمت کالا نامیده می‌شود. قیمت عبارتست از بیان پولی ارزش کالا.

کالاها ارزش خود را بر حسب مقدار معینی طلا یا نقره بیان می‌کنند. خود این مقدار پولی نیز باید سنجیده شوند. وزن مقدار معینی از فلزی که به عنوان پول به کار می‌رود، واحد سنجش پول است. مثلاً در آمریکا واحد پول به دلار موسوم است، در بریتانیا به لیره استرلینگ، (پوند) و در فرانسه به فرانک. برای راحتی کارها این واحدها را به اجزا تقسیم می‌کنند. مثلاً دلار به صد سنت، فرانک به صد سانتیم و پوند به صد پنی تقسیم شده است.

واحد پول و اجزای آن استناداً از قیمت هستند.

وظیفه‌ی دوم پول این است که واسطه‌ی گردش باشد. پیش از پیدایش پول مبادله‌ی سادگی کالاها رواج داشت، یعنی یک کالا مستقیماً با کالای دیگر مبادله می‌شد، اما با پیدایش پول مبادله‌ی یک کالا با کالای دیگر، به وساطت پول صورت می‌گیرد. نخست کالا با پول مبادله می‌شود و بعد همان پول صرف خرید کالای دیگر می‌گردد.

مبادله‌ی کالاها به کمک پول، گردش کالایی نامیده می‌شود و این گردش را به صورت کالا - پول - کالا نشان می‌دهند. باید متوجه

بود که کالا وقتی به دست خریدار می‌رسد از حوزة گردش خارج می‌شود. ولی پول دائماً در حوزة گردش باقی می‌ماند، یعنی میان خریداران و فروشندگان دست به دست می‌گردد. به این ترتیب پول به عنوان واسطه‌ی گردش کالاها عمل می‌کند و وظیفه‌ی واسطه‌گی را انجام می‌دهد. برای اجرای این وظیفه باید پول عملاً وجود داشته باشد.

در ابتدا وقتی کالاها مبادله می‌شدند پول به شکل شمش طلا یا نقره بود. اما این وضع دشواری‌های چندی ایجاد می‌کرد. زیرا هر بار می‌بایستی شمش‌ها را توزین و به قطعات کوچکتر تقسیم کرد و به محک زد. از این رو شمش رفته‌رفته جای خود را به سکه داد و ضرب سکه‌ها در وقت به عهده گرفت. سکه يك قطعه فلز است که شکل مدین و مقدار معینی فلز دارد.

سکه در جریان گردش سائیده می‌شود و قسمتی از ارزش خود را از دست می‌دهد. اما در عمل میان سکه‌ی سائیده و سکه‌ی نو تفاوتی نیست. علت این است که پول به هنگام اجرای وظیفه‌ی واسطه‌گی گردش مدت درازی در دست خریدار یا فروشنده باقی نمی‌ماند. برای تولیدکننده کالا دانستن این امر اهمیتی ندارد که آیا پولی که او بدست آورده. دارای ارزش کامل است یا نه. زیرا پول را فوراً به مصرف خرید کالاهای مورد نیاز خود می‌رساند. در نتیجه پول فلزی فاقد ارزش کامل، یا پول کاغذی هم می‌تواند وظیفه‌ی واسطه‌گی را انجام دهد.

با توسعه‌ی اقتصاد کالایی، پول رفته‌رفته نقش وسیله‌ی تراکم

یا ذخیره را به عهده گرفت. پول تجسم و نشانه‌ی عمومی ثروت است به ازای پول هر کالایی را می‌توان به دست آورد. تولیدکنندگان کالایی برای خرید کالای مورد نیاز خود پول ذخیره می‌کنند. اجرای این وظیفه فقط به کمک پول طلا یا نقری دارای ارزش کامل یا اشیای نقره و طلا میسر است.

پول نقش وسیله‌ی پرداخت را نیز ایفا می‌کند. خرید و فروش کالا همیشه به ازای پول نقد صورت نمی‌گیرد، بلکه این معامله گاهی به صورت نسیه انجام می‌شود؛ یعنی پرداخت بهای کالا به آینده موکول می‌گردد. در معامله‌ی نسیه، فروشنده کالا را به خریدار می‌دهد، اما پرداخت قیمت در همان هنگام صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در موعدی که مورد توافق طرفین است، در آینده، انجام می‌شود. در موعد پرداخت پول از خریدار به فروشنده می‌رسد. در این حالت پول نقش وسیله‌ی پرداخت (بدهی) را بازی می‌کند. فرض می‌کنیم یک آهنگر گاو آهنی می‌سازد که کشاورز در فصل بهار بدان نیاز دارد. کشاورز در این فصل پول نقد ندارد، اما در پاییز پس از برداشت و فروش محصول، صاحب پول نقد خواهد بود. چاره‌ی کشاورز محتاج به گاو آهن این است که آن را از آهنگر نسیه بخرد. یعنی پرداخت بهای گاو آهن را تا پاییز به تأخیر بیندازد. از پول، به عنوان وسیله‌ی پرداخت، در پرداخت مالیات، بهره‌ی مالکانه (رانت زمین) و موارد مشابه نیز استفاده می‌شود.

با توجه به وظایف پول به عنوان واسطه‌ی گردش و وسیله‌ی

پرداخت، می‌توان قانون مقدار پول لازم برای گردش کالا را تعیین کرد. مقدار پول لازم برای گردش کالاها اولاً به مجموع بهای کالاهای در گردش، ثانياً به سرعت گردش پول بستگی دارد. هرچه سرعت گردش پول بیشتر باشد، مقدار پول لازم برای گردش کمتر است و برعکس. مثلاً اگر در طول یک سال بهای کل کالاهای فروخته شده ۱۰۰ میلیارد دلار باشد و هر دلار به طور متوسط پنجاه بار گردش کند، برای گردش تمام کالاها ۲ میلیارد دلار لازمست. این رقم را بدین گونه تعیین می‌کنیم:

$$\text{میلیارد دلار } ۲ = \frac{۱۰۰ \text{ میلیارد دلار}}{۵۰} = \frac{\text{بهای کل کالاها}}{\text{سرعت گردش پول}} = \text{مقدار پول اما}$$

مقدار پول لازم عملاً کمتر از اینست. زیرا تولیدکنندگان به هم اعتبار می‌دهند، یعنی معاملات نسبه انجام می‌دهند و علاوه بر این بعضی پرداختها به طور متقابل حذف می‌شوند. به این لحاظ از میزان پول لازم، به مقدار معاملات نسبه (اعتباری) و پرداختهای متقابل حذف شونده، کاسته می‌شود.

قانون گردش پول به این ترتیب تعریف می‌شود: مقدار پول لازم برای گردش کالاها مساوی است با بهای کل کالاها تقسیم بر سرعت متوسط گردش پول. اما چنان که گفتیم از این مقدار باید بهای معاملات نسبه و پرداختهای متقابل حذف شونده را کم کرد و بهای معاملاتی را که موعد پرداخت آنها رسیده است، به آن افزود.

قانون گردش پول در مورد تمام شکل‌بندی‌های اجتماعی که در آنها تولید و گردش کالا وجود دارد، صدق می‌کند.

پول وظیفه‌ی پول جهانی را نیز بر عهده دارد. پول در بازارهای جهانی از جامه‌ی ملی خود بیرون می‌آید و به شکل اصلی، یعنی شمش طلا یا نقره ظاهر می‌شود و از صورت سکه در می‌آید. طلا در بازار جهانی و معاملات میان کشورها، وسیله‌ی جهانی خرید و پرداخت و در عین حال نماینده‌ی جهانی ثروت اجتماعی است.

تمام وظایفی که بر شمردیم بر عهده‌ی پول است. این وظایف با هم ارتباط دارند و در شکل‌های مختلف، جوهر و ماهیت پول را که معادل عمومی بودن آنست، نشان می‌دهند.

در شکل‌بندی‌های اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی، پول خصلت طبقاتی دارد.

پول طلا و پول کاغذ - تورم

پول کاغذ یعنی نشانه‌ی پول که از طرف دولت منتشر می‌شود تا جای طلا را بگیرد و نماینده‌ی آن باشد. پول کاغذ همان وظایف طلا یعنی واسطه‌ی گردش، و وسیله‌ی پرداخت را بر عهده دارد. اما پول کاغذ (یا اسکناس) به خودی خود بی‌ارزش است و از این رو نمی‌تواند معیار تعیین ارزش کالاها باشد.

نشانه‌ی پول نماینده‌ی مقدار طلایی هستند که برای گردش کالاها ضروری است. اگر مقدار اسکناس منتشر شده با مقدار طلایی لازم برای گردش کالاها و انجام معاملات برابر باشد، قدرت خرید

اسکناس و قدرت خرید پول طلا برابر است . اما از آنجا که در دولت سرمایه‌داری در آمد قاعدتا کمتر از هزینه‌هاست ، اسکناس اضافی منتشر می‌شود . این کار به ویژه در هنگام جنگ ، بحران اقتصادی و موارد اضطراری صورت می‌گیرد و نتیجه‌ی آن کاهش ارزش اسکناس است .

مثلا فرض کنیم برای تامین گردش کالاها ۵ میلیارد سکه‌ی طلا ، هر یک به ارزش یک دلار ، لازم باشد . دولت ۵ میلیارد دلار کاغذی منتشر می‌کند . یعنی هر دلار کاغذی نماینده‌ی یک دلار طلاست . حال اگر مقدار کالاها تغییر نکند ، اما دولت ۵ میلیارد دلار کاغذی دیگر انتشار دهد ، اکنون دو دلار کاغذی نماینده‌ی یک دلار طلاست . ولی در ازای این دو دلار به همان مقدار سابق ، یعنی معادل یک دلار طلا می‌توان کالا خرید . به این ترتیب ارزش پول کاغذی (اسکناس) و قدرت خرید آن تنزل می‌یابد .

این جریان تورم نام دارد . تورم موجب افزایش قیمت کالاها می‌شود . ممکن است مزد و درآمد کارگران بالا برود ، اما سرعت ترقی قیمت‌ها و درآمدها هماهنگ نباشد . این جریان در زندگی معاشی کسانی که بامزدگزاران می‌کنند تاثیر سوء دارد و از همین رو می‌گویند بارسنگین تورم بر دوش مزدبگیران و گروه‌های کم‌درآمد جامعه قرار دارد .

بر اثر توسعه‌ی تورم ممکن است ساختمان اقتصاد کشور سراپا درهم ریزد . برای جلوگیری از این وضع و اعاده‌ی نظم در گردش

پول ، از روش‌های گوناگون استفاده می‌شود . یکی از این روش‌های اصلاح پولی عبارتست از مبادله‌ی پول کم‌ارزش شده با مقدار کمتری از پول جدید و این روش به تنزل رسمی ارزش پول موسوم است . ولی با وجود این اصلاحات ، سطح زندگی مزدبگیران و گروه‌های کم‌درآمد، پایین می‌آید .

پول اعتباری (شبه پول)

برای گردش کالاها و اجرای معاملات علاوه بر انزاع مذکور پول ، از پول اعتباری نیز استفاده می‌شود . ریشه‌ی پیدایش پول اعتباری در نقش پول به عنوان وسیله‌ی پرداخت، قرار دارد . ساده‌ترین شکل پول اعتباری برات (حواله) است . در این نوع سند بدهکار پرداخت مبلغ معینی را ظرف مدت معینی تعهد می‌کند . برات وظایف پول را انجام می‌دهد ، زیرا ضمن خرید و فروش کالاها دست به دست می‌گردد .

در ابتدا نوعی برات موسوم به برات تجاری خصوصی رواج داشت . این نوع برات توسط خریدار کشیده می‌شد؛ ولی در محدودی کوچکی ردوبدل می‌شد ، زیرا فقط کسانی که براتکش را می‌شناختند حاضر به پذیرش آن بودند . رفته‌رفته بانک‌ها پذیرش و تنزیل برات را بر عهده گرفتند . و در قبال آن برات (حواله‌ی) بانک خود را به براتگیر می‌دادند . حواله‌ی بانکی براتیست که حامل به محض ارائه‌ی آن

مربوطه می تواند مبلغ آن را نقداً دریافت کند .

برات بانکی را می توان با طلا یا سایر پولهای فلزی مبادله کرد. در این شرایط برات بانکی مانند سکه های طلا جریان پیدا می کند و ارزش آن تنزل نمی کند . در سیر رشد و توسعه سرمایه داری مقدار طلای در گردش کاهش یافت و رفته رفته طلا در بانک های مرکزی ناشر اسکناس ، به عنوان پشتوانه متمرکز شد . طلای در گردش ابتدا جای خود را به برات بانکی و بعد ، به اسکناس سپرد . برات بانکی در اصل قابل تبدیل به طلا بود ؛ اما بعدها برات بانکی تبدیل ناپذیر منتشر شد . و ادامه ی این کار باعث یکسانی برات بانکی و پول کاغذ (اسکناس) گردید .

هـ- قانون ارزش - قانون اقتصادی تولید کالایی

رقابت و هرج و مرج تولیدی

در جامعه یی که مالکیت خصوصی حاکم است ، تولید کالاها خود به خود انجام می شود . هیچ دستگاهی وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد که به تولید کننده بگوید کدام کالا را به چه مقدار تولید کند . صاحبان بنگاه های خصوصی و کشاورزان ، تولید خود را با تولید سایر صاحبان حرف و یا با مصرف کنندگان هم آهنگ نمی سازند . در نتیجه هرج و مرج ، یعنی فقدان برنامه و بی نظمی در تولید ، نیروی

غالب است.

رقابت یعنی مبارزه‌ی شدید تولیدکنندگان منفرد کالایی برای نیل به شرایط ممتاز در تولید و فروش و کسب حداکثر سود، بر هرج و مرج تولیددامن می‌زند. رقابت و هرج و مرج تولید، قانون تولید کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی است. هر تولیدکننده‌ی کالا، یعنی کشاورز، پیشه‌ور یا سرمایه‌دار (البته سرمایه‌دار خود تولیدکننده‌ی کالا نیست، اما در بازار نقش تولیدکننده‌ی کالا را بازی می‌کند)؛ می‌کوشد با فروش کالای خود حداکثر سود را به دست آورد، اما نمی‌تواند تقاضا را دقیقاً پیش‌بینی کند. او فقط می‌داند که تقاضا برای کالا اخیراً خیلی زیاد بوده، از اینرو می‌کوشد تولید را به حداکثر برساند. اما دیگر تولیدکنندگان کالایی نیز به همین نحو رفتار می‌کنند. در نتیجه، هر یک خطر را تقبل می‌کند و به شانس متوسل می‌شود. غالباً اتفاق می‌افتد که عرضه‌ی کالا به مراتب بیشتر از تقاضای جامعه است.

پس در جامعه‌ی بی‌که بر اساس مالکیت خصوصی قرار دارد، چه شاملی تولید را تنظیم می‌کند؟ قانون ارزش تنظیم‌کننده‌ی تولید است.

قانون ارزش

قانون ارزش قانون اقتصاد تولید کالایی است و مبادله‌ی کالاها بر حسب میزان کار اجتماعاً لازم مصرف‌شده در تولید آنها، طبق همین قانون انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر مقصود از قانون ارزش کالا اینست که کالاها مطابق با ارزش خود باهم مبادله می‌شوند،

یعنی کالاهای مبارله شده حاوی مقدار متساوی کار اجتماعاً لازم هستند و از اینرو معادل هم به‌شمار می‌آیند: در نتیجه قیمت پرداخت شده برای کالا (به‌خاطر بیاوریم که قیمت یعنی بیان پولی ارزش) باید با ارزش آن مساوی باشد. اما بهای کالا به علت تأثیر قانون عرضه و تقاضا عملاً از ارزش آن کمتر و یا بیشتر است. همه می‌دانند که هرچه عرضه‌ی يك کالا در بازار کمتر و تقاضای آن بیشتر باشد، بهای آن بالاتر می‌رود، و برعکس. بر این اساس آیا می‌توان گفت که قانون ارزش نقش ندارد؟ نه. نقش و عملکرد هر قانون را فقط پس از بررسی واقعیت‌ها و موارد متعدد می‌توان درک کرد. اگر قیمت‌های مختلفی را که در بلند مدت درازای کالای معینی پرداخت می‌شود تحلیل کنیم، متوجه می‌شویم که انحرافات از بالا و پائین با یکدیگر حذف شده و سرانجام متوسط قیمت‌ها با ارزش برابر می‌شود.

علی‌رغم بی‌نظمی و هرج و مرج حاکم بر تولید کالایی در جامعه‌ی مبتنی بر مالکیت خصوصی و سایل تولید، میان شعبات اقتصاد گهگاه تعادل متناسب پدید می‌آید. این تعادل در تولید کالایی مدیون قانون ارزش است که تنظیم‌کننده‌ی رقابت می‌باشد و از طریق رقابت بازار عمل می‌کند. «رقابت» که قانون ارزش را به دخالت در تولید کالایی جامعه‌ی می‌کند که تولیدکنندگان کالاهای خود را مبادله‌ی می‌کنند، می‌کشاند، تنها سازمان و ترتیب تولید اجتماعی را، که در چنین شرایطی مقدور است، فراهم می‌کند. تنها از راه کم ارزش شدن یا پر ارزش شدن تولیدات است که

تولید کننده‌ی منفرد کالا درمی‌یابد جامعه کدام چیزها را به چه مقدار نیاز دارد یا ندارد.»

عمل قانون ارزش تولید کالایی جامعه‌ی مبنی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید، به شکل‌های زیر جلوه‌گر می‌شود:

۱- قانون ارزش، توزیع وسایل تولید و کار بین رشته‌های مختلف تولید را خود به خود تنظیم می‌کند.

تقسیم اجتماعی کار مستلزم آنست که رابطه‌ی متناسب معینی بین شعبات مختلف تولید برقرار باشد. بدون این رابطه، تولید نمی‌تواند صورت بگیرد. نوسانات قیمت و افزایش یا کاهش سود حاصله از تولید موجب می‌شود که وسایل تولید و کار گاهی به این رشته و گاهی به رشته‌ی دیگر تخصیص یابد.

برای تشریح مطلب به نقل قسمتی از کتاب م- ایلین^۱ به نام «ماجرای برنامه‌ی بزرگ» می‌پردازیم. این نویسنده تصویر جالبی از طرز کار قانون ارزش در تولید کالایی، خاصه تولید کالایی سرمایه‌داری ارائه می‌دهد. ایلین می‌نویسد:

«فرض کنیم آقای فاکس به يك ميليون دلار پول دست یافته‌است. او می‌داند که پول نباید بی‌کار بماند. آقای فاکس روزنامه را مطالعه

۱- از این نویسنده دو کتاب «چگونه انسان غول شد» و «انسان در گذرگاه تاریخ» به فارسی ترجمه شده است.

می‌کند، با رفقا به مشورت می‌پردازد و کارگزارانی اجیر می‌کند. خبرگان هشیار او از صبح تا شب شهر را زیر پا می‌گذارند و مسایلی حقوقی را مطرح می‌کنند. اینان می‌خواهند بدانند که آقای فاکس با پولش چه باید بکند.

«بالاخره جایی مناسب برای سرمایه‌گذاری پیدا شده! کلاه بازار کلاه خوب است، چون مردم دارند پولدار می‌شوند. آقای فاکس یک کارخانه کلاه سازی می‌سازد.

«همین فکر به مغز آقای پاکس، آقای کاکس و آقای ناکس نیز خطور می‌کند. همه از این فکر تکانی می‌خورند و همه در آن واحد شروع به تأسیس کارخانه‌ی کلاه سازی می‌کنند.

«طی شش ماه کشور دارای چندین کارخانه کلاه سازی می‌شود و مغازها و انبارها از کلاه انباشته می‌شود. تبلیغات، اعلامیه‌ها، پوسترها مردم را به خرید کلاه تشویق می‌کنند. کارخانه‌ها با ظرفیت کامل کار می‌کنند.

«آقای فاکس، آقای پاکس، آقای کاکس، آقای ناکس دیگر این را پیش‌بینی نکرده بودند: مردم دیگر کلاه نمی‌خرند! آقای فاکس قیمت کلاه را بیست سنت پائین می‌آورد. آقای کاکس روی دست او بلند می‌شود و قیمت کلاه را چهل سنت کم می‌کند و آقای ناکس هم به نوبه‌ی خود کلاه را به ضرر می‌فروشد، فقط برای اینکه آن‌ها را به اصطلاح «آب» کند.

«با اینهمه فروش بازم پائین نمی آید. روزی می رسد که آقای فاکس کارخانه اش را می بندد. دوهزار کارگری کار و به حال خود رها می شوند. روز بعد نوبت به تعطیل کارخانهی آقای پاکس می رسد. يك هفتهی بعد تقریباً تمام کارخانه ها تعطیل و هزاران کارگری کار می شوند. ماشین آلات را ورقه بی از زنگ می پوشاند. کارخانه ها به قیمت اسقاط و آهن پاره فروخته می شوند.

«یکی دو سال می گذرد. کلاههایی که آقایان فروخته بودند کهنه می شود. مردم دوباره به خرید کلاه روی می آورند. موجودی کلاه در مغازه ها کم می شود کلاه های گرد گرفته از قفسه ها بیرون می آید و کمبود کلاه پیش می آید و قیمت کلاه بالا می رود.

« این دفعه دیگر آقای فاکس وجود ندارد. مثلاً آقای بنام دودل پیدا می شود و به تولید کلاه می پردازد. همین فکر به مغز دیگر کاسبکاران زیرك - آقای گودل، آقای فودل، آقای نودل و سایر صاحبان حرف خطور می کند. و ماجرا از نو تکرار می شود.»^۱

۲- قانون ارزش تولیدکنندگان کالا را به توسعهی

نیروهای تولید و ادار می کند.

می دانیم مقدار ارزش کالا به وسیلهی میزان کار اجتماعاً لازم مصرف شده در آن تعیین می شود. تولیدکنندگانی که فنون بهتری به-

۱- م. ابلین - ماجرای برنامهی بزرگ، ص ۹-۷.

کار می‌گیرند و تولیدشان سازمان یافته‌تر است، کالای خود را به قیمتی کمتر از قیمت اجتماعاً لازم تولید می‌کنند. اما کالاهنوز به قیمت ارزش کار اجتماعاً لازم قبلی آن به فروش می‌رسد. در نتیجه این تولیدکنندگان پول اضافی به دست می‌آورند و ثروتمند می‌شوند. این وضع بقیه‌ی تولیدکنندگان را برمی‌انگیزاند تا در بنگاه‌های خود پیشرفت‌های فنی را به کار ببندند. به این ترتیب تکنولوژی پیشرفت می‌کند و نیروهای تولید جامعه توسعه می‌یابد.

۳- در شرایط معین، عملکرد قانون ارزش منجر به ظهور و توسعه‌ی روابط سرمایه‌داری می‌شود. نوسانات خود به خودی قیمت در حوالی قیمت واقعی، نابرابری اقتصادی و مبارزه‌ی تولیدکنندگان کالایی را تشدید می‌کند. مبارزه‌ی رقابت‌آمیز به ناپودی برخی و ثروتمندی برخی دیگر می‌انجامد. عمل دخالت قانون ارزش به قشر بندی و تفکیک تولیدکنندگان کالایی و تقسیم آنها به دو دسته منجر می‌شود و تولید اجتماعی به نحو روزافزونی در دست معدودی سرمایه‌دار متمرکز می‌شود و به ناپودی دیگر سرمایه‌داران می‌انجامد.

کالاپرستی

قبلاً ثابت کردیم که کار هر تولیدکننده‌ی کالایی با آنکه ماهیتاً اجتماعی است، به شکل کار خصوصی درمی‌آید. ماهیت اجتماعی کار، ارتباطات اجتماعی تولیدکنندگان کالایی و وابستگی آنها فقط به هنگام مبادله‌ی کارها در بازار آشکار می‌شود. به نظر می‌رسد در بازار نه انسان‌ها، بلکه کالاها با هم رابطه برقرار می‌کنند. در این شرایط کالا

به صورت گردونه‌ی روابط اجتماعی درمی‌آید . شبی بی که يك توليد کننده می‌سازد وقتی به بازار رسید و در رابطه با کالای دیگر قرار گرفت دیگر مطیع صاحب آن نیست و از این پس زندگی مستقل و در عین حال بی‌ثباتی را ادامه می‌دهد . امروز ممکن است شخصی در برابر يك جفت کفش ۲۰ دلار دریافت کند و روز دیگر اصلاً در ازای کفش به او چیزی ندهند . اما روزی می‌رسد که مردم پا برهنه می‌دوند و در پی يك جفت کفش می‌گردند و حتی حاضرند در ازای يك جفت کفش قیمت زیادی بپردازند .

این زندگی مستقل و کاملاً تصادفی کالا در بازار مردم را وامی‌دارد تا کالا را دارای خواصی بدانند که ذاتی آنها نیست ؟ مردم به جای روابط اجتماعی تولید، فقط روابط اشیا را می‌بینند و مناسبات اجتماعی در پس پرده‌ی روابط اشیا مخفی می‌شود .

این قلب‌ماهیت و تغییر چهره‌ی روابط تولید را که طبیعت اقتصاد کالایی ، مبتنی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید می‌باشد ، کالا - پرستی می‌نامند .

با توسعه‌ی تولید کالایی ، کالا پرستی افزایش می‌یابد و رواج می‌گیرد ، و با ظهور پولی کالا پرستی به کامل‌ترین شکل ، یعنی پرستش پول متجلی می‌شود . همه چیز را می‌توان با پول خرید و این در نظر

مردم به صورت خصلت طبیعی پول در می آید . در حالی که این امر در واقع محصول روابط اجتماعی معین یعنی مناسبات تولید کالایی است . تنها با زوال مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است که کالا - پرستی از میان می رود .

فصل سوم

سرمایه و ارزش اضافی مزد در سرمایه داری

تولید کالایی ، در مرحله‌ی معینی از تکامل اجتماعی ، منجر به ظهور سرمایه‌داری می‌شود. مقصود از «سرمایه‌داری» چیست ؟ سرمایه-داری نام یک نظام اجتماعی است که در آن زمین ، کارخانه‌ها ، ابزار و غیره به‌گروه کوچکی از ملکداران و سرمایه داران تعلق دارد . اما توده‌ی مردم فاقد هرگونه دارایی است یا دارایی بسیار ناچیزی دارد و ناچار است به‌عنوان کارگر به مزدوری تن در دهد .

در این نظام کارگران از آزادی شخصی برخوردارند ، اما از وسایل تولید و در نتیجه از وسایل معاش محرومند . از اینرو ناگزیرند

برای سرمایه‌داران کار کنند .

شرایط تمرکز وسایل تولید نزد گروهی کوچک چگونه پدید

آمد ؟

۱- تراکم ابتدایی سرمایه

شرایط پیدایش سرمایه‌داری

برای پیدایش سرمایه‌داری دو شرط لازم است : نخست، وجود کسانی که دارای آزادی شخصی هستند ، اما نه وسایل تولید دارند و نه وسایل معاش و ناچارند نیروی کار خود را بفروشند . دوم ، تمرکز وسایل تولید و مقادیر عظیم پول در دست برخی افراد .

این دو شرط در درون نظام ملکداری و در ضمن قشر بندی در تولید کنندگان کوچک کالایی فراهم آمد . استقرار نحوه‌ی تولید سرمایه‌داری ، بر اثر اعمال خشن‌ترین شیوه‌های ستم بر علیه توده‌ها توسط ملکداران ، بورژوازی نوپا و دستگاه‌های قدرت دولت ، تسریع شد .

جدایی تولیدکننده از وسایل تولید، تراکم ثروت

در دست عده‌ی معدود

روند موسوم به تراکم ابتدایی ، مستلزم ایجاد شرایط ظهور

سرمایه‌داری بود . در این زمینه نوشته‌اند «تراکم ابتدایی چیزی نیست جز جریان تاریخی جدایی تولیدکننده از وسایل تولید .»

روند تراکم ابتدایی ، «قبل از تاریخ» سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد . بارزترین شکل تراکم ابتدایی سرمایه در انگلستان صورت پذیرفت؛ زمینداران آن کشور اراضی عمومی دهقانان را به زور تصرف کردند و حتی دهقانان را از خانه‌های خویش بیرون کردند . آنگاه اراضی غصب شده از دهقانان را با به‌چراگاه گوسفند تبدیل کردند؛ با به‌کشاورزان اجاره دادند . در آن هنگام صنعت نساجی در حال توسعه بود و به‌پشم فراوان نیاز داشت .

بورژوازی نوخاسته حتی به‌تصاحب اراضی دولت و چپاول املاک کلیسا نیز اقدام کرد . عده‌ی زیادی از مردم ، که از وسایل معاش محروم بودند ، دچار ولگردی و گدایی و خانه‌بدوشی شدند . مقامات دولتی علیه کسانی که درصد باز گرفتن زمین‌های خود بودند ، قوانین سختی وضع کردند . این افراد تهیدست شده و چپاول شده را با شکنجه ، تازیانه و داغ زدن به‌کار در مؤسسات سرمایه‌داری وامی‌داشتند .

اخراج زور آمیز دهقانان از زمین‌های خود ، دو نتیجه داشت :

اول - زمین به‌صورت ملك شخصی گروهی نسبتاً معدود درآمد .

دوم - تعداد زیادی کارگر مزدور برای کار در صنایع بوجود آمد .

به‌این‌گونه نخستین شرط ظهور سرمایه‌داری ، یعنی وجود نوده‌های افراد فاقد ملك و مال ، که دارای آزادی شخصی ، ولی فاقد وسایل

تولید و معاش بودند ، تحقق یافت .

روش‌های اساسی تراکم سرمایه ، که لازمه‌ی تشکیل مؤسسات بزرگ صنعتی است ، بدین‌گونه ذکر شده : (۱) - نظام استعماری - چپاول کردن و برده‌گرداندن ملل پسمانده‌ی آمریکا ، آسیا و آفریقا ؛ (۲) - نظام مالیاتی - ایجاد انحصارها و سایر روش‌های غصب قسمتی از مالیات‌هایی که مردم می‌پردازند ؛ (۳) - نظام حمایت - حمایت دولت از توسعه‌ی صنایع سرمایه‌داری ؛ (۴) - روش‌های ددمنشانه‌ی استثمار .

۲- تبدیل پول به سرمایه

فرمول کلی سرمایه

پول به‌خودی‌خود سرمایه نیست . می‌دانیم که پول ، پیش از نظام سرمایه‌داری نیز وجود داشت ، و فقط در مرحله‌ی خاصی از رشد تولید کالایی است که به سرمایه تبدیل می‌شود . گردش کالا ، درپیش از سرمایه‌داری را می‌توان با این فرمول نشان داد : $K - P - K$ (کالا - پول - کالا) ؛ یعنی فروش يك کالا برای خرید کالای دیگر . ولی فرمول $P - K - P$ (پول - کالا - پول) ، یعنی خرید به منظور فروش ، فرمول گردش سرمایه است .

فرمول $K - P - K$ نشان دهنده‌ی تولید ساده‌ی کالایی است . در این نوع تولید هر کالا ، به وساطت پول ، با کالای دیگر مبادله می‌شود .

در این جا پول فقط نقش واسطه دارد و سرمایه نیست . هدف از داد و ستد کالا روشن است . مثلاً کفاش کفشی را که تولید کرده برای خرید نان ، می فروشد . یعنی يك ارزش مصرف را با ارزش مصرف دیگر مبادله می کند .

ولی فرمول پ - ك - پ خصلتی کاملاً متفاوت دارد . در این جا پول مبدأ است و به عنوان وسیله‌ی خرید کالا ، به منظور فروش ، به کار می رود . یعنی پول نقش سرمایه را بر عهده دارد . سرمایه دار با پول خویش کالاهای معینی می خرد تا آن‌ها را باژ بفروشد و مجدداً به پول تبدیل کند . مبدأ و مقصد برهم انطباق دارند . سرمایه دار در ابتدا دارای پول است و در پایان خرید و فروش نیز پول دارد .

اما اگر پول سرمایه دار در پایان جریان خرید و فروش ، با مقدار اولیه‌ی آن برابر باشد ، گردش سرمایه بیهوده است . معنای وجود سرمایه آنست که پس از هر گردش مقدار خود را افزایش می دهد . هدف نهایی تمامی فعالیت‌های سرمایه دار کسب سود است . به این جهت گردش پول در شرایط سرمایه داری را در فرمول پ - ك - پ ، که فرمول کلی سرمایه نامیده می شود ، مشخص می کنند . پ عبارتست از پول اولیه به اضافه‌ی مقدار افزوده یا اضافی . این افزایش ، یا اضافی نسبت به مبلغ اصلی را ارزش اضافی می نامند .

سرمایه داران از پول به عنوان وسیله‌ی کسب سود و افزایش ثروت خویش استفاده می کنند ، نه به عنوان واسطه‌ی گردش و مبادله‌ی

کالاها .

گردش پول در سرمایه‌داری جریانی است بی‌انتهای که در ضمن آن پول قدرت خود افزایشی به دست می‌آورد . ارزش خود فزاینده، یا ارزشی که به وجود آورنده‌ی ارزش اضافی است ، سرمایه نام دارد .

اما سرمایه چگونه افزوده می‌شود؟ شاید برخی بپندارند که این افزایش در جریان گردش کالاها، و در ضمن معامله‌ی خرید و فروش صورت می‌گیرد. این فکر نادرست است . زیرا معامله یعنی دادوستد ارزشهای برابر، و مبادله‌ی معادل‌ها. اگر تمام فروشندگان بتوانند کالاهای خویش را ده درصد بیشتر از ارزش آنها بفروشند، خود در مقام خریدار، باید ده درصد اضافی را به فروشندگان بدهند. پس مقدار اضافی بی‌کی از این راه عاید تولیدکنندگان کالامی‌شود، به هنگام خرید، از دست آنان خارج می‌شود . اما عملاً دیده می‌شود که بر سرمایه‌ی سرمایه‌داران افزوده می‌شود .

مسئله این است که سرمایه‌دار با این که کالاها را برابر ارزش آنها می‌خرد و می‌فروشد، چگونه می‌تواند ارزش اضافی به دست آورد. فرمول کلی سرمایه شامل دو عنصر پول و کالا است. در نتیجه، افزایش ارزش فقط بر اثر تغییر در مقدار پول یا کالا صورت می‌گیرد. اما همه می‌دانند که پول به خودی خود نمی‌تواند ارزش خود را تغییر بدهد و افزایش یابد . پس منشاء افزایش ارزش را باید در کالا

برای این که پول به سرمایه تبدیل شود، سرمایه‌دار باید در بازار کالایی پیدا کند که پس از به کار رفتن، بیش از ارزش اصلی خود ارزش بیافریند. این کالا نیروی کار است.

نیروی کار به منزله‌ی کالا. ارزش و ارزش مصرف نیروی کار .

نیروی کار یعنی مجموع توانایی‌های جسمی و فکری‌سی که انسان در اختیار دارد و به هنگام تولید ثروت مادی، به کار می‌برد. نیروی کار در تمام جوامع عامل اساسی تولید به‌شمار می‌آید. فقط در نظام سرمایه‌داری، که کارگران وسایل تولید و معاش ندارند، نیروی کار به شکل کالا درمی‌آید. در این نظام تنها کالایی که کارگران می‌توانند به بازار بیاورند، نیروی کار است.

نیروی کار، چون هر کالای دیگری، باید دارای ارزش و ارزش مصرف باشد و عملاً همین است. ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگری، به وسیله‌ی زمان کار اجتماعاً لازمی که برای باز تولید آن به کار می‌رود، تعیین می‌شود. نیروی کار عبارتست از توانایی انسان برای کار کردن و این نیرو تا زمانی که دارنده‌ی آن زنده است، وجود دارد. کارگر برای حفظ خود، به مقدار معینی وسایل معاش نیاز دارد. در نتیجه ارزش نیروی کار را ارزش وسایلی که برای نگهداری و ادامه‌ی زندگی

حدود کارگر لازمست، تعیین می کند.

کمیت و کیفیت وسایل لازم برای زندگی کارگر، در هر کشور ؛ بستگی به عوامل چندی دارد ؛ مرتبه‌ی تکامل اقتصادی ؛ شرایطی که طبقه‌ی کارگر بر اثر آنها شکل گرفته ؛ طول زمانی که این طبقه به خاطر منافع خویش به مبارزه برخاسته ؛ و میزان پیروزی این طبقه در مبارزه‌ی خود .

ارزش نیروی کار، در عین حال، شامل ارزش آندسته از نیازهای اجتماعی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر؛ که در يك کشور معین، در دوره‌ی معین تاریخ ، به وجود آمده نیز می شود. به همین لحاظ گفته اند که «در تعیین ارزش نیروی کار عنصری تاریخی و اخلاقی دخالت می کند که آن را از سایر کالاها متمایز می سازد.»

نیروی کار آینده نیز باید تامین شود و این برعهده‌ی خانواده است. پس ارزش نیروی کار شامل ارزش وسایل لازم برای زندگی اعضای خانواده‌ی کارگر نیز می شود.

سرانجام باید افزود که انسان در بدو تولد کارگر ماهر به دنیا نمی آید. برای ایجاد نیروی کار ماهر باید هزینه‌ی صرف تربیت کارگر کرد. این هزینه نیز در ارزش نیروی کار منظور می شود. به دیگر سخن، ارزش نیروی کار را ارزش نیازهای حیاتی‌یی که در هر کشور برای باز سازی قدرت بدنی و ارضای نیازهای اجتماعی و فرهنگی کارگر، و نیازهای خانواده‌ی کارگر و تامین هزینه‌های کسب مهارت لازمست ،

تعیین می‌کند. ارزش نیروی کار، بر حسب پول همان قیمت نیروی کار است. مزد، در سرمایه‌داری، عبارتست از قیمت نیروی کار. نیروی کار، چون کالا است، ارزش مصرف نیز دارد. ارزش مصرف نیروی کار عبارتست از توانایی کارگر مزدبگیر برای ایجاد ارزشی بیشتر از ارزش نیروی کار خود، در ضمن کار. همین خصلت نیروی کار که موجب ارزش اضافی است، مورد علاقه سرمایه‌دار است. اینک بینیم در جریان مصرف نیروی کار چگونه ارزش اضافی ایجاد می‌شود و سرمایه‌دار چگونه خود را ثروتمند می‌کند.

۳- تولید ارزش اضافی - استثمار سرمایه‌داری

ویژگی‌های روند کار در سرمایه‌داری

نیروی کار ضمن روند کار مصرف می‌شود و روند کار همواره به شکل اجتماعی انجام می‌گیرد. این شکل اجتماعی همانست که روابط تولیدی نامیدیم و بر اساس شکل مالکیت بروسایل تولید قرار دارد. ویژگی‌های روند کار در هر جامعه به این بستگی دارد که چه کسی مالک وسایل تولید است. در سرمایه‌داری وسایل تولید از آن سرمایه‌دار است و طبقه‌ی کارگر از وسایل تولید محروم است. به این دلیل ویژگی‌های روند کار در سرمایه‌داری را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

اولاً، کارگر زیر ممیزی و نظارت سرمایه‌دار کار می‌کند و کار

او به سرمایه‌دار تعلق دارد. تعیین نوع، شیوه و مقدار تولید با سرمایه‌دار است.

ثانیاً، علاوه بر نیروی کار، حاصل کار نیز به سرمایه‌دار تعلق دارد.

ویژگی‌های فوق باعث می‌شود که در سرمایه‌داری کار برای کارگر به صورت باری سنگین و وظیفه‌ی شاق و اجباری درآید.

روند افزایش ارزش - استثمار سرمایه‌داری

تولید سرمایه‌داری ترکیبی است از روند ایجاد ارزش مصرف و روند افزایش ارزش.

در اقتصاد کالایی، بدون ایجاد ارزش نمی‌توان ارزش مصرف ایجاد کرد. کارگری که کالایی می‌سازد، کار خود را مصرف می‌کند. این کار ماهیتی دوگانه دارد. از یک سو، کار مجسم است و ارزش مصرف می‌آفریند و از سوی دیگر، کار مجرد است و ارزش کالارا پدید می‌آورد. برای سرمایه‌دار، تولید ارزش مصرف، فقط وسیله‌ی دستیابی به هدف است. هدف و محرک اصلی تولید سرمایه‌داری، آفرینش ارزش اضافی است.

بینم ارزش اضافی چگونه به وجود می‌آید.

سرمایه‌دار در آغاز کار خویش، تمام چیزهایی را که برای تولید به آنها نیاز دارد، یعنی ماشین‌آلات، ادوات ماشینی، مواد خام، سوخت

و نیروی کار را از بازار می‌خرد. بعد تولید آغاز می‌شود: ماشین آلات و ادوات ماشینی شروع به کار می‌کنند، کارگر به کار می‌پردازد، سوخت مصرف می‌شود و ماده‌ی خام به کالای تمام شده تبدیل می‌گردد. وقتی کالا آماده شد سرمایه‌دار آن را در بازار می‌فروشد و با پول دریافتی، مواد خام، ماشین و نیروی کار و... بیشتری می‌خرد، به عبارت دیگر دور تکرار می‌شود. این دور یا سیکل را بدین صورت می‌توان نمایش داد :

$$M - C \xrightarrow[M_P]{L_P} \dots P \dots C' - M'$$

یا پول - کالا (نیروی کار و وسایل تولید) - تولید - کالا - پول
ارزش کالای تمام شده چیست؟

فرض کنیم سرمایه‌دار يك کارخانه‌ی لباس دوزی دارد. او برای تولید لباس، چرخ خیاطی، پارچه‌ی پشمی و مخلفات (آستری، دکمه، نخ و...) و نیروی کار می‌خرد. فرض کنیم او برای ساختن ۵۰۰ دست لباس، ۱۵۰۰ یارد پارچه‌ی پشمی به قیمت یاردي ۳۰ دلار، یعنی مجموعاً ۴۵۰۰۰ دلار می‌خرد و برای هر دست لباس ۳۰ دلار هزینه‌ی مخلفات می‌پردازد (مجموعاً ۱۵۰۰۰ دلار). تولید ۵۰۰ دست لباس مستلزم استهلاك چرخ‌های خیاطی، و سایر هزینه‌ها (از قبیل روشنایی، سوخت و...) به مبلغ ۵۰۰۰ دلار است. اجرت کارگر (۵۰۰ کارگر روزی ۵ دلار) بالغ بر ۲۵۰۰ دلار می‌شود.

اکنون سرمایه‌دار تمام عناصر لازم برای تولید را به دست آورده.
مجموع هزینه‌های او برای ۵۰۰ دست لباس به شرح زیر است:

ارزش پارچه‌ی پشمی ۴۵۰۰۰ دلار

ارزش مخلفات ۱۶۰۰۰ »

ارزش استهلاک و غیره ۵۰۰۰ »

ارزش نیروی کار ۲۵۰۰ »

جمع ۶۷۰۰۰ دلار

ارزش یک دست لباس (۵۰۰-۶۷۵۰۰۰) می‌شود ۱۳۵ دلار. سرمایه‌دار متوجه می‌شود که لباس مشابه، در بازار به ۱۳۵ دلار فروخته می‌شود. پس او نیز باید لباسهای خود را به همین قیمت بفروشد. در نتیجه سرمایه‌دار که ۶۷۵۰۰ دلار در راه تولید خرج کرده پس از فروش محصول نیز همان ۶۷۵۰۰ دلار به دست می‌آورد. در این جا ارزش اضافی به وجود نیامده، یعنی پول به سرمایه تبدیل نشده است.

پس ارزش اضافی چگونه ایجاد می‌شود؟

باید توجه داشت که کارگر ارزش نیروی کار خود را در قسمتی از یک روز کار مثلا در پنج ساعت باز آفرینی می‌کند، نه در تمام مدت کار. اما سرمایه‌دار کارگر را مجبور می‌کند که بیش از پنج ساعت برای او کار کند. سرمایه‌دار بهای روزانه‌ی نیروی کار را پرداخته است و در تمام روز کار صاحب ارزش مصرف آن می‌شود. او به این دلیل، کارگر را

مجبور می‌کند که هشت یا ده ساعت، یا حتی بیشتر کار کند. طولانی شدن مدت کار، باعث می‌شود که کارگرمیش از ارزش کالایی که به نیروی کار موسوم است، ارزش بیافریند.

فرض کنیم که سرمایه‌دار کارگرا را به ده ساعت کار روزانه و ۱- می‌دارد در این ده ساعت، کارگران (در مثال ما ۵۰۰ نفر) دو برابر سابق وسایل تولید به کار می‌برند و دو برابر سابق محصول خواهند داشت، یعنی ۱۰۰۰ دست لباس خواهند دوخت. اکنون مخارج سرمایه‌دار را محاسبه می‌کنیم:

ارزش پارچه‌ی پشمی	۹۰۰۰۰ دلار
ارزش مخلفات	» ۳۰۰۰۰
ارزش استهلاک	» ۱۰۰۰۰
ارزش نیروی کار	» ۲۵۰۰

جمع ۱۳۲۵۰۰ دلار

کارگران در ده ساعت کار ۱۰۰۰ دست لباس ساخته‌اند. فروش لباس (به بهای دستی ۱۳۵ دلار) در بازار ۱۳۵۰۰۰ دلار عاید سرمایه‌دار می‌کند. با صرف ۱۳۲۵۰۰ دلار مبلغ ۱۳۵۰۰۰ دلار عاید وی شده است. یعنی بر مبلغ اصلی هزینه، ۲۵۰۰ دلار افزوده شده. این مبلغ ارزش اضافی است. در این حالت پول به سرمایه تبدیل شده است.

تحصیل ارزش اضافی به این دلیل که مدت کار کارگران بیش از زمانی است که برای باز تولید ارزش نیروی کارشان لازم است، میسر می‌شود.

استثمار انسان از انسان به وسیله سرمایه‌داری پدید نیامده، بلکه مدت‌ها پیش از آن نیز وجود داشت. اما در جوامع برده‌داری و زمین‌داری، کاربرندگان و رعایا (سرف‌ها) کار آشکارا، اجباری بود و استثمار آنها در پس پرده‌ی استتار و نهانی نبود.

در سرمایه‌داری وضع متفاوتست. در این جا دیگر کارگر از لحاظ شخصی وابسته نیست و به سرمایه‌دار خاصی تعلق ندارد. سرمایه‌دار نمی‌تواند او را به کار و اداری کند. اما کارگر نه وسایل تولید دارد و نه وسایل معاش و ناچار است نیروی کار خود را بفروشد. گرسنگی کارگر را ناچار می‌کند برای سرمایه‌دار کار کند. از این رو نظام کار مزدوری را نظام بردگی مزدورانه می‌نامند. در سرمایه‌داری خصلت اجباری کار پنهان است.

پس از نشان دادن رمز استثمار سرمایه‌داری، می‌توانیم قانون اقتصادی اصلی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را بیان کنیم. تولید ارزش اضافی، قانون مطلق این شیوه‌ی تولید است.

قانون ارزش اضافی، شناخت و توضیح همه‌ی روندها و پدیده‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری را میسر می‌کند؛ این قانون بیانگر ماهیت استثماری

تولید سرمایه‌داری و عنصر تعیین‌کننده‌ی تشدید رقابت و هرج و مرج تولید سرمایه‌داری است، و فروبیکاری روزافزون کارگران و ریشه‌دار شدن و شدت یافتن همه‌ی تضادهای سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

زمان کار لازم و زمان کار اضافی

در بنگاه سرمایه‌داری، روز کار به دو قسمت زمان کار لازم و زمان کار اضافی تقسیم می‌شود. به همین لحاظ، کار کارگر نیز به دو قسمت لازم و اضافی تقسیم می‌شود.

زمان کار لازم و کار لازم قسمتی از زمان کار و کار مصرف شده‌ی کارگر است که برای باز تولید ارزش نیروی کار او یعنی ارزش وسایل معاش مورد احتیاج اولایم است. سرمایه‌دار قیمت زمان کار لازم را به صورت مزد می‌پردازد.

زمان کار اضافی و کار اضافی قسمتی از زمان کار و کار مصرف شده است که صرف تولید محصول اضافی به شکل ارزش اضافی در می‌آید و سرمایه‌دار آن را به نفع خویش ضبط می‌کند. نسبت بین کار اضافی (یا زمان کار اضافی) به کار لازم (یا زمان کار لازم) نشان دهنده‌ی درجه‌ی استثمار از کارگر است. در نتیجه: زمان کار اضافی و کار اضافی بیانگر رابطه‌ی اجتماعی معینی است که ویژگی استثمار طبقه‌ی کارگر به وسیله‌ی دارندگان وسایل تولید می‌باشد. مالکیت

سرمایه‌داران بر وسایل تولید و استثمار کار مزدورانه، جامعه را به دو طبقه‌ی متخاصم تقسیم می‌کند.

ساختمان طبقاتی جامعه‌ی بورژوا

دانشمندان اثبات کرده‌اند که جامعه فقط پس از پیدایش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید (یعنی زمین، منابع زیر زمینی، لوازم کار و خلاصه، تمام لوازم تولید ثروت مادی) به طبقات متخاصم تقسیم شده است. بخشی از جامعه، یعنی اقلیت، مالک وسایل تولید است و به این لحاظ می‌تواند بخش بزرگی از جامعه، یعنی اکثریت، را که فاقد وسایل تولید است، مورد استثمار قرار دهد.

طبقات در جامعه‌ی مبتنی بر استثمار، گروه‌هایی از مردم هستند که یکی از آنها می‌تواند کار طبقه‌ی دیگر را، به لحاظ رابطه‌های متفاوتی که با وسایل تولید دارند، غصب کند.

نخستین تقسیم طبقاتی عبارت بود از تقسیم جامعه به دو طبقه‌ی برده‌دار و برده. با گذر از برده‌گی به ملکداری، این تقسیم جای خود را به تقسیم دیگری داد؛ جامعه به دو طبقه‌ی اربابان زمیندار و رعایا تقسیم شد.

ویژگی جامعه‌ی بورژوا وجود دو طبقه‌ی متخاصم، بورژوازی و طبقه‌ی کارگر است. بورژوازی، طبقه‌ی مالک بر وسایل تولید است و از این وسایل برای استثمار کارگران مزدور و تحصیل ارزش اضافی استفاده می‌کند.

طبقه‌ی کارگرمزدور فاقد وسایل تولید و به این سبب دستخوش استثمار سرمایه‌داری است. در نظام سرمایه‌داری علاوه بر بورژوازی و طبقه‌ی کارگر، طبقات مالک و دهقان نیز، که بازمانده‌ی نظام گذشته هستند، دیده می‌شوند.

دولت بورژوا مدافع و پشتیبان نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نظام سرمایه‌داری است. دولت بورژوا از مالکیت خصوصی بروسایل تولید حمایت می‌کند و یکی از ابزارهای مهم استثمار طبقه‌ی کارگر است. دولت بورژوا مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری را سرکوبی می‌کند.

جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان بورژوا، دولت بورژوا را دولت «فوق طبقاتی» و «فوق جامعه» قلمداد می‌کنند. اما واقعیت این است که دولت بورژوا سازمان سیاسی طبقه‌ی حاکم بر اقتصاد و در حقیقت همان دیکتاتوری بورژوازی است.

وظیفه‌ی اصلی دولت، حفظ حکومت بر اکثریت استثمار شونده و مطیع نگاه‌داشتن استثمار شونده‌گان نسبت به طبقات حاکم است. دولت بورژوا انواع مختلف دارد (سلطنتی، جمهوری). دولت بورژوا، رژیم‌های مختلفی نیز دارد (دمکراتیک یا فاشیستی و استبدادی). در هر حال اساس همه‌ی آنها مشابه است. هدف دولت:

بقا و تحکیم نظام استثمار به وسیله‌ی سرمایه است.

۴- سرمایه و اجزای آن

سرمایه به منزله‌ی يك رابطه‌ی اجتماعی تولید.

اقتصاد دانان بورژوا می‌گویند هر وسیله‌ی کار، حتی سنگ و چوب انسان بدوی هم سرمایه به‌شمار می‌آید. ولی حقیقت این است که وسایل تولید به‌خودی خود سرمایه نیستند. وسایل تولید از ضروریات هر جامعه هستند و از این لحاظ ربطی به طبقات ندارد. وسایل تولید فقط وقتی سرمایه می‌شوند که در مالکیت خصوصی سرمایه‌داران باشند و برای استثمار بکار بروند. سرمایه مقدار معینی پول و یا وسایل تولید نیست، بلکه يك رابطه‌ی اجتماعی - تولیدی است که در شرایط تاریخی خاصی پدید آمده. بر پایه‌ی این رابطه، وسایل تولید و همچنین وسایل اساسی زندگی جزو اموال طبقه‌ی سرمایه‌دار است. در حالی که طبقه‌ی کارگر، بعنوان نیروی اصلی تولید جامعه، فاقد وسایل تولید و زندگی است. از همین رو است که طبقه‌ی کارگر باید نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد و استثمار را تحمل کند. به عبارت دیگر سرمایه ارزشی است که از راه استثمار از کارمزدوران، ایجاد ارزش اضافی می‌کند.

تقسیم سرمایه به دو قسمت ثابت و متغیر برای تشخیص ماهیت آن اهمیت فراوان دارد. براساس این تقسیم می‌توانیم باین سؤال پاسخ دهیم که ارزش اضافی از کجا به دست می‌آید؟

سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر

سرمایه‌دار در بدو تولید قسمتی از سرمایه‌ی خود را صرف بنای ساختمان کارخانه، خرید تجهیزات و ماشین آلات، سوخت، مواد اولیه و مواد کمکی می‌کند. ارزش این قسمت از سرمایه، که در وسایل تولید مجسم می‌شود، طی جریان کار تغییر نمی‌یابد و صرفاً تا حد فرسایش یا مصرف کامل به کالای نو ساخته انتقال می‌یابد. مثلاً ارزش مواد اولیه، مواد کمکی و سوخت طی هر دوره‌ی تولیدی تماماً به محصول تولید شده انتقال می‌یابد. اما ماشین می‌تواند، فرضاً، ده سال در کار تولید دخالت داشته باشد و سالانه ده درصد از ارزش خود را به فرآورده‌های جدید منتقل کند. قسمتی از سرمایه که صرف ابزارهای تولید (ماشین، ابزارهای ماشینی، مواد اولیه و غیره) می‌شود و ارزشش تغییر نمی‌کند به سرمایه‌ی ثابت موسوم است و برای نمایش آن حرف C به کار می‌رود.

سرمایه‌دار قسمت دیگر سرمایه‌ی خود را صرف خرید نیروی

کار می‌کند و در پایان جریان تولید ارزش جدید بدست می‌آورد که به وسیله‌ی کارگران بنگاه او تولید شده است. ارزش جدید از ارزش نیروی کار، که سرمایه‌دار قدرت آنرا به صورت مزد پرداخت کرده، بیشتر است. قسمتی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار می‌شود و طی روند کار، در اثر ایجاد ارزش اضافی به وسیله‌ی کارگران، بر مقدار آن افزوده می‌شود، سرمایه‌ی متغیر نامیده می‌شود و برای نمایش آن از حرف V استفاده می‌شود.

با تقسیم سرمایه به دو قسمت ثابت و متغیر معلوم شد که فقط سرمایه‌ی متغیر موجب ارزش اضافی است و به این ترتیب معمای سرمایه حل شد. اما اقتصاد دانان غربی این تقسیم‌بندی سرمایه به دو جزء ثابت و متغیر را قبول ندارند و آن را به همان ترتیبی تقسیم می‌کنند که سرمایه‌دار در دفاتر حسابداری خود عمل می‌کند، یعنی آن را از دو قسمت ثابت و جاری متشکل می‌دانند. این نوع تقسیم‌بندی سرمایه گرچه به توضیح مکانیسم تولید کمک می‌کند ولی بر استعمار سرمایه‌داری سرپوش می‌گذارد.

سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی جاری

سرمایه‌ی تولیدی بر حسب این که یکباره یا مرحله به مرحله به - کالای تمام شده منتقل شود به دو جزء جاری و ثابت تقسیم می‌شود.

مقصود از سرمایه‌ی ثابت قسمتی از سرمایه است که ارزش خود را مرحله به مرحله و طی دوره‌ی فرسایش به کالا منتقل می‌کند (مانند ماشین آلات، ساختمان، لوازم ماشینی). منظور از سرمایه‌ی جاری آن قسمت از سرمایه است که صرف خرید نیروی کار، مواد اولیه، مواد کمکی، سوخت، و غیره می‌شود. و در یک دوره‌ی تولیدی، پس از فروش کالا، به شکل پول تماماً به سرمایه‌دار برمی‌گردد.

تقسیم‌بندی سرمایه به دو قسمت ثابت و جاری تفاوت اساسی بین وسایل تولید و نیروی کار را ندیده می‌گیرد، و نیروی کار را در ردیف مواد اولیه، مواد کمکی و سوخت و در مقابل سایر وسایل تولید قرار می‌دهد. در نتیجه‌ی این نوع تقسیم، نقش خاص نیروی کار در ایجاد ارزش اضافی پنهان می‌شود و به این ترتیب استعمار سرمایه‌داری در پرده‌ی استتار باقی می‌ماند.

این دو نوع تقسیم بندی سرمایه را می‌توان به صورت زیر

نشان داد :

تقسیم‌بندی سرمایه بر اساس نحوه‌ی جریان آن	تقسیم‌بندی سرمایه بر اساس نقش آن در روند استثمار	
سرمایه‌ی ثابت	لوازم کارخانه‌یی ، تجهیزات ،	سرمایه‌ی ثابت
	ماشین آلات	
	مواد اولیه و	
	مواد کمکی	
سرمایه‌ی جاری	و سوخت	سرمایه‌ی متغیر
	مزد کارگران	

مقدار و نرخ ارزش اضافی

ارزش اضافی چه به صورت مطلق و چه به صورت نسبی، مقدار معینی دارد. مقدار ارزش اضافی به درجه‌ی استثمار و تعداد کارگران بستگی دارد. مقدار نسبی ارزش اضافی با نرخ ارزش اضافی یا درجه‌ی استثمار بیان می‌شود.

با تقسیم سرمایه به دو قسمت ثابت و متغیر نه تنها ماهیت استثمار سرمایه داری بلکه روش اندازه‌گیری درجه‌ی استثمار نیز نشان داده می‌شود.

سرمایه‌ی ثابت (C) موجب ارزش اضافی نیست و از این رو در تعیین نرخ ارزش اضافی به مقدار آن کاری نداریم. سرمایه‌ی متغیر (V) موجب ارزش اضافی است و به این جهت برای تعیین قدر نسبی ارزش اضافی باید نسبت آن به سرمایه‌ی متغیر را مورد توجه قرارداد.

به این ترتیب نرخ ارزش اضافی به دست می آید که مبین دقیق درجهی استثمار از نیروی کار است. اگر S' نرخ ارزش اضافی و S مقدار ارزش اضافی باشد، معادله‌ی $S' = \frac{S}{V} \times 100\%$ را خواهیم داشت. اکنون مثالی می‌زنیم؛ فرض کنیم یک سرمایه‌دار برای تولید کالا مقادیر زیر را خرج می‌کند:

$$100000C + 20000V = 120000 \quad \text{دلار}$$

این سرمایه‌دار کالاهایی را که کارگرانش تولید کرده‌اند، به مبلغ ۱۴۰۰۰۰ دلار می‌فروشد. یعنی ۲۰۰۰۰ دلار ارزش اضافی بدست می‌آورد.

نرخ ارزش اضافی چقدر است؟

$$S' = \frac{S}{V} \times 100\% = \frac{20000}{20000} \times 100\% = 100\%$$

این مثال نشان می‌دهد که کار کارگر به دو قسمت متساوی کار لازم و کار اضافی تقسیم شده است. یعنی کارگر نصف ساعات کار را برای خود و نصف دیگر را بدون دریافت مزد برای سرمایه‌دار کار می‌کند. هرچه نسبت کار اضافی به کار لازم بیشتر باشد، نرخ استثمار بیشتر است.

ضمن توسعه‌ی سرمایه‌داری، نرخ ارزش اضافی زیادتر می‌شود. نرخ ارزش اضافی صنایع معدنی و استخراجی امریکا، در سال ۱۸۸۹

بر اساس آمارهای رسمی ۱۴۵٪ در ۱۹۱۹ - ۱۶۹٪ و در ۱۹۲۹ - ۲۱۰٪ و در ۱۹۳۹ - ۲۲۰٪ و در ۱۹۴۷ - ۲۶۰٪ و در ۱۹۵۵ (فقط در صنایع استخراجی) ۳۰۶/۳ بود .

بینیم در سرمایه‌داری درجه‌ی استثمار از کار چگونه افزایش می‌یابد؟

۵- دو روش افزایش درجه‌ی استثمار

ارزش اضافی مطلق

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که در سرمایه‌داری ساعات کار به دو قسمت تقسیم می‌شود :

(۱) - زمان کار لازم، برای تولید مقدار کالایی که از حیث ارزش معادل نیروی کار مصرف شده است .

(۲) - زمان کار اضافی، که طی آن کارگر برای سرمایه‌دار کار می‌کند و ارزش اضافی می‌آفریند .

فرض کنیم یک روز کار از ده ساعت تشکیل شده و پنج ساعت آن زمان کار لازم و پنج ساعت دیگر زمان کار اضافی باشد. این وضع را با شکل زیر نشان می‌دهیم :

۵ ساعت	۵ ساعت
زمان کار اضافی	زمان کار لازم

در این مورد مقدار ارزش اضافی برابر است با :

$$S' = \frac{S}{V} = \frac{5 \text{ ساعت کار اضافی}}{5 \text{ ساعت کار لازم}} \times 100\% = 100\%$$

پس اگر زمان کار لازم ثابت بماند یا طولانی کردن کار روزانه، مقدار ارزش اضافی ازدیاد می‌یابد. این امر موجب افزایش نرخ ارزش اضافی و درجه‌ی استثمار کارگر می‌شود. اگر ساعت کار از ۱۰ به ۱۲ ساعت افزایش یابد، زمان کار اضافی از ۵ به ۷ ساعت می‌رسد. در این حالت نسبت ارزش اضافی برابر است با :

$$\frac{7}{5} \times 100\% = 140\%$$

ارزش اضافی ناشی از طولانی کردن ساعات کار روزانه را ارزش اضافی مطلق می‌نامند. اما ولع سرمایه‌دار به کسب ارزش اضافی پایان‌پذیر نیست و او می‌کوشد تا آخرین حد ممکن بر ساعات کار بیافزاید.

سرمایه‌دار تا چه حد می‌تواند بر ساعات کار بیافزاید؟ سرمایه‌دار اگر بتواند کارگر را تمام بیست و چهار ساعت به کار وامی‌دارد. اما این ممکن نیست چون هر انسان در روز به چند ساعت وقت برای استراحت، خواب و صرف خوراک نیازمند است. این نیازها حدود طبیعی ساعت کار را معین می‌کنند. علاوه بر محدودیت‌های طبیعی، محدودیت‌های اخلاقی نیز وجود دارد. زیرا

کارگر که عضوی از جامعه است ، برای رفع حوایج فرهنگی و اجتماعی خود (از قبیل مطالعه‌ی کتاب و روزنامه ، تماشای فیلم و ملاقات‌ها و غیره) به وقت محتاج است . از آنجا که محدودیت‌های طبیعی و اخلاقی تغییر می‌کنند ، کار روزانه در سرمایه‌داری ممکنست ۸، ۱۰ یا ۱۲ ساعت و حتی بیشتر طول بکشد .

در مراحل اولیه‌ی رشد سرمایه‌داری برای طولانی کردن ساعات کار به نفع بورژوازی قوانین خاصی وضع شد . بعدها با رشد تولید ماشینی و افزایش بیکاری ، نیاز به طولانی کردن ساعات کار از طریق قوه‌ی مقننه از بین رفت. دیگر سرمایه‌دار می‌توانست با استفاده از فشار اقتصادی از کارگر تا حد مسکن کار بکشد .

از آن‌پس طبقه‌ی کارگر برای کم کردن ساعات کار مبارزهی شدیدی را آغاز کرد . این مبارزه نخستین بار در انگلستان پدیدار شد و پس از کنگره‌ی بین‌الملل اول در ژنو و کنگره‌ی کار در بسالتیمور پیگیرتر شد و شعار «هشت ساعت کار روزانه» مطرح شد. مبارزه طبقه‌ی کارگر در اکثر ممالک سرمایه‌داری به محدودیت و کم شدن ساعات کار منجر گردید . با این تفصیل سرمایه‌دار چگونه می‌تواند مبلغ ارزش اضافی را افزایش دهد ؟ زیرا دیدیم که او نمی‌تواند ساعات کار را بطور نامحدود اضافه کند .

ارزش اضافی نسبی

دومین روش افزایش ارزش اضافی ، تقلیل ساعات کار لازم است. در این طریقه ساعات کار روزانه تغییر نمی کند ولی مقدار زمان کار اضافی افزایش می یابد. این امر چگونه میسر است ؟

می دانیم که ارزش نیروی کار را مقدار کاری که باید صرف تولید وسایل زندگی کارگر شود ، تعیین می کند. اگر در بازده کار صنایع مصرفی افزایش حاصل شود ، ارزش این گونه مواد تنزل می کند. در نتیجه ارزش نیروی کار پائین می آید و زمان کار لازم نیز تقلیل می یابد. باین طریق مقدار ارزش اضافی زیاد می شود.

باک روز کار - مثلا ده ساعت - را به دو قسمت یعنی ۵ ساعت کار لازم و ۵ ساعت کار اضافی تقسیم می کنیم . فرض می کنیم در اثر افزایش بازده کار ، زمان کار لازم از ۵ ساعت به ۳ ساعت تنزل کند. پس زمان کار اضافی از ۵ ساعت به ۷ ساعت ازدیاد می یابد . درجهی استثمار (یا نرخ ارزش اضافی) بیشتر خواهد بود. در حالیکه ساعات کار روزانه تغییر نکرده است. در این حالت ساعات کار را باین شکل می توان نمایش داد .

۵ ساعت	۵ ساعت
زمان کار اضافی	زمان کار لازم

نسبت درصد ارزش اضافی عبارتست از $S' = \frac{5}{5} \times 100\% = 100\%$

۷ ساعت	۳ ساعت
زمان کار اضافی	زمان کار لازم

نرخ ارزش اضافی در این حالت عبارتست از:

$$S' = \frac{7}{3} \times 100\% = 233\%$$

در این مثال نرخ ارزش اضافی از ۱۰۰٪ به ۲۳۳٪ افزایش یافته است. این افزایش در اثر افزایش مطلق ساعات کار روزانه بدست نیامده، بلکه در نتیجهی تغییر نسبت بین زمان کار لازم و زمان کار اضافی حاصل شده است.

ارزش اضافی ناشی از تقلیل زمان کار لازم و در نتیجه، افزایش زمان کار اضافی بر اثر افزایش بازده کارگر، به ارزش اضافی نسبی موسوم است. در بعضی شرایط سرمایه‌داران می‌توانند ارزش اضافی فوق‌العاده نیز بدست آورند.

ارزش اضافی فوق‌العاده

ارزش اضافی فوق‌العاده نوعی ارزش اضافی نسبی است. هر سرمایه‌دار با نهایت جدیت سعی دارد سود بدست آورد، باین منظور از ماشین‌آلات و فنون جدید، برای افزایش بازده کار استفاده می‌کند. نتیجه آن خواهد شد که ارزش کالای تولید شده در این بنگاه کمتر از

ارزش متوسط کالاهایی بشود که در سایر بنگاههای همان رشته تولید می‌شود. چون قیمت هر کالا در بازار معدل شرایط غالب و متداول در تولید آن است، سرمایه‌داری که ماشین‌آلات و فنون تازه را بکار می‌گیرد ارزش اضافی بیشتر نسبت، به نرخ معمولی، به دست می‌آورد. ارزش اضافی فوق‌العاده عبارتست از اختلاف بین ارزش اجتماعی کالا و ارزش کمتر و انفرادی آن. ارزش اضافی فوق‌العاده دو ویژگی دارد: اول، این نوع ارزش اضافی فقط طی مدت کوتاهی نصیب سرمایه‌داران مورد بحث می‌شود. زیرا دیر یا زود سایر سرمایه‌داران نیز از فنون و ماشین‌آلات مشابه استفاده می‌کنند و باین ترتیب کسی که در این امر پیشقدم بوده مزیت خود را از دست می‌دهد و در نتیجه دیگر نمی‌تواند ارزش اضافی فوق‌العاده به دست آورد. وقتی این نوع ارزش اضافی در یک بنگاه بدست نیاید در بنگاه دیگر تحصیل می‌شود و این بنگاه باید نخستین بکار برندهی فنون و لوازم جدید باشد.

ارزش اضافی فوق‌العاده در توسعهی سرمایه‌داری نقش مهمی ایفا می‌کند. انگیزه‌ی کسب ارزش اضافی فوق‌العاده باعث توسعهی خودبخودی تکنولوژی می‌شود. چون هر سرمایه‌دار، در جستجوی سود خویش، می‌کوشد ماشین‌آلات و فنون تولیدی جدید را پنهان کند و از متداول شدن آنها در سایر بنگاه‌ها جلوگیری کند و وضعی پیش می‌آید که موجب تشدید رقابت سرمایه‌داران می‌شود و تضادهایشان را افزایش

می‌دهد . نتیجه‌ی نهایی این است که برخی از صاحبان بنگاه‌ها ورشکست و برخی دیگر ثروتمند شوند .

به عبارت دیگر تعقیب ارزش اضافی فوق‌العاده ، گرچه در توسعه‌ی نیروهای تولید نقش مهمی دارد ، ولی مانع ترقی آنها می‌شود .

سه مرحله‌ی تکامل سرمایه‌داری در صنعت

منشأ ارزش اضافی نسبی افزایش بازده کار است . بنابراین ، تجزیه و تحلیل این نوع ارزش سه مرحله‌ی تاریخی از افزایش بازده کار در سرمایه‌داری را نشان خواهد داد . این سه مرحله عبارتند از : همکاری ساده ، مانوفاکتور ، و تولید ماشینی . نخستین و اساسی‌ترین شکل بازده کار ، همکاری ساده سرمایه‌داری است . اساس این مرحله بر این قرار دارد که سرمایه‌دار تعدادی معتدایی کارگر را که کار مشابه انجام می‌دهند ، در بنگاه خود استخدام می‌کند .

وقتی چند کارگر یک نوع کار را مشترکاً انجام می‌دهند ، سرمایه‌دار می‌تواند بازده کار کارگران را مقایسه کند و آنان را به تسریع در کار وادارد تا در نتیجه بازده کار افزایش یابد . مجموع بازده کار پنج نفر که با هم یک جا کار می‌کنند به مراتب بیشتر از موقعی است که تنها و جدا از هم کار کنند . این بازده جدید برای سرمایه‌دار خرجی ندارد ، زیرا در این حالت او معادل هنگامی می‌پردازد که هر کارگر به تنهایی کار کند . اما وقتی تولید افزایش یافت سود او بیشتر می‌شود . علاوه بر این ، وقتی

کارمشر کاً بدست چندین نفر در يك جا انجام می شود، در بعضی هزینه ها چون هزینهی روشنایی ، گرما و غیره صرفه جویی می شود . در ضمن با اعمال این طریقه است که معلوم می شود برخی از کارگران در انجام يك عمل ماهرترند و بعضی در انجام نوعی کار بر دیگران برتری دارند . بنابراین گماردن هر کارگر در کاری که مهارت بیشتر دارد برای سرمایه دار مضمّن منافع بیشتر است . به این طریق به تدریج در کارگاه تقسیم کار صورت می گیرد . آن نوع بنگاه های سرمایه داری که مبتنی بر تقسیم کار و فنون پیشه وری هستند به مانوفاکتور موسومند .

تقسیم کار در مانوفاکتور ، موجب افزایش بازده کار گردید . تولید سوزن ، برای روشن کردن این واقعیت ، مثال جالبی است . در قرن هیجدهم يك مانوفاکتور ، مرکب از ده کارگر ، روزی ۴۸۰۰۰ سوزن تولید می کرد ، یا هر کارگر ۴۸۰۰ سوزن . اما بدون تقسیم کار، تولید يك کارگر محدود به روزی بیست سوزن بود، به این ترتیب بازده کار ۲۴۰ برابر شد .

شرایط کار در مانوفاکتور بسیار شاق بود . تکرار مداوم يك رشته حرکات مشابه کارگر را از حیث جسمی و روانی فلج می کرد . ساعات کار او به ۱۸ یا بیشتر می رسید و مزد او نیز فوق العاده ناچیز بود .

مانوفاکتور شرایط لازم برای رسیدن به تولید وسیع ماشینی را فراهم کرد: (۱) - با ساده شدن کارها ماشین جای دست کارگر را گرفت.

۲) - انجام عملیات جداگانه به وسیلهی افراد مختلف، موجب تخصصی شدن ابزارهای کار شد، و در نتیجه ابزارهای ماشینی بیش از پیش جای ابزارهای دستی را گرفت. ۳) - مانوفاکتور کارگران ماهر مورد نیاز صنایع ماشینی را فراهم کرد. به این لحاظ باید گفت مانوفاکتور از لحاظ تاریخی نقش مهمی بازی کرد.

مانوفاکتور شکل ابتدایی کارخانه بود. در ابتدا دستگاهی موسوم به ماشین کار بوجود آمد. این نوع ماشین همان عملیاتی را انجام می داد که سابقاً به وسیلهی کارگر صورت می گرفت، اما بکار انداختن آن از عهدهی قدرت بدنی يك کارگر بیرون بود. سپس ماشین بخار اختراع شد. ماشین بخار برای بکار انداختن چندین ماشین ساده بکار می رفت. سرانجام تمام این تحولات منجر به پیدایش کارخانهی سرمایه داری که در آن از يك رشته ماشین های مرتبط برای تولید کالا استفاده می شود، منجر گردید.

استفاده از ماشین ها و اصلاح آنها برای افزایش بازده کار و تولید کالای ارزان امکانات جدیدی فراهم کرد. در اثر استفادهی روز افزون از ماشین، توده های عظیم تولید کنندگان خرده پای کالایی از بین رفتند و کارگاه هایی که در آنها از کار دست استفاده می شد، تعطیل شدند.

کارخانهی سرمایه داری مشخص کنندهی مرحلهی تازه یی از بزده گردانیدن نیروی کار به وسیلهی سرمایه بود. در این مرحله کارگر نقش

ضمیمه‌ی ماشین را ایفا می‌کند. استفاده از ماشین در سرمایه‌داری منجر به افزایش ساعات کار، استخدام زنان و کودکان در تولید و تشکیل سپاه بیکاران و وخامت اوضاع طبقه‌ی کارگر گردید.

سرمایه‌دار همیشه از ماشین آلات استفاده نمی‌کند. محدودیت‌های استفاده از ماشین ناشی از این واقعیت است که سرمایه‌دار هرگاه بداند قیمت ماشین از مزد کارگرانی که جای آنرا می‌گیرند، بیشتر است، اقدام به خرید ماشین نمی‌کند. سرمایه‌دار فقط موقعی که مزیت‌آرسانی قیمت ماشین نسبت به مزد کارگر را دریابد ماشین می‌خرد. پس، تولید ماشینی استفاده از کار بدنی را از بین نمی‌برد. حتی در پیشرفته‌ترین ممالک سرمایه‌داری چون ایالات متحده و انگلستان، هنوز از کاردستی استفاده می‌شود.

گذار از مانوفاکتور به فاکتوری (کارخانه) نشانه‌گذار استقرار نهایی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بود.

تضاد بنیانی سرمایه‌داری

تولیدفرایان ماشینی، شالوده‌ی روند خودبخودی اجتماعی شدن کار و تولید را پی‌ریزی کرد. کارگاه‌های کوچک مبتنی بر ماشین آلات دستی جای خود را به کارخانه‌های بزرگ که هزاران نفر را به کار می‌گماشت، دادند تقسیم کار بیشتر گسترش یافت. کلیه‌ی بنگاه‌ها و صنایع با هم پیوند یافتند و بهم وابسته شدند. مثلاً صنایع سنگین بدون

تولیدات کارخانه‌های ذوب آهن و فولاد قادر بکار نبودند. از طرف دیگر کارخانه‌های ذوب آهن و فولاد بدین ذغال سنگ نمی‌توانستند به تولید پردازند. و معادن ذغال سنگ نیز برای استخراج ذغال به صنایع مهندسی و سنگین نیاز داشت. به این طریق تولید دارای خصلت اجتماعی شد.

در این ضمن تمام بنگاه‌ها، زمین‌ها و ثروت‌های آن در تملک خصوصی باقی ماند. محصولات کار اجتماعی به وسیله‌ی سرمایه‌داران تصاحب می‌شد. این امر منجر به پیدایش تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی به سرمایه‌دارانه‌ی تصاحب نتایج تولید گردید این تضاد به تضاد بنیانی سرمایه‌داری موسوم است.

تضاد بنیانی سرمایه‌داری مبین تضاد بین توسعه‌ی مداوم نیروهای تولید و مناسبات تولید سرمایه‌داری است. با توسعه‌ی اجتماعی شدن تولید، سرمایه‌داری مانع گسترش بیشتر نیروهای تولید سرمایه‌داری می‌شود. سرمایه‌داری، با توسعه‌ی نیروهای تولید، گورکن خود را بوجود می‌آورد.

۶- مزد در سرمایه‌داری

ماهیت اساسی مزد

قبل‌از آن‌که در سرمایه‌داری نیروی کار مانند تمام کالاهای

دیگر دارای ارزش است. ارزش نیروی کار، بر حسب پول عبارت است از قیمت نیروی کار.

اقتصاد دانان برای پنهان کردن استعمار مدعیند که مزد همان قیمت کار است: آنها می گویند کارگر در کارخانه‌ی سرمایه‌داری کار میکند، کالاهای مختلف تولید میکند و در ازای کار خود قیمت آن کار یعنی مزد خود را میگیرد.

پیدایش مزد، بمنزله‌ی وسیله‌ی پرداخت بهای نیروی کار، حاکی از این واقعیت است که کارگر مزد خود را پس از انجام مدت معینی کار دریافت می کند. مزد یا بر حسب مقدار زمان کار (ساعت هفته یا روز) و یا بر حسب کمیت اشیای تولید شده، تعیین می شود. در واقع مزد، عبارتست از صورت مبدل، مخفی و پنهان شده‌ی ارزش یا قیمت نیروی کار. کارگری نفسه کالا نیست و به این لحاظ ارزش دارد و نه قیمت. کار، بایستی قبل از فروش موجود باشد، چیزی را که وجود ندارد نمی توان فروخت. وقتی کفاش کفشی را به بازار می برد، کفش را با علت این که عملاً وجود دارد، می تواند بفروشد. اما وقتی سرمایه‌دار کارگر را اجیر می کند، هنوز کار وجود ندارد. در اینجا فقط توانایی کار، یعنی نیروی کار کارگر موجود است. کارگر نیروی کار، یا توانایی کار خود را به سرمایه‌دار می فروشد. سرمایه‌دار به هنگام خرید و پرداخت قیمت کار به توانایی کار کارگر، که می تواند ارزش اضافی ایجاد کند، علاقمند است. تا وقتی که مزد در صورت ظاهر، بهای نیروی کار

است، چنین به نظر می آید که بهای تمام نیروی کار پرداخت شده است. فرض می کنیم کارگری برای تولید وسایل معاش خود و خانواده اش به شش ساعت کار اجتماعاً لازم نیازمند است. اگر هر ساعت کار را يك دلار محاسبه کنیم، ارزش نیروی کار او شش دلار می شود. سرمایه دار ارزش کامل نیروی کار یعنی شش ساعت را می پردازد، اما کارگر را به دو ازمده ساعت کار وامی دارد. پس نرخ مزد عملاً ساعتی ۵۰ سنت است. می بینیم که سرمایه دار فقط بهای يك دوم ساعات کار را می پردازد و بهای قسمت دیگر را نمی دهد، اما این حقیقت به وسیله ی مزد پنهان می شود. پس مزد، تقسیم ساعات کار را به دو قسمت لازم و اضافی یا کار پرداخت شده و کار پرداخت نشده، پنهان می کند و ظاهر امر را طوری نشان می دهد که گویی ارزش کامل کار کارگر پرداخت شده است و استثمار را پنهان می کند. این واقعیت، سرمایه داری را از دیگر جوامع پیش از آن متمایز می سازد.

انواع مزد

مزد در سرمایه داری انواع گوناگون دارد. روز مزدی طریقه ی پرداخت قیمت نیروی کار بر اساس طول مدت کار، یعنی هفته یا ماه است. برای درك صحیح مفهوم روز مزدی در سرمایه داری باید آنرا در ارتباط با طول ساعات کار بررسی کرد. مثلاً سرمایه دار به کارگر روزی ده دلار می دهد و کارگر روزی ده ساعت کار می کند. یعنی قیمت متوسط يك

ساعت کار برابر یا یک دلار است. اگر سرمایه‌دار ساعات کار را از ده ساعت به دو ازده ساعت برساند، قیمت یک ساعت کار از یک دلار به ۸۳ سنت تقلیل می‌یابد. از این مثال معلوم می‌شود که پرداخت مزد به طریق روزمزدی وسیله‌ی تشدید استثمار است. علاوه بر طریقه‌ی روزمزدی طریقه‌ی دیگری برای پرداخت مزد وجود دارد و آن پرداخت به طریقه‌ی کارمزدی است.

اگر میزان عایدی کارگر به اشیاء یا اجزایی که وی در یک واحد زمان (یک ساعت یا یک روز) تولید کرده بستگی داشته باشد، نوع مزد پرداخت شده را کارمزدی می‌نامند.

طریقه‌ی کارمزدی را نوع تعدیل شده‌ی روزمزدی می‌نامند. برای تعیین نرخ مزد بر اساس یک واحد تولید، سرمایه‌دار در ابتدا مزد روزانه‌ی کارگر و سپس مقدار تولید روزانه زبردست‌ترین و قوی‌ترین کارگران را در نظر می‌گیرد.

اگر مزد روزانه هر کارگر ده دلار و تولید روزانه‌اش بیست واحد باشد، سرمایه‌دار در ازای هر واحد ۵ سنت می‌پردازد. به این نحو سرمایه‌دار اطمینان می‌یابد که مزد بر حسب مقدار کار، از مزد روزانه (روزمزد) بیشتر نخواهد بود. در این صورت چرا سرمایه‌داران شیوه‌ی کارمزدی را بکار می‌برند؟ علت اینست که طریقه‌ی کارمزدی چند ویژگی دارد که آنرا از سایر انواع مزد متمایز می‌کند.

مثلا در طریقه‌ی کارمزدی کیفیت کار از طریق محصول تمام شده

بازرسی می‌شود. سرمایه‌دار فقط در ازای تولیدات عائی و متوسط مزد می‌دهد ولی برای تولیدات پست چیزی نمی‌پردازد. این نوع مزد فشار جدیدی بر کارگر وارد می‌کند و هر کارگر می‌کوشد برای کسب درآمد بیشتر محصولش را افزایش دهد. اما به محض آنکه تولید همه‌ی کارگران افزایش یافت، سرمایه‌دار نرخ مزد هر واحد را می‌کاهد و به این ترتیب سود بیشتر بدست می‌آورد. به این سبب می‌گویند کارگر هر چه بیشتر کار کند، کمتر مزد می‌گیرد.

سرمایه‌داران در شرایط مختلف از انواع مختلف مزد استفاده می‌کنند.

از لحاظ تاریخی، شیوه‌ی روزمزدی پیش از شیوه‌ی کارمزدی بوجود آمد. شیوه‌ی روزمزدی در مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری رواج یافت؛ در آن هنگام کارفرمایان می‌توانستند با افزایش ساعات کار ارزش اضافی بیشتری بدست آورند. این نوع پرداخت مزد برای آنها چندین مزیت داشت. بعدها، وقتی که ساعات کار روزانه به موجب قانون محدود شد، کارفرمایان استفاده از نوع کارمزدی را شروع کردند. در حال حاضر ما شاهد استفاده‌ی روزافزون از شیوه‌های مختلف مزد یعنی روزمزدی، کارمزدی و پاداشی^۱ هستیم.

۱- در این طریقه سرمایه‌دار در ازای تولید اضافه بر حد نصاب به کارگر پاداش می‌دهد و به این وسیله بازده کارگر با تحمل فشار و مشقت بالا می‌رود و وقتی معلوم شد کارگر توانائی کار بیشتر را دارد حد نصاب تولید نیز زیاد می‌شود. ۰۲

در اواخر سال ۱۹۵۷ - ۷۰ درصد از کارگران صنعتی امریکا
مزد خود را به طریق تعدیل شده‌ی روزمزدی دریافت کردند .
تبدیل شیوه‌ی روزمزدی به کارمزدی را چگونه می‌توان توجیه
کرد ؟ واقعیت اینست که اکنون در بسیاری از شعبات صنایع جدید
سرمایه‌داری از سیستم نقاله‌ی استفاده می‌کنند . در این سیستم نقاله
سرعت ثابت دارد . یعنی سرعت تولید به کارگر بستگی ندارد و به وسیله‌ی
افزایش مداوم سرعت نقاله یا ماهیت خاص فنون تولیدی تعیین می‌شود .
اما تشدید فوق‌العاده‌ی کار با افزایش مزد کارگران همراه نیست .
هر دو شیوه‌ی کارمزدی و روزمزدی در هر بنگاه متداولست .
در سرمایه‌داری هر دو شیوه‌ی مذکور وسیله‌ی تشدید استثمار
است .

سرمایه‌داران به منظور تحصیل ارزش اضافی بیشتر، از انواع
سیستم‌های طاقت فرسا برای سازمان دهی تولید و پرداخت مزد
استفاده می‌کنند . از انواع متعددی می‌توان یاد کرد : یکی از این
سیستم‌ها تیلوریسم نام دارد که مبدع آن يك مهندس امریکایی بنام فـدـ
تیلور بود . ماهیت تیلوریسم به قرار زیر است : قوی‌ترین و زبردست‌ترین
کارگران که بوسیله‌ی سرمایه‌دار انتخاب شده‌اند ، با نهایت شدت کار
می‌کنند . مدت انجام هر عمل برحسب ثانیه و اجزای آن اندازه‌گیری
می‌شود . اطلاعاتی که بدین طریق بدست می‌آید در اختیار هیئت فنی
مخصوصی گذارده می‌شود . هیئت پس از مطالعه‌ی این اطلاعات يك

رژیم تولیدی و نرخ‌های زمانی خاص برای تمام کارگران تعیین می‌کند. دو نوع مزد عرضه می‌شود: یکی با نرخ زیاد برای آنان که کار را تماماً با انجام می‌رسانند و یکی با نرخ بسیار نازل برای کسانی که وظایف خود را انجام نمی‌دهند. این سیستم پرداخت مزد به افزایش شدید بازده کار منجر می‌شود، در حالی که میزان مزد به ندرت افزایشی نشان می‌دهد. باین طریق نرخ استثمار از کارگر بمقدار زیادی بالا می‌رود.

نوع دیگر سیستم طاقت فرسای کار، سیستم نام دارد. هدف این سیستم، مانند سیستم قبلی، کار کشیدن هر چه بیشتر از کارگر است. این هدف با افزودن بر سرعت نقاله تحقق می‌یابد. مثلاً نقاله در سابق با سرعت سه متر در دقیقه می‌چرخید، اکنون سرعت آن را به چهار یا پنج متر افزایش می‌دهند. در این وضعیت کارگر خواه ناخواه مجبور به تبعیت از نقاله و صرف انرژی بیشتر است. اما مزد او در همان سطح سابق باقی می‌ماند و جوابگوی مصرف اضافی انرژی نیست. نتیجه آن که بسیاری از کارگران سلامت خود را در ۴۰ یا ۴۵ سالگی از دست می‌دهند و کارفرما آنها را اخراج می‌کند.

علاوه بر این، سادگی عملیاتی که با کمک نقاله‌ها صورت می‌گیرد، به کارفرما اجازه می‌دهد کارگران ناماهر را بکار بگمارد، نرخ مزد را پائین بیاورد و باین نحو سود بیشتر بدست آورد. برنامه‌ی «سهیم شدن در سود»، را نیز می‌توان در شمار شیوه‌های طاقت‌فرسای پرداخت مزد بشمار آورد. به موجب این شیوه کارفرما به کارگران می‌گوید که

وی کمتر از کارفرمایان دیگر مزد نخواهد داد ، اما در آخر سال پس از تنظیم ترازنامه آنهایی که خوب کار کرده‌اند ، سهمی از سود دریافت خواهند داشت .

استفاده از این روش شدت کار را اضافه می‌کند ، مسانح رشد آگاهی طبقه‌ی کارگر و موجب تفرقه‌ی آن می‌شود و مبارزه علیه سرمایه‌داری را به تأخیر می‌اندازد . برنامه‌ی «سهم شدن در سود» موجب این توهم است که گویی کارگران در افزایش سود بنگاه سرمایه‌داری ذی-علاقه هستند .

مزد اسمی و مزد واقعی

در مراحل اولیه‌ی رشد سرمایه‌داری مزد کارگران بندرت به شکل پولی پرداخت می‌شد . سرمایه‌دار کارگران را در وضعی قرار می‌داد که آنان ناچار به خریدن سبیه‌ی وسایل زندگی از مغازه‌ی متعلق به کارخانه‌دار بشوند . در پایان ماه یا فصل سرمایه‌دار به حساب‌ها رسیدگی می‌کرد و معلوم می‌شد که مزد کارگر با خریدهای قبلی او برابر شده و یا مقدار ناچیزی به بیستانکار کارگر باقی مانده است .

در حال حاضر پرداخت جنسی فقط در ممالک از نظر اقتصادی عقب مانده ، متداول است . اما در ممالک سرمایه‌داری توسعه یافته پرداخت نقدی شیوه‌ی رایج پرداخت مزد است .

مزد اگر بر حسب پول بیان شود ، مزد اسمی نامیده می‌شود . اما

مزد اسمی نمی تواند سطح واقعی در آمد کارگر را نشان دهد . برای تعیین سطح در آمد به مفهوم مزد واقعی توسل می کنیم . مزد واقعی مزدی است که بر حسب وسایل تأمین زندگی کارگربیان می شود . به عبارت دیگر مزد واقعی نشان می دهد که کارگر با عایدی خود چه مقدار وسایل زندگی برای خود و خانواده اش می تواند بخرد .

برای تعیین مزد واقعی باید به مقدار مزد اسمی ، قیمت کالاها و خدمات مصرفی ، میزان مالیات ها و اجاره و هزینه های ثابت توجه کرد . مزد واقعی در اثنای توسعه ی سرمایه داری رو به تنزل می رود .

تنزل مزد واقعی در سرمایه داری ، معلول چند علت است : نخستین علت عبارتست از افزایش قیمتتها . ممکن است مزد اسمی کارگر کمی افزایش یابد ، اما اگر قیمت کالاها به میزان زیادتری افزایش یابد دیگر کارگر نمی تواند با مزد خود به اندازه ی سابق کالا بخرد ، یعنی مزد واقعی اش تنزل میکند . عین همین وضع اکنون در ممالک سرمایه داری به چشم می خورد . به این معنی که سرعت افزایش قیمت ها به مراتب بیشتر از سرعت افزایش مردها است . مثلاً در فرانسه در دوره ی ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۴ قیمت تمام کالاها ۳۲ برابر شد ، اما مردها فقط ۲۱ برابر افزایش یافت . در نتیجه کارگران فرانسوی در سال ۱۹۵۴ قدرت خرید سال ۱۹۳۸ را نداشتند .

علت دیگر تنزل مزد واقعی کارگران عبارتست از افزایش مالیاتها و هزینه های عمومی (اجاره ، گرما ، روشنایی و نظایر

آن‌ها). ازدیاد این هزینه‌ها منجر به تقلیل قابل توجه مزد واقعی کارگران می‌شود. مثلاً در ایالات متحده امریکا مالیات اخذ شده از مردم در ۱۹۵۹ تقریباً ۱۲ برابر بیشتر از مقدار سال ۱۹۳۹ بود. در ۱۹۵۸ اجاره‌ی خانه تقریباً ۲۵-۳۰٪ در آمد بود. جریمه‌ها نیز مزد واقعی کارگر را تقلیل می‌دهند.^۱

عالمی که برشمردیم نشان دهنده‌ی دلیل فنون مزد واقعی طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری هستند.

در کشورهای سرمایه‌داری مزد مرد و زنی که کار مشابه انجام می‌دهند، متساوی نیست؛ یعنی زنانی که کارشان مانند کار مردان است کمتر از مردان مزد می‌گیرند.

مزد متوسط زنان کارگر در ایالات متحده ۳۰ تا ۴۰٪ و در فرانسه ۱۵ تا ۲۰٪ و در ژاپن ۳۰ تا ۴۰٪ کمتر از مزد متوسط مردان است. اختلاف مزد زنان و مردان سالانه چندین میلیارد دلار سیر اضافی عاید سرمایه‌داران ایالات متحده می‌کند:

تبعیضات نژادی یکی از منابع سودهای سنگین سرمایه‌داران است. مثلاً در امریکا کارگران سیاه پوست نسبت به کارگران سفید پوست در شرایط بدتری قرار دارند. آنان اکثراً بیه مشکل‌ترین،

۱- مقصود جریمه‌هایی است که در موارد عدم رعایت از خواسته‌های کارفرما به کارگر تعلق می‌گیرد. م.

زیان آورترین و خطرناکترین کارها گماشته می شوند. مرد کارگر سیاه- پوست به مراتب کمتر از مزد کارگر سفید پوست است.

سطح مزد در ممالک مختلف سرمایه‌داری یکسان نیست. این امر علل زیادی دارد. البته تصور این که در بعضی کشورها سرمایه‌داران به کارگران علاقه‌ی بیشتری دارند خطاست. سرمایه‌داران در همه جا در صد تقلیل مزد به حداقل ممکن هستند. اما در مقایسه‌ی سطح مزد ممالک مختلف باید شرایط تاریخی پیدایش طبقه‌ی کارگر، سطح نیازهای سنتی کارگران، هزینه‌ی تحصیل مهارت در کار، بازده کار، مبارزه‌ی طبقاتی و سایر شرایط ویژه‌ی یک کشور مورد توجه قرار گیرد.

مثلا در امریکا سرمایه‌داری هنگامی توسعه یافت که عرضه‌ی کار کم بود و این امر منجر به افزایش مزد شد. در انگلستان طبقه‌ی کارگر برای نخستین بار به منظور مقاومت در برابر سرمایه‌داران اقدام به ایجاد تشکیلات کرد. باین سبب مزد کارگران انگلیس اکنون از کارگران، مثلا، ایرلند بیشتر است.

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای مزد بیشتر

سرمایه‌داران می‌کوشند در آمد کارگران را تقلیل دهند و مزد را به‌میزانی تعیین کنند که فقط برای ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی کفایت کند. بورژوازی برای جنگ علیه طبقه‌ی کارگر از دولت، قانون، کلیسا، مطبوعات، رادیو، تلویزیون و نظایر آنها استفاده می‌کند.

سرمایه‌داران در اتحادیه‌های کارفرمایی متحد می‌شوند، تا جنبه‌ی متحد علیه کارگران تشکیل دهند.

کارگران نیز برای ایستادگی در برابر حملات صاحبان سرمایه و بهبود وضع اقتصادی خود در اتحادیه‌های کارگری متحد می‌شوند. در ۱۹۶۰ تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری سراسر جهان ۱۸۰ میلیون نفر بود و بیش از ۱۰۰ میلیون نفر از این اعضا به «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» وابسته بودند.

سطح مزد در نتیجه مبارزهی شدید طبقاتی بین طبقه‌ی کارگر و بورژوازی تعیین می‌شود. وقتی کارگران در اعتصاب‌ها پایبندی و پیگیری نشان دهند، سرمایه‌داران مجبورند تقاضای آنان را برآورند و مزد را افزایش دهند.

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای بهبود وضع زندگی در حال حاضر در اکثر ممالک سرمایه‌داری در مقیاس وسیعی انجام می‌گیرد. در آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی و ژاپن در سال ۱۹۶۴ در حدود ۶۰ میلیون نفر در جنبش‌های اعتصابی شرکت جستند. تاریخ همواره فعالیت‌های توده‌های کارگران فرانسه، اعتصاب معدنچیان بلژیک، اعتصاب ممتد کارگران صنایع سنگین و پولادسازی ایتالیا را که در آن ۱۲۵۰۰۰۰ شرکت جستند، اعتصاب کارگران صنایع مهندسی انگلیس و غیره را به یاد خواهد داشت.

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در ممالک سرمایه‌داری برای کسب حقوق

اقتصادی و اجتماعی روز به روز شدت بیشتری می‌گیرد .
مُبارزه‌ی اقتصادی اهمیت فراوان دارد . با این وجود
باید دانست که این مبارزه به تنهایی نمی‌تواند کارگران را از قید استثمار
رها کند . فقط از بین بردن نحوه‌ی تولید سرمایه‌داری می‌تواند عواملی
را که موجب فقر و تهیدستی و ناتوانی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر
می‌شود از میان ببرد .

فصل چهارم

تراکم سرمایه و خدمات و وضع طبقه‌ی کارگر

دانستیم که ارزش اضافی بوسیله‌ی سرمایه ایجاد می‌شود . اما سرمایه نیز خود از ارزش اضافی حاصل می‌شود . این امر چگونه رخ می‌دهد؟ برای پاسخ به این پرسش باید مکانیسم باز تولید سرمایه‌داری را بررسی کنیم .

۱- تراکم سرمایه و سپاد بیکاران

باز تولید و تراکم سرمایه

مقصود ما از تولید ، روند آفرینش ثروت مادی است . غرض

از این مفهوم در سرمایه‌داری آن است که سرمایه‌دار وسایل تولید و نیروی کار را در بازار می‌خرد و سپس ثروت مادی به وسیله‌ی انسان‌ها ایجاد می‌شود. آن‌گاه روند تولید کامل می‌شود. آیا باید نتیجه بگیریم که دیگر نیازی به تولید ثروت مادی بیشتر نیست؟ نه، این نتیجه نادرست است. جامعه نمی‌تواند تولید ثروت مادی را متوقف کند، زیرا وجودش به مخاطره می‌افتد. پس تولید باید بدون وقفه ادامه یابد، یعنی همان مراحل بالا بارها و بارها تکرار شود. این روند تولید ثروت مادی که پیوسته تکرار می‌شود به بازسازی یا بازتولید موسوم است. بازتولید در تمام جوامع صورت می‌گیرد، اما انگیزه‌ی آن در جوامع گوناگون متفاوت است. در سرمایه‌داری انگیزه‌ی تحصیل و تعقیب ارزش اضافی محرک بازتولید است. ثروت مادی برای رفع نیازهای مردم تولید و بازتولید نمی‌شود، بلکه هدف از آن تحصیل سود به وسیله‌ی سرمایه‌داران است.

ارزش اضافی بی‌ی که به وسیله‌ی سرمایه‌دار تصاحب می‌شود، در روند بازتولید سرمایه‌دارانه ایجاد می‌گردد. ما نه تنها به نحوه‌ی تصاحب ارزش اضافی، بلکه به نحوه‌ی مصرف آن یعنی محل مصرف آن نیز باید توجه کنیم. اگر سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را برای احتیاجات شخصی مصرف کند، بازتولید ساده صورت می‌گیرد. فرض کنیم سرمایه‌دار ۲۰۰۰۰۰ دلار سرمایه‌گذاری کرده، که ۱۶۰۰۰۰ دلار آن سرمایه‌ی ثابت و ۴۰۰۰۰۰ دلار آن سرمایه‌ی متغیر است. اگر نرخ ارزش

اضافی ۱۰۰٪ باشد ارزش کالاهای تولید شده ۲۴۰۰۰۰ دلار خواهد بود. در اینجا فرض کردیم تمام سرماییدی ثابت به ارزش تولید منتقل می‌شود $(C + V + S = ۲۴۰۰۰۰)$ این ۲۴۰۰۰۰ دلار مرکب است از ۲۰۰۰۰۰ دلار سرمایه‌ی اولیه با اضافه ۴۰۰۰۰۰ دلار ارزش اضافی که کارگران طی روند تولید آنرا آفریده‌اند.

چون در باز تولید ساده تمام ارزش اضافی صرف احتیاجات خصوصی سرمایه‌دار و خانوادهاش میشود، پس در سال بعد روند تولید به‌منیاس سال قبل تکرار می‌شود و در تمام سال‌های بعدی نیز مقدار آن ثابت می‌ماند. اگرچه در بازسازی ساده، تولید ثروت مادی بدون تغییر حجم تکرار می‌شود ولی با تجزیه و تحلیل آن میتوان سرچشمه‌ی ثروت سرمایه‌داران را روشن کرد.

در طی روند تولید، سرمایه‌ی که در ابتدا به کار انداخته شده، دوباره تولید میشود و ارزش اضافی نیز به دست می‌آید که سرمایه‌دار آن را به مصرف حوابج شخصی خود می‌رساند.

اگر سرمایه‌دار ارزش اضافی را تصاحب نمی‌کرد، سرمایه‌ی اولیه‌اش تماماً صرف مخارج شخصی می‌شد.

در مثال ما سرمایه‌دار سالی ۴۰۰۰۰ دلار خرج می‌کند و چون سرمایه‌ی اولیه‌اش ۲۴۰۰۰۰ دلار است پس با گذشت ۵ سال از سرمایه‌ی او چیزی باقی نمی‌ماند. اما در واقع چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد

زیرا سرمایه‌دار ارزش اضافی تولید شده در ساعات کار بدون مزد کارگران را، صرف مخارج شخصی می‌کند.

منبع اولیه‌ی سرمایه هرچه باشد نتیجه می‌گیریم که طی بازسازی ساده این سرمایه بنوبه‌ی خود به ارزش تولید شده به وسیله‌ی کارگران که توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌شود، تبدیل می‌گردد.

در اینجا نکته‌ی مهمی مطرح می‌شود. وقتی کارگران از سرمایه‌داران خلع بد میکنند و کارخانه‌ها را از آنها می‌ستانند در واقع دسترنج نسل‌های گذشته‌ی طبقه‌ی کارگر را باز می‌گیرند. بنابراین محو مالکیت خصوصی سرمایه‌داری عملیست برحق و منطبق با عدالت تاریخی

قبلا فرض کردیم که سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را صرف حوایج شخصی خود میکند. اما آیا این وضع پایدار است. در مرحله‌ی اولیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری وضع غالباً چنین بود: سرمایه‌دار معدودی کارگر را استثمار می‌کرد و گاهی خودش هم کار می‌کرد. پس از رشد بنگاه‌های سرمایه‌داری وضع دگرگون شد. اکنون سرمایه‌داران صدها و هزاران کارگر را استثمار میکنند. فرض کنیم سرمایه‌داری هزار کارگر را اجیر می‌کند و به آنان سالانه ۲ میلیون دلار مزد می‌دهد. این کارگران یک سال ۲۰ میلیون دلار ارزش اضافی برای سرمایه‌دار ایجاد میکنند. (نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ است). در اینجا کارفرما تمام ارزش اضافی را صرف حوایج خود نمی‌کند. بلکه قسمتی از آن را برای توسعه‌ی تولید خرید ماشین آلات و مواد خام و نیروی کار بیشتر مصرف می‌کند. در

این صورت با بازتولید گسترده یا تراکم سرمایه مواجه هستیم .

اکنون روند تبدیل ارزش اضافی به سرمایه را بررسی میکنیم.

فرض کنیم سرمایه‌دار دارای ۱۰ میلیون دلار سرمایه است . وی ۸ میلیون دلار را صرف سرمایه‌ی ثابت و ۲ میلیون دلار را صرف سرمایه‌ی متغیر میکند. نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ است. در پایان دوره‌ی تولید با فرض آن که تمام سرمایه‌ی ثابت در ارزش محصولات مجسم شده باشد، کالاهایی به ارزش ۱۲ میلیون دلار تولید میشود . (۸ میلیون C + ۲ میلیون S + ۷ میلیون S)

فرض کنیم سرمایه‌دار ۲ میلیون دلار ارزش اضافی را به امور زیر تخصیص میدهد. یک میلیون صرف گسترش تولید و یک میلیون صرف مخارج شخصی مقدار تخصیص یافته برای گسترش تولید به نوبه‌ی خود به دو قسمت ثابت و متغیر تقسیم میشود، یعنی به همان نسبت سابق ۴ بر ۱ (۸۰۰۰۰۰ + ۲۰۰۰۰۰) در نتیجه در آغاز سال دوم بنگاه دارای ۱۱ میلیون دلار سرمایه مرکب از ۷۲۲۰۰۰۰ + ۸۸۰۰۰۰۰ C است. اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد، در پایان سال دوم کالاهای تولید شده ۱۳۲ میلیون دلار ارزش خواهد داشت :

$$(۲۲۰۰۰۰۰۰ S + ۲۲۰۰۰۰۰ S + ۸۸۰۰۰۰۰ C)$$

در سال دوم حجم تولید و مقدار ارزش اضافی نیز ازدیاد یافت. چون مقداری از ارزش اضافی سال دوم به سرمایه تبدیل میشود ، پس ارزش اضافی منشاء تراکم سرمایه است. سرمایه‌دار به وسیله‌ی سرمایه-

گذاری، یعنی افزودن ارزش اضافی بر سرمایه مداوماً سرمایه خود را بالا میبرد.

اشتیاق پایان ناپذیر سرمایه‌دار به ارزش اضافی به خاطر ثروتمند شدن منجر به آن میشود که سرمایه‌دار دائماً در صدد گسترش تولید باشد. از سوی دیگر رقابت هر سرمایه‌دار را مجبور می‌کند که برای مقابله با تهدید ورشکستگی فنون تولیدی را اصلاح کند و تولید را گسترش دهد. وقته در پیشرفت فنی و گسترش تولید سرمایه‌دار را از قافله عقب‌نگهمیدارد و آنهایی که عقب بمانند دستخوش رقابت و ورشکستگی هستند.

حال اگر سرمایه‌داران تولید را دائماً گسترش دهند، آیا باید نتیجه‌گرفت که آنان از مصرف ارزش اضافی برای مخارج شخصی می‌کاهند؟ نه، این طور نیست. با افزایش ثروت طبقه‌ی سرمایه‌دار مقدار ارزش اضافی‌یی که صرف مخارج شخصی سرمایه‌داران میشود نیز بالا میرود. مثلاً اکنون در ایالات متحده میلیونرها در حدود ۲۵٪ درآمد خود را صرف مخارج شخصی می‌کنند. بعضی از خانواده‌های میلیونر دارای چندین عمارت بزرگ، کشتی‌های تفریحی گران بها، هواپیماهای شخصی و چندین اتوموبیل مجلل هستند. و لخرجی و اصراف میلیونرهای آمریکایی را میتوان از اینجا دریافت که فقط در یک‌مهمانی فصلی یکی از ۶ خانوادگی میلیونر آمریکا آنقدر پول خرج میشود که برای مخارج تمام عمر یک خانواده‌ی پنج نفری کافیست.

اینها بازگویی این واقعیت است که طفیلی‌گری و ولخرجی طبقه‌ی سرمایه‌دار همراه تراکم سرمایه افزایش می‌یابد.

نمایندگان اقتصاد سیاسی بورژوازی، تراکم سرمایه را ناشی از عقل معاش سرمایه‌داران میدانند و می‌گویند که اینان به‌خاطر مصالح جامعه احتیاجات خود را محدود می‌کنند. سینیور، اقتصاددان قرن نوزدهم انگلیس، مدافع آشکار این نظریه بود. او رسماً اعلام کرد: من به‌جای واژه‌ی سرمایه‌که وسیله‌ی تولید است، واژه‌ی امساک را می‌گذارم.

پایه‌گذار اقتصاد علمی در مورد «امساک» بالحنی طنز آمیز می‌گوید و وقتی سرمایه‌دار بجای آنکه شخصا به مصرف ابزارهای کار مثل موتورهای بخاری، راه‌های آهن، کود و نظایر آن پردازد، آنها را به کارگران «قرض» بدهد، پس احتیاجات خود را محدود کرده است. پس از آنکه انگیزه‌ی این مدافعات را روشن می‌سازد، خاطر نشان می‌کند که لازمست انسانها از راه لطف سرمایه‌داران را از این «فداکاری‌های بزرگ» معاف دارند و آنها را از مالکیت بروسایل محروم سازند.

در پایان قرن نوزدهم تئوری سینیور به‌صورت تعدیل یافته به وسیله‌ی آلفرد مارشال، اقتصاددان انگلیس و توماس کارور، اقتصاددان آمریکایی، مورد تجدید نظر قرار گرفت. اینها بجای واژه‌ی «امساک» واژه‌های «دوران‌دیشی» و «انتظار» را قرار دادند.

هدف تمام این تئوری‌ها توجه سرمایه‌داری و استثمار سرمایه‌داری

است. در واقع تراکم سرمایه و مقدار آن برخلاف قول دانشمندان بورژوا به امساک بستگی ندارد، بلکه به استثمار مربوط است. مثلاً سرمایه‌یی بالغ بر $C8000 + V2000$ را در نظر می‌گیریم. اگر نرخ ارزش اضافی ۱-۱۰۰٪ باشد، ۲۰۰۰ (ارزش اضافی) و اگر نرخ ۲۰۰٪ باشد ۴۰۰۰ عاید می‌شود. در نتیجه هرچه نرخ ارزش اضافی بیشتر باشد درجه‌ی استثمار نیروی کار، از طریق افزایش ساعات کار، بالا بردن شدت کار، پایین آوردن دستمزد و غیره بیشتر از دیاد می‌یابد.

افزایش بازده کار عامل مهمی است که سرعت تراکم سرمایه را زیاد می‌کند. این امر باعث ارزانی کالاها می‌شود و به سرمایه‌دار امکان می‌دهد که:

الف- ارزش کالای نیروی کار را تقلیل دهد و به این ترتیب با همان مقدار سرمایه‌ی متغیر نیروی کار بیشتری را به خدمت بگیرد و در نتیجه‌ی تولید زیاده‌تر، ارزش اضافی بیشتری عاید او می‌شود.

ب- مصرف شخصی را افزایش دهد، بدون آنکه لزوماً قسمتی از ارزش اضافی لازم برای توسعه‌ی تولید را تقلیل دهد.

ج- با استفاده از ماشین‌های ارزان، بدون افزایش ارزش اضافی لازم برای سرمایه‌گذاری، تولید را سریع‌ترش دهد.

پس، مقدار تراکم سرمایه ناشی از مقدار سرمایه اولیه می‌باشد.

هرچه مقدار سرمایه بیشتر باشد با فرض ثابت بودن نسبت تقسیم آن به سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر، مقدار سرمایه‌ی متغیر نیز بیشتر خواهد بود. مقدار تراکم سرمایه به فرض ثابت بودن شرایط دیگر، مستقیماً با مقدار سرمایه‌ی اولیه متناسب است.

عوامل اساسی مزبور تعیین‌کننده‌ی حجم تراکم سرمایه هستند. تراکم سرمایه چگونه در وضعیت طبقه‌ی کارگر تأثیر می‌گذارد؟ برای پاسخگویی باید تئوری ترکیب آلی سرمایه را بیاموزیم.

ترکیب آلی (ارثمانیک) سرمایه

در تئوری ارزش اضافی سرمایه به دو قسمت ثابت و متغیر تقسیم می‌شود و بدین ترتیب منشاء واقعی ارزش اضافی آشکار می‌گردد. تئوری ترکیب آلی سرمایه نیز بر این نتیجه‌گیری افزوده شده است. ترکیب سرمایه را از دو جنبه می‌توان در نظر گرفت: جنبه‌ی مادی و جنبه‌ی ارزش.

ترکیب سرمایه بر حسب ارزش:

از راه نسبت تقسیم سرمایه به سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر تعیین می‌شود. سرمایه بر حسب شکل مادی و نحوه‌ی عمل در روند تولید به وسایل تولید و نیروی کار تقسیم می‌شود. اگر ترکیب سرمایه را عبارت بدانیم از رابطه‌ی بین حجم وسایل تولید مورد استفاده و مقدار

کار لازم برای بکار انداختن آنها، این را ترکیب فنی سرمایه می نامیم. این رابطه به تجهیزات فنی بنگاه مورد نظر بستگی دارد.

ترکیب سرمایه بر حسب ارزش و ترکیب فنی سرمایه کاملاً وابسته به هم هستند. بطور کلی هرگونه تغییری در ترکیب فنی سرمایه به تغییر ترکیب سرمایه منجر می شود. بنابراین رابطه‌ی بین سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر، یعنی ترکیب سرمایه بر حسب ارزش، تا آنجا که به وسیله‌ی ترکیب فنی سرمایه تعیین می شود و منعکس کننده‌ی تغییرات فنی است، ترکیب آلی سرمایه نامیده می شود.

پس ترکیب آلی سرمایه عبارتست از رابطه‌ی بین C و V . مثلاً اگر سرمایه $C800 + V200$ باشد، ترکیب آلی سرمایه $\frac{4}{1}$ (چهار بریک) خواهد بود. ترکیب سرمایه بر حسب ارزش را نباید با ترکیب آلی اشتباه کرد. نوع اول ممکن است دائماً همراه با نوسانات قیمت بازار وسایل تولید و نیروی کار تغییر کند. اما ترکیب آلی سرمایه فقط در اثر تغییرات فنی تغییر می کند. با رشد سرمایه‌داری و افزایش تراکم سرمایه، ترکیب آلی سرمایه پیوسته افزایش می یابد. مثلاً در ایالات متحده در صنایع تهیه مواد غذایی، ترکیب آلی سرمایه در سال ۱۸۸۹ چهار و نیم بریک، و در سال ۱۹۳۹ شش بریک و در سال ۱۹۵۵ هشت بریک بود.

رشد ترکیب آلی گریزای این واقعیت است که با توسعه‌ی تولید بر مقدار مواد خام، ماشین‌ها، لوازم و سایر تجهیزات نسبت به مقدار

نیروی کار لازم برای تولید ، افزوده می شود . مثلاً در اوایل توسعه‌ی سرمایه‌داری ترکیب آلی سرمایه یک بر یک بود و بعداً دو بر یک ، بعد سه بر یک سپس چهار بر یک شد و همینطور روبه افزایش نهاد ، یعنی نسبت سرمایه‌ی متغیر به کل سرمایه از یک بر دو ($1/2$) به $1/3$ و $1/4$ و $1/5$ و $1/6$ و . . . تنزل یافت . اما از آنجا که تقاضای نیروی کار به وسیله‌ی ارزش سرمایه تعیین نمی‌شود ، بلکه تحت تأثیر سرمایه‌ی متغیر است ، کاهش سرمایه‌ی متغیر را باید ناشی از آن دانست که میزان دخالت کارگران در تولید روز بروز کمتر می‌شود و نسبت به نرخ تراکم سرمایه عقب می‌ماند .

نتیجه آنست که بخش فزاینده‌ی از کارگران نمی‌توانند به کار اشتغال یابند . قسمتی از کارگران به تناسب منتضیات تراکم سرمایه زائد و اضافی می‌شوند و به اصطلاح جمعیت اضافی یا جمعیت اضافی نسبی مرکب از بیکاران را تشکیل می‌دهند .

وجود دائمی جمعیت اضافی نسبی بازتاب قانون جمعیت در سرمایه‌داری است . بموجب این قانون درجه ارزش اضافی بیشتر باشد تراکم سرمایه و ترکیب آلی سرمایه بیشتر است ، و هرچه تراکم سرمایه و ترکیب آلی آن بیشتر باشد مقدار نیروی کار لازم برای تولید کمتر خواهد شد .

سپاه ذخیره‌ی صنعتی و شکل‌های آن

در دینالک سرمایه‌داری کارگرانی که خارج از روند تولید قرار

دارند سپاه کارگران ذخیره را تشکیل می‌دهند. علت اصلی تشکیل سپاه ذخیره‌ی صنعتی عبارتست از افزایش ترکیب آلی سرمایه. اما گذشته از این عواملی وجود دارند که بیکاری را توسعه می‌دهند. مانند: الف) - طولانی شدن ساعات کار و بالا رفتن شدت کار. سرمایه داران با استفاده از وجود سپاه بیکاران آنهایی را که به کار اشتغال دارند مجبور می‌کنند که به جای دو یا سه کارگر کار کنند و این رویه تعداد سپاه ذخیره‌ی صنعتی را بالا می‌برد.

ب) - استفاده‌ی فراوان از کار زنان و کودکان. ابداعات فنی و ساده شدن عملیات کار استخدام زنان و جوانان کم سال را با مزد کم میسر می‌سازد. در نتیجه کارگران بزرگسال که سابقاً مشغول کار بودند، اخراج می‌شوند.

ج) - زوال تولید کنندگان خرده‌پا. همراه با افزایش سرمایه، این روند اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. دهقانان و پیشه‌وران مجبورند تولید خود را رها کنند و به صفوف بیکاران بپیوندند. وجود سپاه کار ذخیره در صنعت برای سرمایه‌داری به عنوان یک وسیله‌ی فشار منظم بر روی شاغلین ضروری است. وجود این سپاه به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که مزد را با تهدید به بیکاری و به وسیله‌ی افزایش شدت کار یعنی افزایش استعمار از طبقه‌ی کارگر تقلیل دهد. به این لحاظ است که سرمایه‌داران تا اندازه‌ای به حفظ بیکاری علاقمندند.

جمعیت اضافی نسبی یا بیکار، در ممالک سرمایه‌داری به صورت

گوناگون متجلی می‌شود. سه شکل اصلی آن عبارتند از: شناور، پنهان و راکد.

اکنون با بررسی هر يك از آنها می‌پردازیم:

جمعیت اضافی شناور به توده‌ی کارگرانی که گاهی به کار خوانده می‌شوند و گاهی از کار اخراج می‌گردند، اطلاق می‌شود. به این ترتیب، به‌طور کلی همیشه عده‌ی بیکار وجود دارد. این کارگران به دنبال گسترش تولید وارد تولید می‌شوند و وقتی تولید تقلیل می‌یابد و با وقتی ماشین‌های تازه متداول می‌گردد یا وقتی بنگاه‌ها تعطیل می‌شوند، از کار اخراج می‌شوند. این نوع بیکاری در شهرها و مراکز صنعتی بسیار متداول است.

جمعیت اضافی پنهان یا جمعیت اضافی کشاورزی به مازاد دائمی زحمت‌کشانی اطلاق می‌شود که در کشاورزی وجود دارند. علت پیدایش این مازاد آنست که کشاورز خرده‌پا به سختی می‌تواند معاش خود را از زمین کم وسعت تأمین کند و همواره آمادگی فروش نیروی کار به خریدار احتمالی آن می‌باشد.

در عین حال بین دهقانان نیز اختلاف طبقاتی روی می‌دهد، یعنی دهقانان به ثروتمند و فقیر تقسیم می‌شوند. طبقه‌ی کارگر کشاورزی به تعداد زیاد تشکیل می‌شود و دهقانان به صورت کارگر کشاورزی که برای بورژوازی کار می‌کنند، درمی‌آیند. در مزارع سرمایه‌داری که وسعت زمین روز بروز افزایش می‌یابد، استفاده از ماشین‌آلات رواج می‌یابد

و در نتیجه از تعداد شاغلان کشاورزی فوق‌العاده کاسته می‌شود. کارگران کشاورزی به علت گرسنگی به شهرها و مراکز صنعتی روی آورند و به سپاه بیکاران صنعتی می‌پیوندند.

نوع را که جمعیت اضافی نسبی به توده‌ی کارگرانی اطلاق می‌شود که کار منظم ندارند (مانند کارگران صنایع دستی یا کارگران موسمی و غیره). سطح زندگی این کارگران به میزان قابل توجهی پایین‌تر از سطح متوسط زندگی تمام طبقه‌ی کارگر است.

علاوه بر انواع اساسی فوق‌الذکر قشر دیگری از جمعیت نیز وجود دارد که می‌توان آنرا در شمار جمعیت اضافی نسبی جا داد. اعضای این قشر عبارتند از ولگردان، جانیان، گدایان و نظایر آنها. جمعیت نسبی اضافی همراه با توسعه‌ی سرمایه‌داری زیاد می‌شود. در سرمایه‌داری، بیکاری واقعی انکارناپذیر است. بنابراین اقتصاددانان بورژوا با مسأله‌ی توجیه و تبیین منشاء و وجود بیکاران مواجه هستند.

نظریه‌ی غیر انسانی مالتوس

اکثر اقتصاددانان بورژوا می‌گویند بیکاری و فقر را با توسل به قوانین ازلی طبیعت توجیه کنند. در میان این اقتصاددانان می‌توان از مالتوس که در سال ۱۷۹۸ ارتجاعی‌ترین نظریه‌ها را مطرح کرد، نام برد.

کادلا تشریح شده‌اند . اما مالتوس‌گرایی هنوز مدافعانی دارد و تعلق بدان، بخصوص در ایالات متحده هنوز شایع است. در کتاب « راه بقا » نوشته‌ی ویلیام وگت چاپ امریکا نوشته شده است که زمین نمی‌تواند معاش بیش از ۵۰۰ تا ۹۰۰ میلیون نفر را تامین کند و بقیه‌ی جمعیت جهان زائد است، و باید از شر این جمعیت زائد خلاص شد . در کتاب دیگر بنام « باروری انسان ، مسأله‌ی امروزی » نوشته‌ی رابرت کوك جمعیت به منزله‌ی تهدید خطرناکی برای بقای بشریت قلمداد شده است .

علت واقعی و اصلی بیکاری، فقر و گرسنگی در نظام سرمایه‌داری به شیوه‌ی علمی آشکار شده است: فقط وجود نظام موجود و عطش تحصیل سرمایه است که موجب بیکاری و گرسنگی توده‌های مردم رنجبر میشود.

۲- قانون کلی تراکم سرمایه

اساس کلی تراکم سرمایه

وخامت وضع طبقه‌ی کارگر و توسعه‌ی بیکاری ناشی از عملکرد قوانین طبیعی نیست، بلکه حاصل عمل قوانین تولید سرمایه‌داری است. « هرچه ثروت اجتماعی ، سرمایه‌ی بکار افتاده ، میزان و انرژی رشد آن و بنابراین کمیت طبقه‌ی کارگر و بازده کار آن بیشتر باشد، تعداد سپاه

ذخیره‌ی صنعتی بیشتر است ... اما هرچه تعداد این سپاه ذخیره نسبت به سپاه فعال کار بیشتر باشد، توده‌ی یکپارچه‌ی جمعیت اضافی که بدبختی و فلاکتش با کار مصرف شده نسبت مستقیم دارد، عظیم‌تر است. سرانجام باید افزود که هرچه جمعیت قشرهای فقیر^۱ و سپاه ذخیره‌ی صنعتی بیشتر باشد، گدایی رسمی متداولتر میشود. اینست قانون مطلق و کلی تراکم سرمایه‌داری.^۲

قانون کلی تراکم سرمایه‌داری معلوم می‌کند که تراکم سرمایه از یکسو عامل تعیین‌کننده‌ی رشد ثروت در یک قطب و از سوی دیگر عامل بیکاری و ناامنی در قطب دیگر جامعه است. قانون کلی تراکم سرمایه‌داری تجلی عینی عملکرد قانون اساسی نظام، یعنی قانون ارزش اضافی است. تعقیب ارزش اضافی است که موجب تراکم ثروت‌ها، تجمل، مفت‌خوری و اصراف به وسیله‌ی بورژوازی میشود. هرچه میزان تراکم ثروت در دست سرمایه‌داران بیشتر باشد، تعداد سپاه بیکاران و درجه‌ی استثمار از کارگران شاغل و وخامت وضع مادی آنها بیشتر میشود. بنابراین تراکم سرمایه و وخامت وضع کارگران دو جنبه‌ی تفکیک‌ناپذیر جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند.

۱ - پایین‌ترین قشرهای جامعه: بیکاران فقرزده، گدایان، افراد بیخانمانی که از راه کارهای تصادفی گذران می‌کنند یا پس‌مانده‌ی غذای دیگران را می‌خورند.

وخامت نسبی و وخامت مطلق وضع کارگران

با توسعه سرمایه‌داری جریان تهیدستی نسبی پروتاریا رخ می‌دهد. یعنی با وجود افزایش مداوم ثروت اجتماعی، سهم کارگران از ارزشی که در جامعه آفریده می‌شود (یعنی در آمد ملی) کمتر می‌شود، اما سهم سرمایه‌داران بالا می‌رود.

کشورهای پیشرفت‌ی سرمایه‌داری چون آمریکا، بریتانیا، فرانسه و غیره نمونه‌های تکان‌دهنده‌ی تهیدستی نسبی تصاعدی طبقه‌ی کارگر هستند. سهم کارگر آمریکایی از درآمد ملی در سال ۱۸۹۰-۵۶ درصد، در سال ۱۹۲۳-۵۴ درصد بزد و امروز کمتر از ۵۰ درصد است. در حالی که سهم کارگران از درآمد ملی تنزل می‌کند. سهم سرمایه‌داران مداوماً افزایش می‌یابد. «طبقات سرمایه‌دار ایالات متحده بیش از نصف درآمد ملی را به خود اختصاص می‌دهند، در حالی که جمعیتشان کمتر از یک‌دهم جمعیت کل کشور است.

تهیدستی نسبی طبقه‌ی کارگر را می‌توان با توجه به تغییرات نسبت مزد به سود که به زیان طبقه‌ی کارگر و به سود سرمایه‌داران است به خوبی مشاهده نمود.

قانون کلی تراکم سرمایه در عین حال باعث وخامت مطلق موقعیت مادی طبقه‌ی کارگر و تهیدستی مطلق این طبقه نیز می‌شود. سهم کارگر در نظام سرمایه‌داری زیستن بدون اطمینان به آینده

است. تراکم سرمایه مداوماً کارگر مزدور بوجود می آورد، او را وارد بازار کار می کند، و از اوشیشی مورد استثمار می سازد. این نظام از یکسو قسمت عظیمی از طبقه‌ی کارگر را محکوم به کار بسیار شاق می کند و مورد استثمار بیرحمانه قرار می دهد و از سوی دیگر سپاه عظیم بیکاران را پدید می آورد.

تهیدستی مطلق عبارتست از وخامت اوضاع زندگی و کار کارگران: مزد واقعی تنزل می کند، هزینه‌ی زندگی بالامی رود، در شهر و روستا بر تعداد سپاه بیکاران افزوده می گردد، شدت کار بیشتر می شود، وضع مسکن نامناسب می شود و نظایر آن. اینک برخی از این عوامل را بررسی میکنیم: در کشورهای سرمایه‌داری هزینه‌ی زندگی روبه‌افزایش است. مثلاً اگر شاخص هزینه‌ی زندگی در ایالات متحده را طی سال‌های ۱۹۴۷-۴۹ صد فرض کنیم، در سال ۱۹۵۰ این شاخص ۱۰۳ را نشان میدهد و در سال ۱۹۵۵ به ۱۱۵ و در ۱۹۶۰ به ۱۲۶/۴ میرسد، پس هزینه‌ی زندگی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۱ به میزان ۲۶/۴ افزایش یافته است.

یکی از عوامل مهم که در گرایش به سوی تهیدستی مطلق طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری نقش تعیین‌کننده ایفا می کند رشد بیکاری است. بیکاری نوده‌یی در ممالک سرمایه‌داری به صورت دائمی و مزمن در آمده است. غیر از بیکاران کامل می‌توان از میلیون‌ها کارگر نیمه‌بیکار که مدت کمی کار میکنند، نیز یاد کرد. پس از جنگ دوم جهانی در ایالات

متحده تعداد بیکاران بالغ بر ۲ تا ۳ میلیون در سال بوده است . اما در سال ۱۹۶۲ این رقم از چهار میلیون متجاوز شد. در سال ۱۹۶۴ در ایتالیا تعداد بیکاران به ۲ / ۱ میلیون نفر رسید .

بیکاری و عدم اشتغال فقط با عواقبی چون فقر و محرومیت بیکاران همراه نیست، بلکه وخامت وضع تمام طبقه‌ی کارگر رانیز تشدید میکند . زیرا سرمایه‌داران از این واقعیت برای تنزل دادن مزد شاغلین استفاده می‌کنند.

یکی از نشانه‌های تنزل سطح زندگی طبقه‌ی کارگر عبارتست از افزایش مداوم شدت کار-در مؤسسات سرمایه‌داری، تشدید فوق‌العاده‌ی آهنگ کار ، همراه با عدم مقررات حفاظتی متناسب، منجر به وقوع حوادث بیشمار می‌شود، مثلاً در امریکا در هر سه دقیقه يك کارگر از بین می‌رود یا ناقص می‌شود، و در هر ۱۱ ثانیه يك نفر جراحات برمی‌دارد . مطابق اطلاعات دفتر آمار کار ایالات متحده، بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بیست و دو میلیون کارگر امریکایی یعنی سالانه دو میلیون نفر بطور متوسط، طعمه‌ی حوادث ناشی از کار شدند .

وقتی مسأله‌ی گرایش به تهیدستی مطلق مطرح است ، باید از موقعیت طبقه‌ی کارگر در مستعمرات و کشورهای وابسته که امپریالیسم میراثی از فقر و مرگ و میرشدید در آنها به جای نهاده و از فقر و فاقه توده‌ی عظیم دهقانان و پیشه‌وران ممالک سرمایه‌داری نیز سخن گفت .
تهیدستی مطلق را نباید به صورت تنزل پایدار و عمومی سطح

زندگی کارگران بطور سالانه یا روزانه در نظر گرفت . ممکنست سطح زندگی طبقه‌ی کارگر يك کشور با چندین کشور با هم، همراه با تنزل سطح زندگی عمومی جهان سرمایه‌داری به‌طور کلی بالا برود. هنگام برآورد کردن موقعیت کارگران در ممالک سرمایه‌داری باید بخاطر داشت که سطح بهزیستی مادی طبقه‌ی کارگر به‌وسیله‌ی تناسب قوای طبقاتی بین بورژوازی و طبقه‌ی کارگر تعیین می‌شود. در سراسر پهنه‌ی تاریخ سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر برای بالابردن سطح زندگی خود به‌طور پی‌گیر مبارزه کرده‌است. این مبارزه یکی از عواملی است که مانع تنزل بیشتر سطح زندگی طبقه‌ی کارگر می‌شود.

نهضت اعتصابی در جهان سرمایه‌داری سال بسال گسترش می‌یابد و بخصوص در ایالات متحده رشد یافته است . مقایسه‌ی بین دهه‌ی پیش از جنگ (۱۹۳۰-۱۹۴۰) و دهه‌ی بعد از جنگ (۵۵-۱۹۴۵) نشان می‌دهد که تعداد اعتصاب‌ها در امریکا از ۲۲۰۲۱ به ۴۳۱۵۹ و تعداد کارگران اعتصابی از ۹/۵ میلیون به ۲۶/۵ میلیون نفر و ساعات اعتصاب از ۱۴۵ میلیون به ۴۳۴ میلیون ساعت افزایش یافته است . فقط در سال ۱۹۶۴ بیش از ۳۵۰۰ اعتصاب در ایالات متحده رخ داد که ۱/۵ میلیون نفر در آن‌ها شرکت داشتند. روز به روز بر تعداد اعتصابیون و شدت اعتصاب‌ها افزوده می‌شود .

بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ در سراسر اردوگاه سرمایه‌داری تعداد کارگران و سایر شاغلان اعتصابی از ۵۴ میلیون به ۶۰ میلیون نفر افزایش

یافته است . بر فعالیت سیاسی طبقه‌ی کارگر پیوسته افزوده میشود . در سال ۱۹۵۸ تقریباً ۴۳٪ از اعتصابیون سراسر جهان سرمایه‌داری دست به اعتصاب‌های سیاسی زدند. و نزدیک به ۳/۴ آنها در اعتصاب‌های سیاسی سال ۶۲ شرکت داشتند .

اقتصاددان‌های بورژوا و سوسیالیست‌های دست‌راستی با نهایت کوشش می‌خواهند چهره‌ی کریه سرمایه‌داری را پنهان کنند و به این منظور نظریه‌های فراوان برای رد دکتورین و خامت نسبی و وخامت مطلق وضع کارگران در نظام سرمایه‌داری ساخته‌اند. فریبنده‌ترین نظریه‌ها در سالهای اخیر نظریه‌ی سرمایه‌داری توده‌یی بوده است . این نظریه‌ی مزورانه‌ی امپریالیستی برای فریب دادن توده‌های کارگر بکار میرود. مثلاً در ایالات متحده آژانس دولتی مخصوصی به تبلیغ این نظریه می‌پردازد و یکی از مقامات آن چنین گفته است: « اینکه اصطلاح « سرمایه‌داری توده‌یی » وجود دارد و می‌تواند اختلاف بین سرمایه‌داری امروزی امریکا و سرمایه‌داری اروپای یکصد سال پیش را نشان دهد، بسیار با اهمیت است.» حامیان این نظریه اظهار می‌دارند که مزد کارگران در سرمایه‌داری چنان سریع افزایش می‌یابد که فاصله و اختلاف بین کارگران و سرمایه‌داران روز بروز بیشتر از بین می‌رود. کارگران با مزد خود اتوموبیل ، خانه و سهم کارخانه می‌خرند. پول خود را در بانک‌ها پس انداز می‌کنند و در اغلب موارد از سودبنگاه‌ها سهمی دریافت می‌کنند. این مدافعان سرمایه‌داری می‌گویند: سرمایه‌داری توده‌یی در درآمدها انقلاب ایجاد می‌کند. شکاف

بین شیوه‌ی زندگی اغنیا و فقرا را کمتر می‌کند. و ثروت مادی را به‌طور برابر بین اعضای جامعه توزیع می‌نماید. در نتیجه ناسازگاری طبقاتی جای خود را به برابری می‌دهد. پس دیگر نظریه‌ی جنگ طبقاتی لازم نیست. چون هر کارگر اگر کوشا و دارای عقل معاش باشد، می‌تواند سرمایه‌دار شود. برای نشان دادن نادرستی نظریه‌ی «سرمایه‌داری توده‌ی» و واقعیت‌های انکارنشده‌ی دردست‌است و بهترین دلیل آن توسعه‌ی مبارزات اعتصابی طبقه‌ی کارگر است. مدافعین «صلح طبقاتی» و «همنوایی طبقاتی» می‌کوشند امری ناممکن را ثابت کنند تا کارگران از مبارزه برای احقاق حقوق حقه و منافع اساسی طبقاتی خویش دست بشویند و در نهضت تشکیلاتی طبقه‌ی کارگر نفاق افکنی کنند، کارگران را خلع سلاح سازند آنان اذهان مردم را با تخیلاتی از قبیل امکان از بین بردن صلح‌آمیز نظام سرمایه‌داری آلوده می‌کنند.

گرایش تاریخی تراکم سرمایه

پس از تحلیل کامل تراکم سرمایه، گرایش تاریخی تراکم سرمایه‌داری روشن می‌شود.

نقطه‌ی آغاز پیدایش مالکیت سرمایه‌داری عبارتست از مالکیت خصوصی تولیدکنندگان خرده پای کالایی. تولید کوچک کالایی در دوران کالایی روبه زوال گذاشت و عناصر سرمایه‌داری را آفرید. اما سپر این

از هم‌پاشیدگی بسیار کند بود و به کمک خلع قهرآمیز مالکیت از تولیدکنندگان خرده‌پای کالایی، طی دوره‌ی ابتدایی تراکم سرمایه، شتاب گرفت. نتیجه‌ی این خلع مالکیت عبارت بود از پیدایش مالکیت سرمایه‌داری و غلبه‌ی این نوع مالکیت.

مناسبات بورژوازی تولید که بدین صورت استقرار یافت، و بر اساس مالکیت کلان خصوصی بروسایل تولید قرار داشت، تحول سریع نیروهای تولید را میسر کرد. پیشرفت فنی ایجاد شد. کارصدها و هزاران کارگر به هم ملحق شد و تولید واجد خصیصه‌ی اجتماعی شد. خصیصه‌ی اجتماعی تولید در اثر عملکرد قانون اقتصادی ذاتی سرمایه‌داری حتی بیش از این باارزش شد. قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری، یعنی قانون ارزش اضافی، منجر به ازدیاد استثمار طبقه‌ی کارگر می‌شود و به دنبال آن تراکم سرمایه تشدید می‌یابد. در روند تراکم سرمایه ترکیب‌آلی سرمایه رشد می‌کند و نتیجه‌ی آن تولید کلان و فراوان است. سیر اجتماعی شدن تولید با تقلیل مداوم تعداد اشراف سرمایه‌داری همراه است. اما همین عده‌ی معدودی می‌توانند مقادیر دائماً افزایش‌یافته‌ی ثروت اجتماعی را کنترل کنند و ثمرات کار جمعی میلیون‌ها کارگر را غصب کنند.

در اثنای رشد سرمایه‌داری خصیصه‌ی اجتماعی تولید مداوماً با مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه تضاد پیدا می‌کند. مالکیت خصوصی مانع توسعه‌ی بیشتر نیروهای تولیدی می‌شود.

اجتماعی شدن کار بوسیله‌ی سرمایه، شرایط مقدماتی و عینی اضمحلال سرمایه‌داری را فراهم می‌کند. علاوه بر این عملکرد قوانین داخلی سرمایه‌داری شرایط سقوط و از هم پاشیدگی نظام را در خود می‌پروراند.

با رشد سرمایه و وسعت مقیاس تولید، طبقه‌ی کارگر از حدیث تعداد زیاد می‌شود و بواسطه‌ی مکانیسم تولید سرمایه‌داری متحد می‌شود و تشکیلات ایجاد می‌کند و خود را برای اداره‌ی تولید آماده می‌کند. در روند تراکم سرمایه بیکاری زیاد می‌شود، موقعیت طبقه‌ی کارگر روبه وخامت می‌نهد و شعله‌ی مبارزات طبقه‌ی کارگر بالا می‌گیرد. روز بروز کارگر آگاه‌تر می‌شود که تنها راه نجات از فقر، گرسنگی و استثمار و احقاق حقوق حقه‌ی او است که به زوال سرمایه‌سالاری منتهی می‌شود. به این نحو سرمایه‌داری شرایط عینی و ذهنی نابودی خود را فراهم می‌کند.

فصل پنجم

تبدیل ارزش اضافی به سود
و توزیع آن بین گروه‌های مختلف

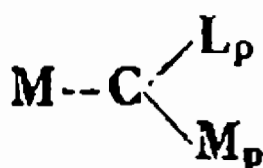
۱- شکل‌های خاص سرمایه

در فصول گذشته روابط بین طبقه‌ی کارگر و بورژوازی صنعتی بررسی شد، ولی وجود سایر گروه‌ها یعنی بورژوازی تجاری و بانکداران، سرمایه‌داران کشاورزی و زمینداران بزرگ مورد بررسی قرار نگرفت. این گروه‌ها همگی در استثمار سهم هستند و ارزش اضافی را بین خود تقسیم می‌کنند. سبب تقسیم بورژوازی به گروه‌های خاص را باید در اوضاع و احوال تولید سرمایه‌داری جستجو کرد.

حرکت دوری سرمایه

سرمایه دائماً در گردش است. توقف یا کندی گردش سرمایه موجب زوال یا کاهش ارزش اضافی می شود.

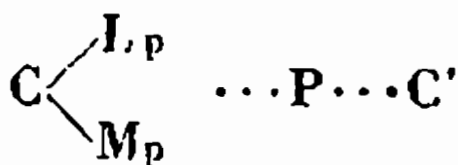
سرمایه در مسیر گردش خود از چندین مرحله عبور میکند و به صور گوناگون درمی آید. سرمایه در هر حله‌ی نخست به صورت پول در حوزه‌ی گردش ظاهر می شود. سرمایه دار با این پول وسایل تولید و نیروی کار را به منظور تولید سرمایه داری می خرد. حرکت سرمایه در این مرحله را می توان با فرمول زیر نمایش داد :



(پول = M و کالا = C و نیروی کار = L_p و وسایل تولید = M_p)

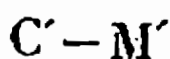
به این ترتیب سرمایه در مرحله‌ی اول از شکل پولی به شکل سرمایه‌ی تولیدی در می آید.

در مرحله‌ی دوم سرمایه در حوزه‌ی تولید انجام وظیفه می کند. در این جا کار با وسایل تولید در آمیخته می شود. کارگران کالاهای تازه، دارای ارزش و شامل ارزش اضافی، می آفرینند. حرکت سرمایه در این مرحله به شکل زیر است:



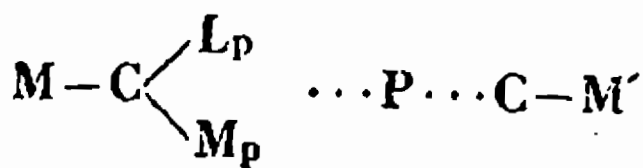
پس سرمایه، در مرحله‌ی دوم از شکل تولیدی به صورت سرمایه‌ی کالایی در می‌آید.

در مرحله‌ی سوم دوباره سرمایه در حوزهی گردش انجام وظیفه می‌کند. در اینجا کالای تولید شده به پول و سرمایه‌ی کالایی به سرمایه‌ی پولی مبدل می‌شوند. حرکت سرمایه در این مرحله را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:



پس حرکت سرمایه از پول آغاز و سرانجام به پول ختم می‌شود. اما سرمایه‌دار در پایان بیش از آنچه در آغاز صرف تولید کرده بود، بدست می‌آورد.

گردش سرمایه را می‌توان به شکل زیر نمایش داد:



حرکت سرمایه، یعنی استحالتهای پیاپی آن و گذر از سه مرحله‌ی فوق، به مدار سرمایه موسوم است. مدار سرمایه دارای دو مرحله‌ی گردش و یک مرحله‌ی تولید است. نتیجه می‌شود که باز تولید سرمایه‌داری پدیددهی واحدیست مرکب از روند گردش و روند تولید. گرچه ایندو یک واحد را مسازند، اما تولید نقش تعیین کننده دارد. زیرا موجود ارزش اضافی است.

تشکیل انواع مختلف سرمایه و گروهای سرمایه‌دار

سه نوع سرمایه به سه مرحله‌ی مدار سرمایه‌ی صنعتی مربوط می‌شود:

سرمایه‌ی پولی، سرمایه‌ی تولیدی و سرمایه‌ی کالایی؛ با توسعه‌ی سرمایه‌داری هر یک از انواع سرمایه از انواع دیگر بیشتر جدا می‌شود. سرمایه‌ی تجاری و استقرای از سرمایه‌ی تولیدی جدا می‌شود و در حوزة تجارت و اعتبار فعالیت می‌کند. این انواع مجزای سرمایه به گروه‌های گوناگون یعنی صاحبان صنایع، بازرگانان و بانکداران تعلق دارد. کار سرمایه‌داران صنعتی تصاحب مستقیم کار اضافی طبقه‌ی کارگر یا تصاحب ارزش اضافی است. کار بازرگانان اینست که سرمایه‌ی کالایی را به سرمایه‌ی پولی مبدل کنند. وظیفه‌ی سرمایه‌داران و ام‌دهنده اینست که سرمایه‌ی موجود را به شکل پول متمرکز سازند و به وام گیرندگان بدهند. هر گروه سرمایه‌دار سهمی از ارزش اضافی را که بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر ایجاد می‌شود، دریافت می‌دارد.^۱

در طبقه‌ی استثمارگر علاوه بر گروه‌های فوق مالکان ارضی نیز وجود دارند. اینان در جامعه‌ی سرمایه‌داری مقام خاصی را اشغال می‌کنند و چون مالک یکی از مهمترین ادوات یعنی زمین هستند، از مجموع ارزش اضافی سهمی دریافت می‌کنند.

تقسیم سرمایه‌ی جامعه به اجزای مستقل صنعتی، تجاری و اعتباری و وجود مالکان ارضی موجب رقابت سرسختانه‌ی استثمارگران برای تصاحب ارزش اضافی می‌شود. مقدار ارزش اضافی بی‌کی که بوسیله‌ی هر

۱- علاوه بر گروه‌های فوق باید از سرمایه‌داران بخش کشاورزی یاد کرد.

امالازم نیست اینان را در گروهی مجزای داد، زیرا اصولاً با سرمایه‌داران صنعتی فرقی ندارند.

سرمایه‌دار تصاحب می‌شود، به شکل سود در می‌آید. سرمایه‌داران صنعتی سود صنعتی، بازرگانان سود تجاری، بانکداران بهره‌ی وام و زمینداران بزرگ بهره‌ی مالکانه (رافت) تحصیل می‌کنند.

۲- سود متوسط و قیمت تولید

هزینه‌ی تولید - نرخ سود

ارزش کالای تولید شده در مؤسسه‌ی سرمایه‌داری به سه قسمت تجزیه می‌شود: ۱- C، ارزش سرمایه‌ی ثابت (قسمتی از ارزش ماشین‌آلات و ساختمان، مواد خام، سوخت و غیره). ۲- V، ارزش سرمایه‌ی متغیر. ۳- S، ارزش اضافی.

سرمایه‌دار فقط بهای دو قسمت اول را می‌پردازد و این دو قسمت هزینه‌ی تمام شده را تشکیل می‌دهند. پس هزینه‌ی تمام شده مشتمل است بر مقادیر مصرف‌شده برای سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر (C + V). وقتی سرمایه‌دار کالایی را که در کارخانه‌اش تولید شده می‌فروشد، ارزش اضافی به صورت ارزش مازاد بر هزینه‌ی تمام شده متظاهر می‌شود. سرمایه‌دار برای تعیین سودآوری مؤسسه‌ی خود این مازاد را در برابر سرمایه‌ی اولیه، یعنی هزینه‌ی تمام شده قرار می‌دهد. ارزش اضافی نسبت به جمع سرمایه به شکل سود در می‌آید. سود عبارتست از مقدار ارزش اضافی نسبت به کل سرمایه مجسم در تولید و ناشی از کل سرمایه‌ی

ثابت و سرمایه‌ی متغیر $(V + C)$. و ظاهراً ناشی از کل سرمایه است . اما در واقع سود همان ارزش اضافی است و فقط به وسیله‌ی قسمت متنیر سرمایه تولید می‌شود . به این سبب سود را شکل مبدل ارزش اضافی می‌نامند .

میزان سود آوری بنگاه سرمایه‌داری به وسیله‌ی نرخ سود اندازه‌گیری می‌شود . نرخ سود عبارتست از نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه‌ی اولیه . مثلاً اگر سرمایه‌ی اولیه $(V + C)$ ۲۰۰۰۰۰ دلار (۴۰۰۰۰ + ۱۶۰۰۰۰) باشد و ارزش اضافی یعنی S طی یک سال به ۴۰۰۰۰ برسد نرخ سود عبارتست از:

$$P' = \frac{S}{C+V} \times 100\% = \frac{40000}{200000} \times 100\% = 20\%$$

بین نرخ سود و نرخ ارزش اضافی باید تمایز قابل شد . در هر مؤسسه نرخ سود همواره کمتر از نرخ ارزش اضافی است . در حالت فوق نرخ ارزش اضافی عبارتست از :

$$S' = \frac{S}{V} \times 100\% = \frac{40000}{40000} \times 100\% = 100\%$$

نرخ سود نیروی محرکه‌ی تولید سرمایه‌داری است . نقش نرخ سود در نظام سرمایه‌داری به وسیله‌ی ت . ج . دایننگ رهبر اتحادیه‌ی کارگری انگلیس و مبلغ سیاسی قرن نوزدهم چنین خلاصه شده است : « ۱۰ درصد سود اشتغال سرمایه‌دار را در تمام نقاط تضمین می‌کند ، ۲۰ درصد مشتاق و ۵۰ درصد گستاخش می‌کند و ۱۰۰ درصد سود به او اجازه می‌دهد تمام قوانین

انسانی را زیر پا بگذارد. در مرحله‌ی ۲۰ درصد از هیچ جنایتی روگردان نیست، تمام خطرات را تقبل می‌کند و حتی از تصور اعدام خود هم هراسی بدل راه نمی‌دهد.

تشکیل نرخ متوسط سود و قیمت تولید

توصیف بالا در مورد سرمایه‌داران امروزی کاملاً مصداق دارد. ثروت و قدرت میلیاردرهای امریکایی چون مورگان، را کفلر، دوپونت و غیره همه از راه زیرپا نهادن حقوق و قوانین انسانی ایجاد و حفظ شده است. اقتصاد سرمایه‌داری متشکل از از بنگاه‌های متعدد سرمایه‌داری است که کالاهای متنوع تولید می‌کنند. بنگاه‌های سازنده‌ی کالاهای مشابه تحت شرایط مساوی قرار ندارند، بلکه از جهت اندازه و میزان تجهیزات فنی و سازمان تولیدی متفاوتند. در نتیجه ارزش منفرد کالاهای بنگاه‌های مختلف یکسان نیست. اما رقابت در داخل یک رشته‌ی صنعتی سبب می‌شود که قیمت کالاهای وسیله‌ی ارزش بازار (ارزش اجتماعی) این کالاها تعیین شود، نه به وسیله‌ی هزینه‌ی خاص کاری که صرف تولید آنها شده یا ارزش خاص آنها.

چون ارزش کالاها بوسیله‌ی ارزش بازار آنها تعیین می‌شود، بنگاه‌هایی که سطح تکنیک و بازده کارشان بالاست دارای موقعیت مساعد هستند. این بنگاه‌ها سود اضافی یا سود فوق‌العاده تحصیل می‌کنند. اما در شرایط رقابت آزاد این وضع مدت درازی پایدار نیست.

سود گزاف همه را بسوی خود می کشاند. صاحبان بنگاههایی که سطح تکنیکشان چندان پیشرفته نیست، می کوشند آن را بالا ببرند. پیشرفت‌های فنی را متداول می سازند. بازده را بالایی برند و شدت کار را افزایش می دهند. به این طریق ارزش کالاهای تولیدشده در این بنگاه‌ها تا حد ارزش کالاهایی که در بنگاه‌های بزرگ تولید می شود، پائین می آید. و اکنون این ارزش به ارزش بازار یا ارزش اجتماعی مبدل می شود. بنگاه‌هایی که سابقاً سود فوق‌العاده بدست می آوردند، دیگر نمی توانند آن را بدست آورند. اما پیشرفت‌های فنی جدید باز دیگر شرایطی برای این بنگاه با سایر بنگاه‌ها فراهم می سازد تا سود اضافی تحصیل کنند. جامعه‌ی سرمایه‌داری علاوه بر رقابت در داخل یک رشته، با رقابت بین رشته‌های تولیدی، یعنی بین سرمایه‌دارانی که در رشته‌های مختلف صنعت سرمایه‌گذاری کرده‌اند، نیز روبروست. این نوع رقابت سبب می شود که نرخ سود در رشته‌های متنوع صنعت برابر شود یا به عبارت دیگر، مقادیر متساوی سرمایه، مقدار برابر متساوی سود عاید سازند. اکنون بینیم نرخ سود سرمایه‌داران چگونه برابر می شود. فرض کنیم در جامعه سه رشته صنعت وجود دارد - چرم‌سازی، نساجی و صنایع سنگین. سرمایه‌گذاری در این صنایع مساوی، ولی ترکیب آلی سرمایه‌ها متفاوت است. مقدار سرمایه‌ی اولیه‌ی هر یک از این رشته‌ها ۱۰۰ واحد (مثلاً میلیون دلار) است. سرمایه‌چرم‌سازی مشتمل است بر ۷۰ واحد سرمایه‌ی ثابت و ۳۰ واحد سرمایه‌ی متغیر. سرمایه‌ی نساجی، ۸۰ واحد

ثابت و ۲۰ واحد متغیر. و سرمایه‌ی صنایع سنگین، ۹۰ واحد ثابت و ۱۰ واحد متغیر. فرض کنیم نرخ ارزش اضافی در سه شعبه مساوی با هم و برابر با ۱۰۰٪ باشد. پس در چرمسازی ۳۰ واحد، در نساجی ۲۰ واحد و در صنایع سنگین ۱۰ واحد ارزش اضافی ایجاد می‌شود. ارزش کالاها در صنعت اول مساوی با ۱۳۰ و در دومی ۱۲۰ و در سومی ۱۱۰ واحد و در مجموع سه رشته ۳۶۰ واحد می‌شود. اگر تمام کالاها مطابق با ارزش به فروش برسند، در صنعت چرمسازی نرخ سود ۳۰٪ در نساجی ۲۰٪ و در صنایع سنگین ۱۰٪ می‌شود. این نحوه‌ی توزیع سود به نفع سرمایه‌دارانی است که در چرمسازی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. اما به نفع سرمایه‌داران رشته‌ی صنایع سنگین نیست. تعقیب سود و کسب منفعت سرمایه‌داران اخیر را وادار می‌کند که سرمایه‌ی خود را از صنایع سنگین به چرمسازی انتقال دهند. در نتیجه‌ی افزایش سرمایه‌ی چرمسازی این صنعت بیش از میزان تقاضا تولید می‌نماید. قیمت اجناس چرمی تنزل می‌کند و در نرخ سود هم، مثلاً ۲۰٪ تنزل، حاصل می‌شود. در عین حال تولید صنایع سنگین تقلیل می‌یابد. اما در تقاضای آن تغییری حاصل نمی‌شود. تغییر رابطه‌ی عرصه و تقاضا به سرمایه‌دارانی که هنوز به تولید در صنایع سنگین می‌پردازند، اجازه می‌دهد قیمت محصولات خود را بالا ببرند. نرخ سود مثلاً از ۱۰٪ به ۲۰٪ ازدیاد می‌یابد تا با این وضع جدید تطبیق کند.

پس انتقال سرمایه از يك رشته به رشته‌ی دیگر منجر به برابری نرخ سودها خواهد شد و يك نرخ متوسط سود ایجاد می‌شود. سود متوسط عبارتست از سود متساوی مقادیر متساوی سرمایه‌گذاری شده در رشته‌های مختلف صنعت. با پیدایش نرخ متوسط سود کالاها به قیمت ارزش $(C+V+S)$ به فروش نمی‌رسد، بلکه به قیمت متشکل از هزینه‌ی تمام شده و سود متوسط $(C+V+P)$ فروخته می‌شوند. قیمتی که با هزینه‌ی تمام شده‌ی کالا با اضافه‌ی سود متوسط برابر است، قیمت تولید نام دارد.

برابر شدن نرخهای مختلف سود و تبدیل آنها به سود متوسط و ایجاد قیمت تولید را می‌توان با جدول زیر نمایش داد:

نوع صنعت	ترکیب آلی سرمایه	نرخ ارزش اضافی %	ارزش اضافی %	نرخ سود %	ارزش کالا	نرخ متوسط سود %	قیمت تولید	انحراف قیمت تولید از ارزش
چرم‌سازی	$70C+30V$	100	30	30	130	20	120	-10
نساجی	$80C+20V$	100	20	20	120	20	120	0
سنگین	$90C+10V$	100	10	10	110	20	120	+10
جمع	$240C+60V$	100	60	20	260	20	260	-

همانطور که این جدول نشان می‌دهد، نرخ‌های متفاوت سود به سطح نرخ متوسط رسیده‌اند و قیمت‌های تولید از ارزش کالا منحرف شده‌اند. در یک رشته‌ی صنعتی قیمت بالاتر و در دیگری پایین‌تر از ارزش است. در صنایعی که ترکیب آلی نازل است (در مثال فوق، چرم‌سازی) قیمت تولید کمتر از ارزش و سود کمتر از ارزش اضافی می‌باشد. در صنایع دارای ترکیب آلی متوسط، قیمت تولید با ارزش و سود با ارزش اضافی منطبق است. در صنایعی که ترکیب آلی سرمایه زیاد است (صنایع سنگین در مثال فوق) قیمت تولید بالاتر از ارزش و سود بیشتر از ارزش اضافی است. این مقدار قیمت تولید که مازاد بر ارزش است به وسیله‌ی کارگران صنایعی که دارای ترکیب آلی نازل هستند، تولید می‌شود. اما به وسیله‌ی صنایعی که دارای ترکیب آلی زیاد هستند، غصب و تصاحب می‌شود.

بنابراین کارگران تنها به وسیله‌ی کارفرمای خود استثمار نمی‌شوند، بلکه به وسیله‌ی تمامی طبقه‌ی سرمایه‌دار مورد استثمار قرار می‌گیرند. طبقه‌ی سرمایه‌دار به بالا بردن نرخ استثمار کارگران علاقمند است. و این امر به ازدیاد نرخ متوسط سود منجر می‌شود. به این سبب سرمایه‌داران برای مبارزه با طبقه‌ی کارگر جبهه‌ی متحد تشکیل می‌دهند. طبقه‌ی کارگر نیز بایستی یگانگی طبقاتی خود را نشان داده و جبهه‌ی متحدی ایجاد کند.

چنان که دیدیم در سرمایه‌داری کالاها مطابق با ارزش به فروش

نمی‌رسند، بلکه بر حسب قیمت تولید فروخته می‌شوند. اما منظور این نیست که دیگر قانون ارزش عمل نمی‌کند. قیمت تولید همان شکل تعدیل یافته‌ی ارزش است. بعضی سرمایه‌داران کالاهای خود را به قیمتی بیشتر از ارزش می‌فروشند و دیگران به قیمتی کمتر از ارزش. اما سرمایه‌داران به‌طور کلی ارزش کامل کالاهای خود را دریافت می‌دارند و مجموع سودهای سرمایه‌داران با مجموع ارزش اضافی تولید شده در جامعه برابر است. اگر تمام جامعه را در نظر بگیریم جمع قیمت‌های تولید با جمع ارزش‌های کالاها و جمع سود با جمع ارزش اضافی برابر است. به این طریق قانون ارزش با وساطت قیمت تولید عمل می‌کند.

گرایش نرخ سود به تنزل

در ضمن توسعه‌ی سرمایه‌داری ترکیب آلی سرمایه نیز بالامی‌رود. یعنی مقدار مواد خام، ماشین‌ها و تجهیزات مؤسسات افزایش می‌یابد. در عین حال تعداد کارگران، گرچه با سرعتی کمتر، زیاد می‌شود. بنابراین سرمایه‌ی متغیر کندتر از سرمایه‌ی ثابت توسعه می‌یابد. اما هرچه ترکیب آلی سرمایه بیشتر باشد، نرخ سود کمتر خواهد بود. ولی منظور این نیست که مجموع سود نیز تنزل می‌کند. مثالی می‌زنیم: سرمایه‌ی جامعه که بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار و مرکب از $70C + 30V$ است، ظرف ۲۰

سال دو برابر، یعنی ۲۰۰ میلیون دلار می‌شود. ترکیب آلی آن نیز بالا رفته و $40.7 + C + 160$ می‌شود. اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد، سود در مرحله اول ۴۰ میلیون دلار و در مرحله دوم ۴۰ میلیون دلار خواهد بود. در این مورد نرخ سود از ۳۰٪ به ۲۰٪ تنزل یسافته، زیرا تنزل نرخ سود گریزناپذیر است، به نظر آنکه نمی‌توان مانع افزایش ترکیب آلی شد. معهداً عده‌بی از عوامل هستند که در خلاف جهت فوق عمل می‌کنند.

عامل اصلی، که در خلاف جهت تنزل نرخ سود عمل می‌کند، عبارتست از ازدیاد درجه‌ی استثمار. به مثال خود بازگردیم: فرض کنیم درجه‌ی استثمار در مرحله‌ی دوم بالا رفته و اکنون ۲۰۰٪ است.

پس سود ۸۰ میلیون دلار و نرخ سود $40\% = \frac{80}{160 + 40} \times 100\%$

می‌شود. بنابراین تشدید استثمار به افزایش نرخ سود منتهی می‌شود.

عوامل دیگر که با تنزل نرخ سود مقابله می‌کنند، عبارتند از تنزل مزد به سطحی پائین‌تر از ارزش نیروی کار، صرفه‌جویی در سرمایه‌ی ثابت به زیان سلامتی تولیدکنندگان و غیره. اما این عوامل فقط تنزل نرخ سود را تعدیل می‌کنند و آن را از بین نمی‌برند بلکه آن را به سمت تنزل گرایش می‌دهند. گرایش نرخ سود به تنزل تضادهای سرمایه‌داری را فوق‌العاده تشدید می‌کند. تضاد طبقات اصلی سخت‌تر می‌شود. زیرا بورژوازی، که می‌کوشد از تنزل نرخ سود جلوگیری کند، بر شدت استثمار می‌افزاید. تضادهای اردوگاه سرمایه‌داری نیز شدت می‌یابد. سرمایه‌داران سرمایه‌ی خود را به صنایعی

هدایت می کنند که نرخ سود در آن‌ها بیشتر است. این وضع به رقابت سرسختانه‌ی سرمایه‌داران منتهی می‌شود. و در مرحله‌ی نهایی بعضی‌ها ثروتمند و بعضی‌ها نابود می‌شوند. تضاد قدرت‌های سرمایه‌داری نیز ازدیاد می‌یابد. سرمایه‌های ممالک پیشرفته در جستجوی نرخ سود بالاتر، بسوی ممالک توسعه‌نیافته صادر می‌شوند. زیرا در ممالک اخیر نیروی کار ارزان‌تر و ترکیب آلی سرمایه کمتر است.

قانون تمایل نرخ سود به تنزل بهنگام تشدید تضادهای سرمایه‌داری مبین این واقعیت است که نحوه تولید سرمایه‌داری از لحاظ تاریخی ماهیتی محدودناپذیر دارد.

۳- سود تجاری

سرمایه‌ی صنعتی و سرمایه‌ی تجاری

ارزش اضافی‌یی که در روند تولید آفریده می‌شود ابتدا به وسیله‌ی سرمایه‌دار صنعتی - یعنی صاحب مؤسسه - تصاحب می‌شود. سایر گروه‌های استثمارگر و منجمله سرمایه‌داران تجاری، ارزش اضافی را به وساطت او دریسافت می‌کنند. چرا سرمایه‌دار صنعتی قسمتی از ارزش اضافی خود را به بازرگانان می‌دهد؟ در جامعه‌ی سرمایه‌داری تولید کالا به منظور فروش صورت می‌گیرد. پس کافی نیست که کالا تولید گردد، بلکه به فروش نیز باید برسد. به‌طور کلی سرمایه‌دار صنعتی

کالای خود را به بازرگان می‌فروشد و بازرگان کالا را در اختیار مصرف کننده قرار می‌دهند.

کار سرمایه‌دار تاجر اینست که سرمایه‌ی کالایی را به سرمایه‌ی پولی مبدل سازد. اگر بازرگان وجود نداشت، سرمایه‌دار می‌بایست مقداری از سرمایه‌ی خویش را صرف تجهیزات، ساختمان و استخدام فروشنده بکند. اما صاحبان صنایع این امور را برعهده‌ی بازرگانان می‌گذارند. در مقیاس جامعه، سرمایه‌ی بازرگانی مبین سرمایه‌ی اضافی‌پی است که از سرمایه‌ی صنعتی جدا شده و به شکل سرمایه‌ی سرمایه‌داران تاجر، که قسمتی از سود را تصاحب می‌کنند، درآمده و با آن مقابله می‌نماید. سودی که عاید بازرگانان می‌شود به سود تجاری موسوم است.

منشاء سود تجاری

سود تجاری قسمتی از ارزش اضافی است که سرمایه‌دار، در ازاء فروش کالاها، به تاجر می‌دهد. سرمایه‌داران صنعتی کالاها را به قیمتی نازلتر از قیمت تولید به تاجر می‌فروشند. تاجر این کالاها را به قیمت تولید می‌فروشند. تاجر هم - مثل سرمایه‌داران صنعتی، با تصاحب قسمتی از ارزش اضافی، سود متوسط به دست می‌آوردند. اگر سود تاجر کمتر از سود متوسط باشد تجارت به پیشه‌یی کم منفعت بدل می‌شود و تاجر سرمایه‌ی خود را به صنعت انتقال می‌دهند. صاحبان صنایع و تاجر، هر دو، سود متوسط تحصیل می‌کنند ولی سودشان

متساوی نیست. طبعاً صاحب صنعت که سرمایه‌ی بی بیشتر از سرمایه‌ی تاجر صرف تولید می‌کند، صاحب سود بیشتری می‌شود. اما این دو در ازای مقادیر متساوی سرمایه سود مساوی می‌گیرند.

ارزش اضافی وقتی به شکل سود تجاری درمی‌آید - بیشتر در پرده‌ی استتار مخفی می‌شود. سرمایه‌ی تاجر در تولید دخالت ندارد و چنین به نظر می‌رسد که گویا سود او ناشی از تجارت است، یعنی در اثر روند توزیع کالا ایجاد شده است.

هزینه‌های توزیع

فروختن کالا مستلزم مخارج خاصی است که به هزینه‌های توزیع موسوم می‌باشد. در سرمایه‌داری دو نوع هزینه‌ی توزیع وجود دارد. هزینه‌ی خالص توزیع، که مستقیماً به جریان خرید و فروش کالا مربوط است. این نوع هزینه مشتمل بر خرج تبدیل کالا به پول و پول به کالا و همچنین قسمت عظیمی از هزینه‌های مربوط به پرداخت ارزش نیروی کارکنان تجاری، دفتر داری، تبلیغات و مخارج لازم برای رقابت و سفته بازی می‌شود. هزینه‌ی خالص توزیع، به ارزش کالا نمی‌افزاید و به وسیله‌ی ارزش اضافی‌یی که تاجر از سرمایه‌داران صنعتی می‌گیرند، تأمین می‌شود. قسمت اعظم هزینه‌های توزیع در تجارت سرمایه‌داری، از نوع هزینه‌ی خالص توزیع است.

در میان هزینه‌هایی که از گسترش تولید به حوزه‌ی توزیع

ناشی می‌شود، می‌توان از هزینه‌ی عملیاتی نام برد که برای جامعه ضروری است و از جنبه‌های خاص اقتصاد سرمایه‌داری بدور است؛ از قبیل انبارداری، جور کردن، حمل و نقل و بسته‌بندی کالا. کالا وقتی برای مصرف حاضر است که در دسترس مصرف‌کننده قرار داشته باشد. کار مصرف شده برای جور کردن، حمل و نقل و بسته‌بندی کالاها به ارزش سابق کالاها ارزش جدیدی می‌افزاید و به این سبب هزینه‌های توزیع به هیچ وجه با هزینه‌های تولید تفاوت ندارند.

در سرمایه‌داری هزینه‌های توزیع، به ویژه هزینه‌های خالص توزیع و هزینه‌ی تبلیغات، مداوماً افزایش می‌یابند. هزینه‌ی تبلیغات در ایالات متحده در ۱۹۶۱ بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار و دو برابر سال ۱۹۵۰ بود. افزایش هزینه‌های توزیع نشانه‌ی رشد مفتخوری در جامعه است. هزینه‌های توزیع بالغ بر ثلث قیمت خرده‌فروشی است؛ و بار آن بر دوش طبقه‌ی پایین قرار دارد.

انواع تجارت سرمایه‌داری - تجارت خارجی

امروزه در اقتصاد سرمایه‌داری دو نوع مهم تجارت دیده می‌شود: خرده‌فروشی و عمده‌فروشی. عمده‌فروشی عبارتست از تجارت بین سرمایه‌داران (بین صاحبان صنایع و تجار). خرده‌فروشی یعنی فروش مستقیم کالا به مردم. در عمده‌فروشی، مبادله‌ی کالایی اهمیت بسیار دارد. در این نوع خاص، تجارت، معامله بر اساس نمونه‌ها صورت

می‌گیرد، و عرضه و تقاضای کل جامعه و غالباً تمام جهان سرمایه‌داری، در آن متمرکز است.

تجارت خارجی مبرکست از صادرات و واردات. رابطه‌ی این دو (از حیث قیمت) تراز بازرگانی را تشکیل می‌دهند. تراز بازرگانی ممکنست مثبت یا منفی باشد. وقتی صادرات پیش از واردات باشد، تراز مثبت است؛ و برعکس اگر واردات پیش از صادرات باشد، منفی است.

سرمایه‌داران به وسیله‌ی فروش کالاهای بازارهای خارجی می‌توانند تولید را گسترش و سود خود را افزایش دهند. بازرگانی با ممالک عقب‌مانده برای سرمایه‌داران ممالک پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری بسیار سودمند است. زیرا کالاهای ساخته شده را با قیمت‌های نسبتاً گزاف به این ممالک می‌فروشند؛ حال آنکه مواد خام را به قیمت‌های نازل از آنان می‌خرند. تجارت خارجی وسیله‌ی است که ممالک پیش‌رفته به کمک آن ممالک عقب‌مانده را به خود وابسته می‌کنند.

۴- سرمایه‌ی استقراضی - شرکت‌های سهامی

سرمایه‌ی استقراضی و بهره

تنها سرمایه‌ی تجاری نیست که در روند گردش سرمایه از آن جدا می‌شود، بلکه سرمایه‌ی پوای نیز به شکل سرمایه‌ی استقراضی، مجزا

می‌گردد. سرمایه‌ی پولی ذخیره از کجا پدید می‌آید؟ وقتی يك صاحب سرمایه‌کالای تمام‌شده‌ی خود را مابانه بفروشد، ولی مواد خام را هر شش ماه یکبار بخرد، در نتیجه در پنج ماه فاصله بین فروش و خرید، پول ذخیره در اختیار خواهد داشت. اگر يك سرمایه‌دار به منظور تعویض قطعات کهنه‌ی سرمایه‌ی ثابت خود پول جمع کند، او نیز موقتاً دارای ذخیره‌ی پولی خواهد بود. جمع این مقادیر پس از گذشت چندین سال صرف خرید ماشین‌آلات جدید می‌شود.

در مواقع دیگر سرمایه‌دار به پول محتاج است - مثلاً وقتی نتواند کالای خود را بفروشد، ولی نیاز فوری به مواد خام داشته باشد. در نتیجه، در آن واحد، يك سرمایه‌دار مقداری سرمایه‌ی پولی اضافی به‌طور موقت خواهد داشت و سرمایه‌دار دیگر به آن نیازمند خواهد بود. سرمایه‌دار اول پول موجود را برای استفاده‌ی موقت به سرمایه‌داران دیگر وام می‌دهد. سرمایه‌ی استقراری سرمایه‌ایست که برای مدت معینی، در ازای مبلغی بهره به وام داده می‌شود.

بهره قسستی از سود است که صاحب صنعت یا بازرگان در مقابل دریافت وام به سرمایه‌دار وام‌دهنده می‌پردازد. صاحب صنعت، یا بازرگان وام‌گیرنده، وام را به‌صرف سرمایه‌گذاری در تولید یا بازرگانی می‌رساند. پس وجه تشخیص سرمایه‌ی استقراری اینست که به وسیله‌ی صاحب اصلی خود به کار نمی‌رود. صاحب صنعت با استفاده از سرمایه‌ی که وام گرفته است، کارگرا جبر می‌کند و ارزش اضافی به‌دست

می آورد و قسمتی از ارزش اضافی را به صورت بهره به سرمایه‌دار وام‌دهنده می‌پردازد. پس بهره‌ی وام نیز نوعی ارزش اضافی است.

مثال - يك سرمایه‌دار صنعتی وامی به مبلغ ۱۰۰۰۰۰ دلار دریافت داشته، اگر نرخ متوسط سود ۲۰٪ باشد، مجموع سود این سرمایه‌دار ۲۰۰۰۰ دلار خواهد شد. سرمایه‌دار از این سود مبلغی را به عنوان بهره به وام‌دهنده می‌دهد. اگر نرخ بهره ۳٪ باشد، برای ۱۰۰۰۰۰ دلار سرمایه مبلغ ۳۰۰۰ دلار از ۲۰۰۰۰ دلار سود به عنوان بهره به وام‌دهنده پرداخت می‌شود. بقیه‌ی این مبلغ یعنی ۱۷۰۰۰ دلار به وسیله‌ی سرمایه‌دار صنعتی تصاحب می‌شود. این قسمت از سود به سود صنعتی موسوم است.

نسبت تقسیم سود متوسط به بهره و سود صنعتی به موازنه‌ی عرضه و تقاضای سرمایه‌ی استقراری بستگی دارد. هرچه تقاضای سرمایه‌ی استقراری بیشتر باشد، نرخ بهره بیشتر است. برعکس هرچه تقاضا کمتر باشد، نرخ بهره کمتر خواهد بود. چون بهره جزئی از سود متوسط است، بنابراین این نرخ بهره نمی‌تواند از نرخ سود متوسط بیشتر باشد. در ضمن توسعه‌ی سرمایه‌داری نرخ بهره تمایل به تنزل نشان می‌دهد. برای این امر دو دلیل در دست است:

۱- نرخ سود رو به تنزل می‌نهد؛ ۲- مقدار کل سرمایه‌ی استقراری بیشتر از تقاضای آن می‌شود.

اعتبار سرمایه‌داری - بانک و سود بانکی

حرکت سرمایه‌ی استقراری به شکل اعتبار صورت می‌گیرد. اعتبار در نظام سرمایه‌داری دو نوع است، اعتبار تجارته‌ی و اعتبار بانکی. اعتبار تجارته‌ی اعتباریست که به هنگام خرید و فروش کالاها، وقتی سرمایه‌داران و تجار با هم به طور نسیه (اعتباری) معامله می‌کنند، داده می‌شود. فروشنده سفته‌ی دریافت می‌کند که به موجب آن خریدار متعهد می‌شود مقدار معینی پول در موعد مقرر بپردازد. اعتبار بانکی اعتباری است که بانکدارها در اختیار سرمایه‌داران صنعتی یا تجاری قرار می‌دهند. اعتبار بانکی از محل سپرده‌های موقتی^۱ بانک‌ها تأمین می‌شود.

بانک در سرمایه‌داری يك بنگاه (یا کنسرن) سرمایه‌داری است که وظیفه‌ی خاص آن وساطت بین وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان می‌باشد. وظیفه‌ی بانک آنست که سرمایه و درآمدهای ذخیره و غیرفعال را جمع کند و در اختیار سرمایه‌داران و همچنین دولت قرار دهد. علاوه بر این خود بانکداران مستقیماً در بنگاه‌های صنعتی و تجاری سرمایه‌گذاری می‌کنند و به این ترتیب وظیفه‌ی سرمایه‌داران را نیز انجام می‌دهند. عملیات بانکی، مانند عملیات سایر بنگاه‌های سرمایه‌داری، به

۱- به‌تر است گفته شود که اعتبار بانکی از محل انواع سپرده‌های کوتاه، بلند و میان مدت تأمین می‌شود. سپرده یعنی پولی که به هر عنوان، بدون بهره یا بابت بهره به بانک داده می‌شود. م.

منظور کسب سود صورت می‌گیرد. منشأ سود بانکی ارزش اضافی تولید شده در روند تولید است.

سود بانکی عبارتست از اختلاف بین سود دریافتی بابت پرداخت وام و سودی که به سپرده‌گذاران پرداخت می‌شود. سپرده‌ها عبارتند از منابع پولی ذخیره‌ی موقت که به وسیله‌ی سرمایه‌داران، بازرگانان، زمینداران و سایر اقشار مردم کشور به بانک‌ها سپرده می‌شود. بانک به سپرده‌گذاران کمتر از مقداری که خود بابت بهره می‌گیرد، سود می‌پردازد و اختلاف بین این دو بهره را خود تصاحب می‌کند، و مخارج ناشی از عملیات بانکی را از محل این اختلاف می‌پردازد. بقیه‌ی این مبلغ سود بانکدار را تشکیل می‌دهد. رقابت سرمایه‌داری به خودی خود این سود را به سطح نرخ متوسط سود سرمایه‌ی شخصی بانک تقلیل می‌دهد. قسمت اعظم سرمایه‌ی بانک، سرمایه قرضی است و از طریق سپرده‌ها به دست می‌آید.

بانک‌ها علاوه بر وساطت در عملیات اعتباری، حساب‌های بین سرمایه‌داران را تسویه می‌کنند، و انواع عملیات مالی را برای سرمایه‌داران انجام می‌دهند. به این ترتیب بانک برای بسیاری از سرمایه‌داران نقش صندوق را ایفا می‌کند.

در سرمایه‌داری بانک‌ها وظیفه دارند که منابع پولی را به طور خودبه‌خودی بین شعبات مختلف اقتصاد تقسیم کنند. اما این کار به خاطر نفع جامعه نیست، بلکه برای تحصیل سود به وسیله‌ی سرمایه‌داران

صورت می‌گیرد. اعتبار سرمایه‌داری، از راه ایجاد ارتباط بین شعبات مختلف اقتصاد، رشد و پیشرفت اجتماعی شدن (سوسیالیزاسیون) کار را تسهیل می‌کند؛ اما این نوع اجتماعی شدن کار بر اساس مالکیت خصوصی وسایل تولید قرار دارد. به این سبب توسعه‌ی اعتبارات، تضادهای نحوه‌ی تولید سرمایه‌داری را بیش از پیش تشدید می‌کند و هرج و مرج تولید را افزایش می‌دهد.

شرکتهای سهامی

در آغاز ظهور سرمایه‌داری، کارخانه‌ها با سرمایه‌ی شخصی شروع به کار می‌کردند. اما بعدها مؤسسات بزرگ مانند راه آهن، اسکله، و نظایر آن به وجود آمدند که تأمین سرمایه‌ی آنها از عهده‌ی یک نفر خارج بود. به این جهت در صنعت، ساختن راه آهن، و بانکداری شرکتهای سهامی ایجاد شد. این نوع بنگاه‌ها در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم فوق‌العاده رواج یافتند. شرکتهای سهامی نوعی مؤسسه هستند که سرمایه‌ی آنها از محل مجموع سرمایه‌های اعضای شرکت تشکیل می‌شود. اعضای شرکت متناسب با میزان سرمایه‌گذاری تعدادی سهم بدست می‌آورند.

سهم سندی است که نشان می‌دهد دارنده‌ی آن مقداری پول به مؤسسه‌ی سرمایه‌داری داده است. سهم به دارنده‌ی آن حق دریافت قسمتی از سود مؤسسه را می‌دهد. مبلغ دریافتی به وسیله‌ی صاحب سهم به سود سهام موسوم است. سهم در بورس سهام به قیمت‌های معین

موسوم به قیمت سهم خرید و فروش می‌شود. بورس (بازار سهام) بازار اسناد بهادار و به خصوص سهام است. در بورس، سهام مطابق با قیمت خود خرید و فروش می‌شوند.

قیمت سهم به دو عامل بستگی دارد: (۱) - میزان سود پرداختی از جانب بانک‌ها به سپرده‌گذاران (۲۰) - در آمد سالانه هر سهم (سود سهم). اگر يك سهم صد دلاری سالانه ده دلار در آمد داشته باشد، به مبلغی فروخته می‌شود که اگر آن را در بانک بگذارند ده دلار بهره بدهد. فرض کنیم نرخ بهره‌ی بانکی برای سپرده (یا پس انداز) ۵٪ باشد، در این صورت سهم مذکور به ۲۰۰ دلار به فروش می‌رسد؛ چون صاحب سهم با سپردن این مقدار به بانک سالانه ده دلار در آمد خواهد داشت. برای کنترل و سازمان‌دهی مؤسسه‌ی سهامی، مجمع عمومی سهامداران به انتخاب هیئت مدیره و انتصابات رسمی رأی می‌دهد. تعداد رأی دهندگان مجمع عمومی به تعداد سهام بستگی دارد، و از آنجا که قاعدتاً قسمت اعظم سهام در دست عده‌ی معدودی از سرمایه‌داران بزرگ است، عملاً این افراد شرکت سهامی را کنترل می‌کنند. تجربه‌ی عملی نشان داده است که برای کنترل کامل شرکت سهامی کافی است کسی کمتر از نصف سهام را در اختیار داشته باشد. وقتی يك نفر آنقدر سهم دارد که بتواند در مؤسسه‌ی سهامی مطابق میل خود کار کند می‌گویند دارای سهام با قدرت است. این امر در مورد گروه‌هایی از افراد نیز صدق می‌کند.

سرمایه به صورت سهام و اسناد بهادار، که برای دارنده‌ی آن درآمد ایجاد می‌کند، به سرمایه‌ی بدلی موسوم است؛ زیرا این‌گونه دارایی‌ها به خودی‌خود ارزشی ندارند و فقط به‌طور غیرمستقیم حرکت سرمایه‌ی واقعی را منعکس می‌کنند.

گسترش و رواج شرکت‌های سهامی به‌نحو روزافزونی سرمایه-داران را به دریافت‌کنندگان بهره و سود سهام مبدل می‌کند و اداره‌ی تولید صنعتی به وسیله‌ی کارمندان - مدیران و رؤسا - صورت می‌گیرد. بدین گونه مفتخوارگی صاحبان سرمایه بیش‌ازپیش مشخص می‌شود.

همه‌ی بخش‌های جمعیت می‌توانند دارای سهام باشند و این به‌سود سرمایه‌داران است: هرچه تعداد خریداران سهام بیشتر باشد، میزان سرمایه‌ی قشر بالای سهامداران که شرکت‌های سهامی را اداره می‌کنند، بیشتر خواهد بود. این واقعیت که کارگران نیز سهام‌بنگاه‌های سرمایه - داری را می‌خرند، دستاویزی شده تا بعضی‌ها نظریه‌ی «دموکراتیک شدن سرمایه» را عنوان کنند. این نظریه می‌گوید که در نتیجه‌ی توسعه و رواج شرکت‌های سهامی ماهیت سرمایه‌داری تغییر می‌کند و هر کارگر که یک سهم می‌خرد، شریک مؤسسه می‌شود و می‌تواند در اداره‌ی آن اعمال نظر کند. اما در عمل شرکت‌های سهامی تماماً به وسیله‌ی سرمایه-داران بزرگ که در ضمن همه‌ی سود ناشی از سرمایه‌ی سهامی شرکت را به‌خود اختصاص می‌دهند، اداره و کنترل می‌شود. کارگران که جزئی از سهام را در اختیار دارند، در اداره‌ی شرکت سهامی نقشی نداشته و

نمی‌توانند داشته باشند.

دیدیم که چگونه ارزش اضافی به صورت سود درمی‌آید و چگونه صاحبان صنایع، بازرگانان و بانکداران آن را کسب می‌کنند. اما در سرمایه‌داری یک طبقه‌ی استثمارگر دیگر نیز، به نام مالکان بزرگ ارضی، وجود دارد. اینان نیز از ارزش اضافی، به شکل بهره‌ی مالکانه (رانت) سرمایه‌داری، برخوردارند.

۵- بهره‌ی مالکانه و مناسبات کشاورزی در نظام سرمایه‌داری

بهره‌ی مالکانه‌ی سرمایه‌داری

بهره‌ی مالکانه از کجا می‌آید؟ چه کسی آن را ایجاد می‌کند؟ و چگونه به دست زمیندار می‌رسد؟ در پاسخ به این سئوالات باید نقطه‌ی آغاز را وجود کشاورزی سرمایه‌داری دانست که با بهره‌کشی از کارگر مزدور صورت می‌گیرد. در ضمن فرض بر اینست که زمیندار و سرمایه‌دار دو شخص متفاوت هستند. مالک زمین شخصاً به کشاورزی اشتغال ندارد، بلکه زمین را به سرمایه‌داری که می‌خواهد سرمایه‌اش را صرف تولید کشاورزی بکند اجاره می‌دهد. سرمایه‌دار کارگران کشاورزی را اجیر می‌کند و این کارگران در روند تولید ارزش اضافی می‌آفرینند. این ارزش اضافی در ابتدا به دست مستأجر-کشاورز سرمایه‌دار می‌رسد و سرمایه‌دار آن را به دو قسمت تقسیم می‌کند: یک قسمت مساوی با متوسط سود نسبت به سرمایه‌ی مصروفه که سود خود او است و قسمت دیگر که افزون بر سود متوسط است

و به تملك زميندار در مي آيد. قسمت دوم بهره‌ي مالكانه را تشكيل مي‌دهد. چرا و بر اساس چه عللي زميندار قسمتي از ارزش اضافي بي را كه كارگران اجير سرمايه‌دار موجد زمين نو ايجاد کرده‌اند، به خود اختصاص مي‌دهد؟ تنها دليل آنست كه او مالك زمين است، و بدون اجازه‌ي او كسي حق كشت و زرع در زمين را ندارد. به اين لحاظ مي‌گويند بهره‌ي مالكانه شكل اقتصادي تحقق مالكيّت خصوصي زمين است. اگر سرمايه‌دار خود مالك زمين باشد كليهي ارزش اضافي ناشي از كار كارگران كشاورزي را تصاحب مي‌كند.

بهره‌ي مالكانه‌ي سرمايه‌داري با بهره‌ي مالكانه‌ي ملكداري فرق دارد. در ملكداري، بهره‌ي مالكانه به كليهي صورت‌ها (بيگاري، بهره‌ي مالكانه‌ي جنسي و نقدي) بيانگر مناسبات توليد ملكداري بين دو طبقه‌ي اصلي زمينداران و رعايا است. اما در سرمايه‌داري بهره‌ي مالكانه مابين مناسبات سه طبقه‌ي مالكان، سرمايه‌داران مستأجر زمين و كارگران كشاورزي است. در ملكداري بهره‌ي مالكانه تمام توليد اضافي دهقانان را در بر مي‌گيرد. در سرمايه‌داري ارزش اضافي بين دو طبقه يعني سرمايه‌داران مستأجر زمين و زمينداران تقسيم مي‌شود.

بين دو نوع بهره‌ي مالكانه‌ي تفاضلي و بهره‌ي مالكانه‌ي مطلق بايد تمايز قابل شد. وجود اين دو نوع بهره‌ي مالكانه به دو نوع انحصار مربوط است: يكي انحصار زمين به عنوان وسيله‌ي فعاليت اقتصادي كه موجد بهره‌ي مالكانه‌ي تفاضلي است و ديگري مالكيّت خصوصي

بر زمین که بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق را تولید می‌کند.

بهره مالکانه‌ی تفاضلی

در صنعت، ارزش کالا و قیمت تولید به وسیله‌ی شرایط متوسط تولید معین می‌شود. اما در کشاورزی قیمت تولید محصولات کشاورزی، به وسیله‌ی شرایط متوسط تولید معین نمی‌شود، بلکه شرایط تولید بدترین اراضی در آن دخالت دارد. چون مساحت زمین قابل کشت محدود است و نمی‌توان آن را به طور نامحدود افزایش داد، مستأجرانی که بهترین اراضی یا اراضی متوسط را در اختیار دارند، نسبت به مستأجران اراضی پست موقعیت بهتری دارند. این نوع انحصار یعنی اختلاف در هویت مالک اراضی مختلف، منجر به اختلاف درآمدها می‌شود. بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی یعنی سود افزون بر سود متوسط. این سود به وسیله‌ی صاحبان مزارعی که در شرایط مساعد تولید کار می‌کنند بدست می‌آید. اما زمین به خودی خود منشأ بهره‌ی مالکانه نیست. نیروی کار اگر در زمین خوب مصرف شود بازده بیشتر و سود اضافی عاید می‌کند.

می‌توان از سه عامل که تحصیل بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی را ممکن می‌سازند، یاد کرد: ۱- اختلاف حاصلخیزی خاک زمین‌های مختلف. ۲- اختلاف موقعیت زمین‌ها نسبت به بازار. ۳- اختلاف بازده ناشی از سرمایه‌ی اضافی مصرف شده در زمین.

بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی، اگر به اختلاف در حاصلخیزی و موقعیت زمین مربوط باشد، در آمد تفاضلی نوع اول نام دارد. اکنون این مسئله را بررسی می‌کنیم.

مثلاً سه قطعه زمین را که از حیث اندازه مساوی ولی از نظر حاصلخیزی متفاوتند، در نظر می‌گیریم. هر مستأجر مبلغ صد دلار صرف اجیر کردن کارگر، خرید بذر، ماشین‌آلات و غیره می‌کند. اما چون حاصلخیزی سه زمین متفاوت است، میزان محصول نیز مساوی نخواهد بود. در مزرعه‌ی اول ۱۰ کیل در دومی ۱۵ کیل و در سومی ۲۰ کیل غله به دست می‌آید. فرض کنیم نرخ متوسط سود ۲۰٪ باشد. در این صورت قیمت تولید غله (هزینه‌های تولید + سود متوسط) در هر مزرعه برابر با ۱۲۰ دلار خواهد بود: قیمت تولید یک کیل در هر مزرعه چقدر است؟ در مزرعه‌ی اول قیمت تولید یک کیل غله ۱۲ دلار ($120 \div 10 = 12$) در دومی ۸ دلار ($120 \div 15$) و در سومی ۶ دلار ($120 \div 20$) می‌شود. اما قیمت غله در بازار بر حسب قیمت محصول بدترین زمین (هر کیل ۱۲ دلار) تعیین می‌شود. اگر قیمت در سطح ۸ دلار (مربوط به مزرعه‌ی متوسط) تعیین شود، مستأجری که در بدترین زمین کار می‌کند فقط ۸۰ دلار به دست می‌آورد ($10 \times 8 = 80$)، یعنی تمام مخارج خود را در موقع فروش به دست نمی‌آورد و مطلقاً سودی نصیب او نمی‌شود. در نتیجه مستأجری که در بدترین مزرعه به تولید اشتغال دارد، کشاورزی را رها خواهد کرد. این نوع مستأجران نمی‌توانند به مزارع متوسط یا خوب منتقل

در بدترین زمین در جمع محصول غله مؤثر می افتد و تولید را کاهش می دهد. قیمت غله بالایی رود و وقتی به قیمت کیلی ۱۲ دلار برسد کشت و زرع اراضی نامناسب نیز سود آور خواهند شد.

به این ترتیب مستأجر زمین اول محصول خود را به قیمت ۱۲۰ دلار، مستأجر دوم به قیمت ۱۸۰ دلار و مستأجر سوم به قیمت ۲۴۰ دلار خواهد فروخت. مازاد بر قیمت تولید یعنی ۶ دلار مربوط به مزرعه‌ی دوم و ۱۲۰ دلار مزرعه‌ی سوم به بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی موسوم است. برای روشن شدن مطلب، مثال فوق را در جدول زیر نشان

می دهیم:

شماره‌ی مزرعه	سرمایه گذاری به دلار	سود متوسط به دلار	محصول به کیلی	قیمت تولید در هر مزرعه (دلار)		قیمت اجتماعی تولید (دلار)		نوع بهره‌ی مالکانه‌ی اول
				هر کیلی	کل محصول	هر کیلی	کل محصول	
۱	۱۰۰	۲۰	۱۰	۱۲۰	۱۲	۱۲۰	۱۲	—
۲	۱۰۰	۲۰	۱۵	۱۲۰	۸	۱۲۰	۱۲	۶۰
۳	۱۰۰	۲۰	۲۰	۱۲۰	۶	۱۲۰	۱۲	۱۲۰

نتیجه می شود که بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی عبارتست از میزان فزونی سود مازاد، نسبت به سود متوسط. این سود به وسیله‌ی کارگران کشاورزی ایجاد می شود. بازده نیروی کار در زمین‌هایی که از حیث حاصلخیزی

فرق دارند تفاوت می کند و به این دلیل کار کارگران مقادیر متفاوت ارزش اضافی ایجاد می کند.

منشأ بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی نوع اول با موقعیت مزارع نیز ارتباط دارد. عواملی چون فاصله از شهرها، رودهای بزرگ، ساحل دریا و راه آهن در این امر مؤثرند. مزارعی که به مراکز بازار نزدیکترند، مقدار قابل توجهی کار و هزینه‌ی حمل و نقل محصولات نسبت به مزارع دورافتاده صرفه‌جویی می‌کنند. اینان محصولات خود را به قیمت محصولات دور دست منی‌فروشند و به این جهت سود اضافی کسب می‌کنند.

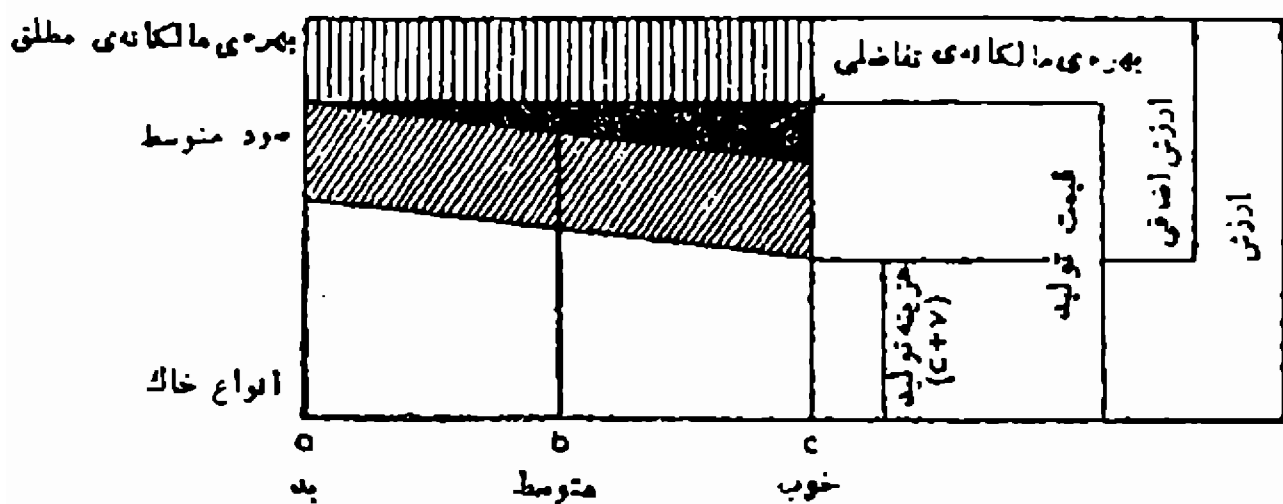
بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی هنگامی که سرمایه‌ی اضافی در اراضی (به صورت استفاده از کود، اصلاح زمین، ماشین‌های جدید و غیره) صرف شود، نیز، ایجاد می‌شود. سود اضافی ناشی از کشت متراکم (انتانسیو) که به بهره‌ی مالکانه‌ی تفاضلی نوع دوم موسوم است. مالک زمین علاوه بر بهره‌ی مالکانه‌ی نوع اول و دوم، بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق نیز به دست می‌آورد.

بهره مالکانه‌ی مطلق - قیمت زمین

در سرمایه‌داری زمین در تملک خصوصی افراد است. پس قبل از سرمایه‌گذاری در کشاورزی، باید رضایت مالک را به دست آورد. انحصار مالکیت خصوصی بر زمین مانع از آن می‌شود که سرمایه‌آزادانه

از صنعت به کشاورزی جریان یابد. از اینرو ترکیب آلی سرمایه در کشاورزی کمتر از صنعت است. یعنی اگر سرمایه‌گذاری در صنعت و کشاورزی مساوی باشد، ارزش اضافی تولید شده در کشاورزی بیشتر است. اگر جریان سرمایه از صنعت به کشاورزی آزاد می‌بود، ارزش اضافی فوق‌العاده ناشی از کشاورزی به علت نازل بودن ترکیب آلی سرمایه، بین صنعت و کشاورزی تقسیم می‌شد. اما مالکیت خصوصی بر زمین مانع از توزیع مجدد ارزش اضافی فوق‌العاده بین سرمایه‌داران می‌شود. زمینداران آن را از سرمایه‌دارانی که در کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کنند، می‌گیرند.

بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق و تفاضلی



سرمایه‌داران نمی‌توانند بدون پرداخت مبلغی به زمینداران، در ازای استفاده از زمین، به تولید کشاورزی پردازند. مبلغی که زمیندار به علت مالکیت بر زمین می‌گیرد به بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق موسوم است.

مثال زیر چگونگی ایجاد بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق را توضیح می‌دهد. اگر ترکیب آلی سرمایه در صنعت ۴ بر ۱ و مجموع سرمایه $20V + 80C$ باشد، پس در صورت صد درصد بودن نرخ ارزش اضافی ۲۰ دلار ارزش اضافی ایجاد می‌شود. قیمت کل تولید ۱۲۰ دلار است. ترکیب آلی سرمایه در کشاورزی کمتر از صنعت مثلا در حدود $40V + 60C$ یعنی $1/5$ برابر است. با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ مقدار ۴۰ دلار ارزش اضافی ایجاد می‌شود و ارزش کل محصول کشاورزی ۱۴۰ دلار خواهد شد. مستأجر سرمایه‌دار نیز مانند صاحب صنعت ۲۰ دلار سود متوسط به دست می‌آورد. بنابراین قیمت تولید محصول کشاورزی (هزینه‌ی تولید + سود متوسط) ۱۲۰ دلار ($100 + 20$) خواهد بود، حال آنکه ارزش محصول یعنی قیمت فروش ۱۴۰ دلار است. اختلاف بین ارزش و قیمت تولید محصول کشاورزی (در مثال ما $20 = 140 - 120$) بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق را تشکیل می‌دهد و به وسیله‌ی مالک زمین تصاحب می‌شود. پس بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق عبارتست از فزونی ارزش محصولات کشاورزی نسبت به قیمت اجتماعی تولید.

از مثال فوق نتیجه می‌گیریم که انحصاری بودن مالکیت بر زمین علت وجودی بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق است که برای هر قطعه زمین پرداخت می‌شود و به حاصلخیزی یا موقعیت زمین ربطی ندارد.

زمین هدیه‌ی طبیعت است و دارای ارزش نیست، اما در این نظام خرید و فروش می‌شود، یعنی به صورت کالا درمی‌آید. ببینیم چه چیزی

قیمت را تعیین میکند؟

قیمت يك قطعه زمین به دو عامل بستگی دارد: (۱) درآمد (بهره‌ی مالکانه - رانت) سالانه‌ی آن (۲) نرخ بهره‌ی وام‌ها. اگر مالک زمین سالانه ۱۰۰۰۰۰ دلار از زمین بدست آورد، زمین را به مبلغی خواهد فروخت که برایش سالانه ۱۰۰۰۰ دلار در آمد ایجاد کند. اگر بانک برای سپرده‌ها ۴٪ بهره بدهد، مالک زمین خود را ۲۵۰۰۰۰ دلار می‌فروشد. زیرا اگر این مبلغ را به بانک بسپرد با نرخ ۴٪ سالانه ۱۰۰۰۰ دلار درآمد دارد. در نتیجه قیمت زمین عبارتست از بهره‌ی مالکانه‌ی تبدیل شده به سرمایه (رانت کاپیتالیزه)، یعنی درآمد ارضی تبدیل شده به سرمایه، که درآمدی به صورت بهره عاید سازد. در ضمن توسعه‌ی سرمایه‌داری قیمت زمین افزایش می‌یابد، و علت آن افزایش بهره‌ی مالکانه و تقلیل نرخ بهره‌ی وام‌ها است.

ویژگی‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری در کشاورزی

توسعه‌ی سرمایه‌داری در کشاورزی تابع همان قوانین اقتصادی توسعه‌ی سرمایه‌داری در صنعت است.

در عین حال سرمایه‌داری در زمین‌های کشاورزی به طرق گوناگون توسعه می‌یابد و به شرایط خاص تاریخی بستگی دارد. دو راه توسعه از تمام راه‌های دیگر مشخصتر بوده است.

نخستین راه عبارت بود از ضبط زمین زراعی ملکداران و تبدیل

تدریجی آن به کشاورزی سرمایه‌داری. در آلمان و روسیه تزاری و ایتالیا این طریق توسعه دنبال شد.

دومین طریق عبارت بود از محو املاك ملكداران با انقلاب بورژوازی، ضبط و توقیف اراضی و فروش آن به دهقانان. باین طریق مزارعی بوجود آمد که در آنها تولید به شیوهی سرمایه‌داری به سرعت توسعه می‌یافت. سرمایه‌داری در کشاورزی ایالات متحده به این طریق توسعه یافت.

اما صرف نظر از چگونگی توسعهی سرمایه‌داری در کشاورزی، باید به خاطر داشت که گرایش به تمرکز زمین در دست بورژوازی بزرگ همواره وجود داشته است. یعنی خرده مالکی و مالکیت فئودالی جای خود را به مالکیت سرمایه‌داری داده است. مثلاً در ایالات متحدهی آمریکا (سال ۱۹۵۴) ۱۹/۶٪ از مساحت کل زمین‌ها متعلق به ۷۳/۴٪ از مزارع بود، حال آنکه ۸۰/۴٪ مساحت زمینها در اختیار ۲۶/۶٪ مزارع (فارم‌ها) قرار داشت. از این عده بزرگترین شرکتهای کشاورزی (۲/۷٪ کل مزارع) مالک ۴۵/۹٪ اراضی بودند.

با توسعهی سرمایه‌داری در کشاورزی تولید متمرکز می‌شود، به طوری که مزارع کوچک دهقانی جای خود را به تولید کلان می‌دهند. زیرا این نوع تولید نسبت به نوع قبلی مزایای بسیار دارد. تولید کلان استفاده از ماشین‌های کشاورزی را تا آخرین حد میسر می‌سازد، در مزارع بزرگ بازده کار بیشتر است. یکی از مزایای تولید کلان کشاورزی ایجاد تخصص در يك رشتهی خاص مثل دامپروری یا بستانکاری است. در

نتیجه‌ی این تخصص بازار یابی محصولات آسانتر می‌شود. تولید کوچک در مقابل رقابت تولید بزرگ انبوه متلاشی می‌شود.

در صنعت، تسلط تولید کلان بر تولید کوچک واقعیتی انکارناپذیر است که حتی مدافعان بورژوازی نیز به آن ذعان دارند. اما این مدافعان کشاورزی را به صورت برکت روستا تصویر کرده و نظریه‌ی فریبکارانه‌ی « ثبات زراعت خرده‌پای دهقانی » را پیش می‌کشند. در واقع مزارع کوچک هیچگونه ثباتی ندارند و دهقانان با خانواده‌شان بیش از حد تحمل زحمت می‌کشند.

سرمایه‌داری، تضاد بین شهر و روستا را عمق و شدت می‌بخشد. شالوده‌ی این تضاد را استعمار دهقانان بوسیله‌ی بورژوازی شهر، فقر و فاقه‌ی اکثر دهقانان در ضمن توسعه‌ی صنعت و تجارت و سیستم‌های اعتباری و مالیاتی تشکیل می‌دهد.

روستا از حیث اقتصادی - سیاسی و فرهنگی روز بروز از شهر عقب‌تر می‌افتد.

ملی‌شدن زمین و بهره‌ی مالکانه

مالکیت خصوصی بر زمین دلیل عمده‌ی عقب‌افتادگی کشاورزی از صنعت است. همان‌طور که قبلاً گفتیم مالکیت خصوصی بر زمین مانع جریان آزاد سرمایه از صنعت به کشاورزی می‌شود. یعنی مستأجر سرمایه‌دار زمین اشتیاقی به افزایش سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی کشاورزی

(استعمال کود، اجرای طرح‌های آبیاری و نظایر آن) ندارد. زیرا کلیه‌ی نافع این نوع سرمایه‌گذاری، پس از انقضای مدت اجاره، به مالک زمین تعلق خواهد یافت. مالکیت خصوصی بر زمین منشأ بهره‌ی مالکانه است و این بهره به وسیله‌ی زمینداران تصاحب می‌شود. این امر نشان می‌دهد که مالکیت خصوصی بر زمین سدر راه توسعه‌ی نیروهای تولید است.

بنابراین نابودی مالکیت خصوصی بر زمین به شکل ضرورت درمی‌آید. يك راه تحقق این هدف ملی کردن زمین یعنی تبدیل زمین به اموال دولتی است.

در آغاز سرمایه‌داری پاره‌یی از نمایندگان بورژوازی با ملی کردن زمین موافق بودند. آنان پیشنهاد می‌کردند که مالکیت خصوصی زمین از بین برود (در آن روزگار زمین در تملك ملکداران بود) و زمین در اختیار دولت قرار گیرد. باید دید در سرمایه‌داری نتایج چنین اقدامی چه خواهد بود. وقتی زمین در دست دولت باشد، دیگر بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق وجود نخواهد داشت، زیرا این نوع درآمد ناشی از مالکیت خصوصی بر زمین است. با آنکه ملی کردن زمین به وسیله‌ی دولت، توسعه‌ی سرمایه‌داری و نیروهای تولید آن را تسریع می‌کند، باید دانست که دولت مزبور قادر به انجام این امر نیست.

اولا نابودی مالکیت خصوصی پایه‌ی کلیه‌ی انواع مالکیت خصوصی را به لرزه خواهد افکند.

ثانیاً ضمن توسعه‌ی سرمایه‌داری بورژوازی خود مالک زمین می‌شود و بدین ترتیب منافع بورژوازی و مالکان زمین پیوندی خورند. تا کنون شکل‌های خاص ارزش اضافی را در مراحل مختلف گردش سرمایه بررسی کردیم و روشن شد که منبع اصلی درآمد کلیه‌ی گروه‌های بورژوازی و مالکان زمین، کار کارگران مزدور است. نکته‌ی مهم این است که شکل‌های خاص ارزش اضافی بر روی تضاد اصلی جامعه برده می‌کشد.

فصل ششم

بازتولید سرمایه‌های اجتماعی و بحران‌های اقتصادی

اقتصاد سرمایه‌داری از تعداد زیادی مؤسسه‌ی مستقل و منفرد تشکیل می‌شود. هر سرمایه‌دار کالایی تولید می‌کند که حداکثر سود را در مدت معین عایدش می‌سازد. به این لحاظ تولید با هرج و مرج و بدون برنامه توسعه می‌یابد. هرج و مرج تولیدی در جامعه‌ی سرمایه‌داری برای فروش کالاها مشکلاتی ایجاد می‌کند که منجر به پیدایش بحران‌های اقتصادی ناشی از تولید اضافی (زائد بر تقاضا) می‌شود.

بحران‌های اقتصادی عراق و مصائب شدیدی برای مردم به بار می‌آورند و تشدیدکننده‌ی تضادهای نظام هستند.

اکنون به بررسی مکانیسم بازتولید سرمایه‌دارانه و به‌طور کلی

باز تولید سرمایه‌ی اجتماعی می‌پردازیم.

۱- باز تولید سرمایه‌ی اجتماعی

سرمایه‌ی فردی و سرمایه‌ی اجتماعی

در نظام سرمایه‌داری، تولید اجتماعی یکپارچه نیست، بلکه توسط مؤسسات منفرد سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. هر مؤسسه در تملك يك سرمایه‌دار است و نسبت به مؤسسه‌های دیگر نقش واحد مستقل تولیدی را ایفا می‌کند. در عین حال باز تولید در يك مؤسسه و باز تولید در مؤسسه‌های دیگر به هم وابسته‌اند. مثلاً باز سازی در يك کارخانه‌ی اتومبیل‌سازی با تولید انواع ابزارهای ماشینی، ادوات، مواد کمکی، سوخت، کالاهای مصرفی برای کارگران و غیره که توسط سرمایه‌داران دیگر انجام می‌شود، ارتباط دارد. به این ترتیب عملیات سرمایه‌داران مجزا از هم و در نتیجه‌گردش سرمایه‌های مختلف، با هم برخورد می‌کنند.

مجموع سرمایه‌های مجزا (منفرد) با توجه به همبستگی و وابستگی آنها به سرمایه‌ی کلی اجتماعی موسوم است. به یاری این وابستگی بین حرکات سرمایه‌های مستقل و مجزا، که اجزای سرمایه‌ی کلی جامعه را تشکیل می‌دهند، باز تولید صورت می‌پذیرد. برای تحقیق باز تولید کلیه‌ی سرمایه‌داران جامعه و نه تنها سرمایه‌دار منفرد، باید بتوانند تولیدات

خود را در بازار بفروشند و کالاهایی را که خود نیاز دارند، بخرند. برای کشف چگونگی باز تولید کل سرمایه اجتماعی نگاهی به ترکیب محصول اجتماعی ناویژه می‌افکنیم.

تولید ناویژه‌ی اجتماعی

مجموع ثروت‌های مادی (ماشین‌آلات، ادوات ماشینی، سوخت، نان، پوشاک و غیره) که طی مدت معینی، مثلاً یک سال، در یک جامعه تولید می‌شود، تولید ناویژه‌ی اجتماعی نام دارد.

تولید ناویژه‌ی اجتماعی از حیث ارزش به قسمت‌های زیر تقسیم می‌گردد: ۱- ارزشی که جانشین مصرف سرمایه‌ی ثابت می‌شود، یعنی ارزشی که استهلاک تجهیزات، ارزش مواد خام و مواد کمکی مصرفی و غیره را تأمین می‌کند. ۲- ارزشی که جایگزین سرمایه‌ی متغیر، یعنی ارزش نیروی کار، می‌شود. ۳- ارزش اضافی. به عبارت دیگر ارزش محصول ناویژه‌ی اجتماعی برابر است با $C + S + V$ (سرمایه‌ی ثابت + سرمایه‌ی متغیر + ارزش اضافی).

هر قسمت از تولید ناویژه‌ی اجتماعی در جریان باز تولید نقش متفاوتی ایفا می‌کند: سرمایه‌ی ثابت به ادامه‌ی روند تولید خدمت می‌کند؛ سرمایه‌ی متغیر، به صورت مزد، برای رفع حوائج کارگران، یعنی باز تولید نیروی کار درمی‌آید؛ ارزش اضافی، در باز تولید ساده، تماماً

به وسیله‌ی سرمایه‌داران برای رفع حوائج شخصی به مصرف می‌رسد و در بازسازی گسترده، يك قسمت به مصرف سرمایه‌داران می‌رسد و قسمت دیگر که قاعدتاً بیشتر است، صرف خرید وسایل تولید و نیروی کار اضافی می‌شود.

در تحلیل بازتولید و گردش سرمایه‌ی اجتماعی باید به شکل مادی تولید ناویژه‌ی اجتماعی اهمیت خاصی داد.

تولید ناویژه‌ی اجتماعی از حیث شکل مادی از وسایل تولید و کالاهای مصرفی تشکیل می‌شود. بنابراین مجموع تولید اجتماعی در دو بخش جای می‌گیرد: بخش اول تولید وسایل کار و بخش دوم تولید کالاهای مصرفی. این دو بخش تولید ناویژه‌ی اجتماعی، که از حیث شکل مادی مختلف هستند، در جریان بازتولید دو نقش مختلف دارند. ابزارهای تولید به تولید بیشتر کمک می‌کنند و کالاهای مصرفی برای رفع نیازهای شخصی مصرف می‌شوند.

اساس مسئله‌ی فروش

مقصود از بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی ایست که هر سرمایه‌دار و نتیجتاً کلیه‌ی سرمایه‌های اجتماعی همواره باید کلیه‌ی مراحل گردش را طی کنند، یعنی از شکل پولی به شکل تولیدی، از شکل تولیدی به شکل کالایی و از شکل کالایی دو باره به شکل پولی تبدیل شوند. طی این مراحل وقتی میسر است که تمام سرمایه‌داران و هر کدام از آنها

به طور مجزا بتوانند محصول خود را به پول نزدیک کنند یعنی بفروشند. جریان فروش و تبدیل تولید به پول به این معنی است که هر قسمت از تولید اجتماعی سالانه هم به صورت ارزش وهم بصورت مادی - کاملاً مبادله شده و وظیفه‌ی خود را در جریان تولید انجام دهد. مسئله‌ی که مطرح می‌شود این است که برای تأمین فروش همه‌ی تولیدات سالیانه چه شرایطی لازم است؟ نظریه‌ی علمی بازتولید این شرایط را نشان می‌دهد و می‌گوید در ضمن توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری، این شرایط به نحوی اجتناب‌ناپذیر و دائمی مورد تخلف واقع شده و منجر به بحران‌های ناشی از تولید اضافی می‌شود.

شرایط لازم برای فروش، در بازتولید ساده‌ی سرمایه‌داری

در بازتولید ساده، روند تولید با مقیاس سابق تکرار می‌شود و تمامی ارزش اضافی صرف احتیاجات شخصی سرمایه‌داران می‌گردد. اکنون به بررسی فروش محصول ناویژه‌ی اجتماعی در حالت بازتولید ساده می‌پردازیم. فرض می‌کنیم در بخش تولید وسایل تولید ارزش سرمایه‌ی ثابت مثلاً ۴۰۰۰ (برحسب میلیون دلار) ارزش سرمایه‌ی متغیر ۱۰۰۰ و ارزش اضافی ۱۰۰۰ باشد. در بخش تولید مواد مصرفی، فرض می‌کنیم ارزش سرمایه‌ی ثابت ۲۰۰۰ و ارزش سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ و ارزش اضافی ۵۰۰ باشد. پس محصول ناویژه‌ی اجتماعی

در بخش‌های مختلف به شرح زیر تقسیم می‌شود:

$$\text{بخش اول } C + 4000 = 1000V + 1000S = 6000$$

$$\text{بخش دوم } C + 2000 = 500V + 500S = 3000$$

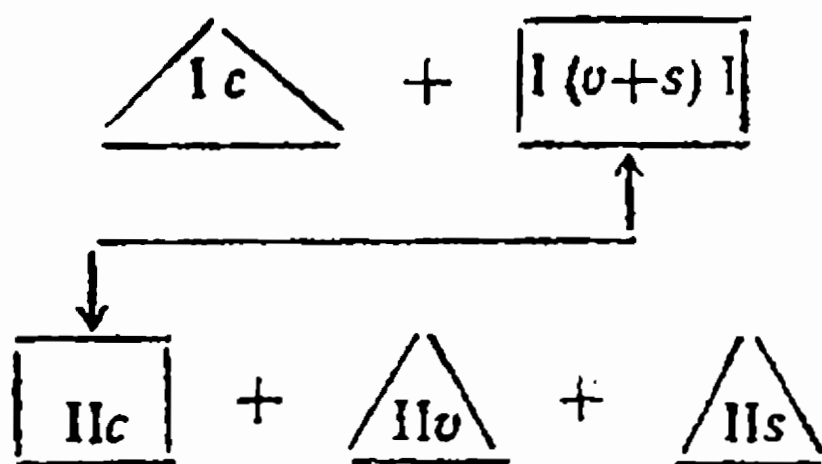
در بخش اول ارزش محصول که برابر با ۶۰۰۰ است در پایان سال به صورت ماشین آلات، مواد خام و غیره موجود است. اما کارگران و سرمایه‌داران این بخش فقط وسایل تولید نیاز ندارند، بلکه به کالاهای مصرفی نیز، برای ادامه‌ی روند تولید، محتاجند. کالاهای تمام شده‌ی قسمت دوم باید به فروش برسند. روند فروش چگونه است؟

قسمتی از محصول بخش اول، برابر با C ۴۰۰۰، به بنگاه‌های همان بخش برای جایگزین شدن با مقداری سرمایه‌ی ثابت، که تماماً مصرف شده، فروخته می‌شود. قسمت دیگر محصول بخش اول (S + 1000V) به شکل وسایل تولید به بنگاه‌های تولیدکننده‌ی کالاهای مصرفی فروخته می‌شود. این وسایل تولید (معادل ۲۰۰۰) جایگزین سرمایه‌ی ثابت بخش دوم می‌گردد.

در بخش دوم ارزش مجموع محصول که به شکل کالاهای مصرفی (از قبیل پوشاک، کفش، مواد غذایی و غیره) وجود دارد به ۳۰۰۰ بالغ می‌گردد. کالاهای مصرفی به میزان ۲۰۰۰ (ساخت بخش دوم) با ابزارهای تولید (ساخت بخش اول) مبادله می‌شوند. بقیه‌ی محصول بخش دوم شامل کالاهای مصرفی و ناشی از ارزش سرمایه‌ی متغیر باز تولید شده (V ۵۰۰) به اضافه‌ی ارزش اضافی جدید (S ۵۰۰)، به

کارگران و سرمایه‌داران این بخش فروخته می‌شود.

به این ترتیب تمام محصول اجتماعی به فروش می‌رسد. پس شرط فروش درحالت بازتولید ساده‌ی سرمایه‌داری به قرار زیر است: سرمایه‌ی متغیر $+ \text{ ارزش ادافی بخش اول}$ ، بایستی با سرمایه‌ی ثابت بخش دوم برابر باشد. اگر دور قسمت‌هایی از محصول یک بخش که در داخل همان بخش به فروش می‌رسند مثلث و دور قسمت‌هایی که با بخش دیگر مبادله می‌شوند مربع بکشیم و با خطی آنها را متصل کنیم، شکل زیر را به دست می‌آوریم:



($I =$ بخش اول و $II =$ بخش دوم)

شکل بالا شرط فروش را درحالت باز تولید ساده‌ی سرمایه -

داری نشان می‌دهد.

شرایط فروش در باز تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری

باز تولید گسترده یا تراکم سرمایه، خصلت سرمایه‌داری است.

برای ازدیاد تولید لازمست بنگاه موجود بسط یابد و یا بنگاه جدیدی بوجود آید. در هر دو حالت باید مقداری وسایل جدید تولید به کار برود، و چون وسایل تولید در بخش اول تولید شده است، آن قسمت از محصول بخش اول که صرف ارزش نوساخته شده است، یعنی $I(V+S)$ ، بایستی بیشتر از سرمایه‌ی ثابت بخش دوم یعنی $II(II_C)$ باشد. تنها با این شرط است که وسایل اضافی تولید برای بسط تولید در هر دو بخش وجود خواهند داشت.

مثال زیر شرط فوق را در برمی‌گیرد.

$$\text{بخش اول } 4000C + 1100V + 1000S = 6000$$

$$\text{بخش دوم } 500C + 750V + 750S = 3000$$

درباز تولید گسترده، ارزش اضافی هر بخش به دو قسمت تقسیم

می‌شود: قسمتی که صرف حوائج شخصی سرمایه‌دار می‌شود و قسمتی

که متراکم و انباشته می‌شود. قسمت انباشته‌ی ارزش اضافی صرف

خرید وسایل اضافی تولید و استخدام نیروی کار اضافی می‌شود.

فرض کنیم سرمایه‌داران بخش اول یک دوم ارزش اضافی، یعنی

۵۰۰ واحد را متراکم می‌کنند؛ پس باید ۴۰۰ واحد به سرمایه‌ی ثابت

و ۱۰۰ واحد به سرمایه‌ی متغیر اختصاص دهند، یعنی قسمت متراکم

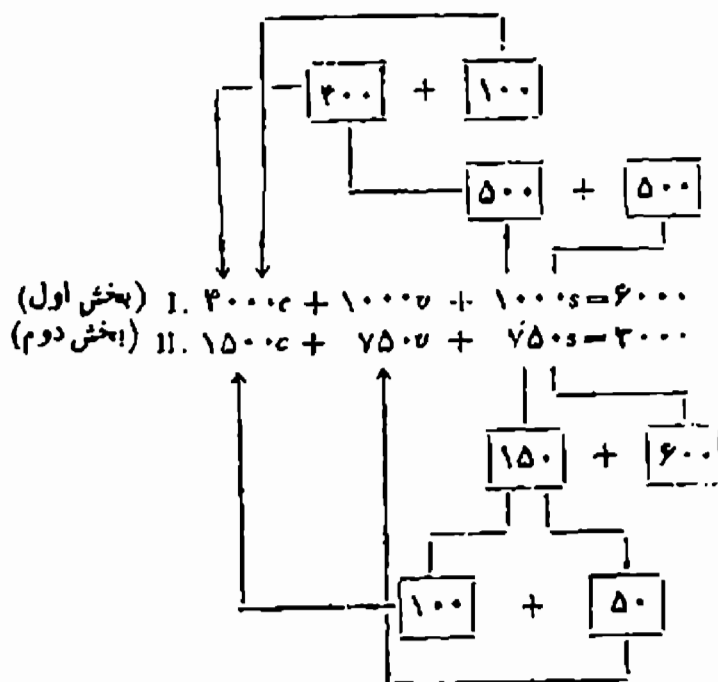
شده‌ی ارزش اضافی را به همان نسبت سرمایه‌ی اولیه خرج کنند. در

نتیجه، ارزش بخش اول چنانکه به هنگام تولید در سال دیگر معلوم

می‌شود، ترکیب ذیل را خواهد داشت:

$$4400C + 1100V$$

از مجموع محصول بخش اول (۶۰۰۰) و واحد در داخل همین بخش فروخته می‌شود، ۱۶۰۰ واحد باقیمانده بایستی با محصولات بخش دوم مبادله شود. اما اگر سرمایه‌داران بخش دوم بخواهند ابزار تولید اضافی به مبلغ ۱۶۰۰ بخرند (به جای ۱۵۰۰ واحدی که در سال پیش سرمایه‌گذاری کرده‌اند) باید سرمایه‌ی ثابت خود را به میزان ۱۰۰ واحد، از محل ارزش اضافی بخش دوم، افزایش دهند. این ۱۰۰ واحد ارزش اضافی، که به بسط سرمایه‌ی ثابت بخش دوم تخصیص یافته، بدان معنی است که سرمایه‌ی متغیر باید به میزان ۵۰ واحد بالابرد، زیرا سرمایه‌ی اولیه‌ی بخش دوم به نسبت دو بر یک بود. در نتیجه ارزش بخش دوم، که به تولید سال دیگر منتقل خواهد شد، عبارتست از $0.1600C + 0.880V$ جریان توزیع وسایل تولید و کالاهای مصرفی در داخل بخش‌های اول دوم در نمودار زیر نمایش داده می‌شود.



دوره‌ی جدید تولید در سال دوم با سرمایه‌ی بیشتر آغاز می‌شود،
و اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد تولید ناویژه‌ی اجتماعی در سال
دوم به مقدار زیر خواهد بود.

$$\text{بخش اول } 4400C + 1100V + 1100S = 6600$$

$$\text{بخش دوم } 2600C + 800V + 800S = 4200$$

بدینگونه بازتولید سرمایه‌داری، در حالت گسترده، تحقق می‌یابد.
شرایط فروش که خط مشی بازتولید گسترده را از پیش معین می‌کنند،
به‌قرار زیر هستند:

در بازتولید گسترده، تکامل نیروهای تولید با این واقعیت بیان
می‌شود که مقدار کار اجتماعی مصرف شده برای تولید وسایل تولید با
سرعتی بیش از مقدار کار اجتماعی مصرف شده برای تولید کالاهای
مصرفی، افزایش می‌یابد.

قانون اقتصادی بازتولید گسترده اینست که تولید وسایل
تولید با سرعتی بیش از تولید کالاهای مصرفی رشد می‌یابد.
«معنای کامل و اهمیت قانون فزونی رشد وسایل تولید ناشی از
این واقعیت است که کار ماشینی جای کار دستی را می‌گیرد - و به‌طور
کلی پیشرفت فنی ناشی از صنعت ماشینی مستلزم توسعه‌ی سریع تولید
زغال سنگ و آهن، یعنی وسایل واقعی تولید برای وسایل تولید،
می‌باشد».

نظریه‌ی فروش شرایط لازم برای فروش کالاها در حالت باز -

تولید ساده و در حالت باز تولید گسترده رانشان می‌دهد. اما این نظریه به هیچوجه تأیید نمی‌کند که شرایط مزبور همیشه وجود دارند؛ برعکس، این شرایط دائماً مورد تجاوز قرار می‌گیرند.

آنجا که رقابت هرج و مرج تولید متداول است، هیچکس نیازهای دقیق بازار را نمی‌داند. به این دلیل مناسبات اساسی و تعیین‌کننده میان رشته‌های صنعت و روابط داخل هر رشته، تحت تأثیر تفاوت‌ها و تجاوزات مداوم و بیشمار از هر دو روابط متناسب برقرار می‌شوند.

میان تولید و مصرف تضاد ناسازگار وجود دارد. هدف از تولید، تحصیل حداکثر سود است، و این هدف از راه گسترش تولید و تراکم سرمایه تحقق می‌یابد. این دو روند موجب تنزل سطح زندگی مردم می‌شود، به طوری که مصرف و قدرت خرید آنها تقلیل می‌یابد. این وضع منجر به کاهش نه‌اضافه در بازار می‌شود و فروش کالاها را دشوار می‌سازد.

بورژوازی برای حل این تضاد به بازارهای خارجی متوسل می‌شود. جنگ بر سر به‌چنگ آوردن بازار خارجی، تقسیم و تنسیم مجدد این بازارها، شدیدترین تضادها را ایجاد می‌کند و موجب برخوردهای شایده می‌شود.

۲- درآمد ملی

درآمد ملی چیست؟

قبلاً دریافتیم که محصول ناویژه‌ی اجتماعی عبارتست از مجموع ثروت مادی تولید شده در جامعه، طی مدت مثلاً یک سال. سرمایه‌ی ثابت از محصول ملی کسر می‌شود، زیرا این سرمایه همان ارزش انتقال یافته از وسایل تولید به محصولات جدید است. بقیه‌ی محصول اجتماعی (سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی) عبارتست از ارزش جدید تولید شده در یک سال. این قسمت از تولید ناویژه‌ی اجتماعی درآمد ملی جامعه‌ی سرمایه‌داری نامیده می‌شود.

مثلاً اگر طی یک سال، در جامعه کالاهایی به ارزش ۹۰ میلیارد دلار تولید شود و از این مقدار ۶ میلیارد دلار به مصرف جایگزینی ارزش وسایل تولید مصرف شده در آن سال بشود، درآمد ملی در آن سال ۳۰ میلیارد خواهد بود.

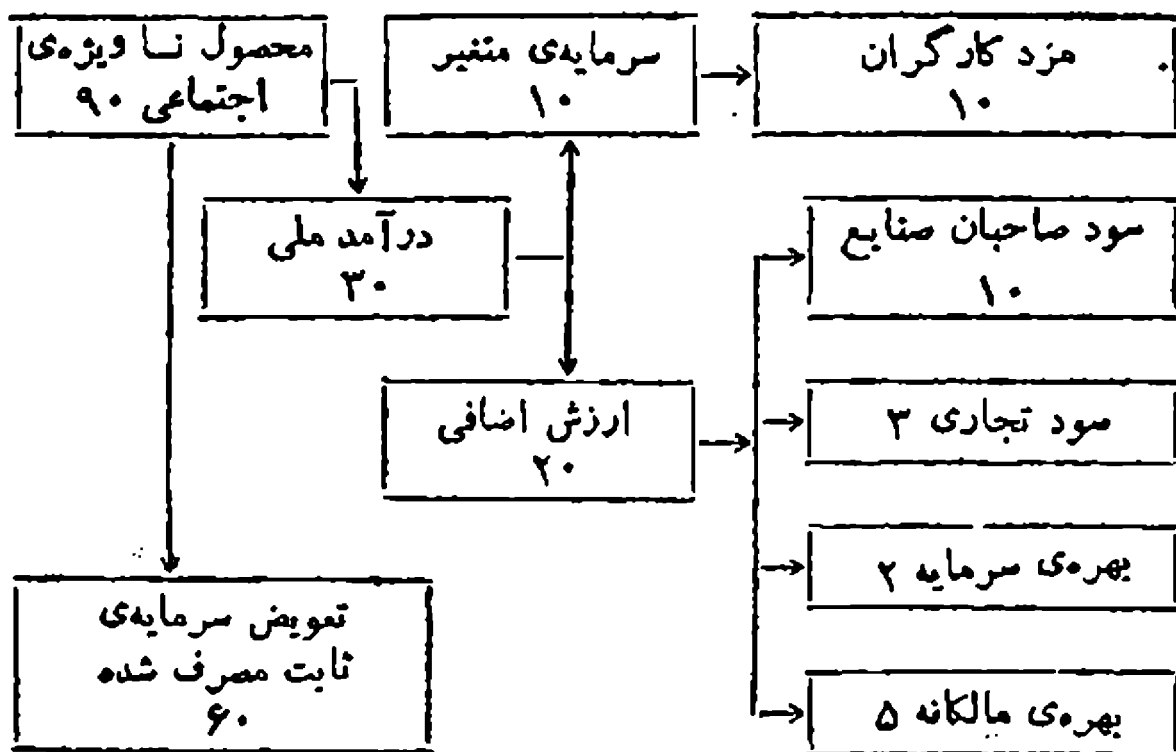
درآمد ملی به شکل مادی مرکبست از اشیای مورد مصرف شخصی و قسمتی از وسایل تولید که برای گسترش تولید به کار می‌رود. درآمد ملی به وسیله‌ی کسانی که در قلمرو تولید مادی یعنی در صنعت، کشاورزی، ساختمان، حمل و نقل و غیره کار می‌کنند، یعنی به وسیله‌ی کارگران، دهقانان، پشه‌وران و روشنفکران که مستقیماً در قلمرو تولید مادی کار می‌کنند، تولید می‌شود.

در قلمرو غیر تولیدی در آمد ملی ایجاد نمی‌شود. این قلمرو مشتمل است بر دستگاه‌های دولتی، شبکه‌ی اعتباری، تجارت (به استثنای آن قسمت از عملیات تجاری که دنباله و ادامه‌ی جریان تولید در جریان گردش کالا هستند)، ارتش، بنگاه‌های پزشکی و بهداشتی و غیره. هزینه‌ی این مؤسسات به وسیله‌ی در آمد ملی، که در روند تولید آفریده می‌شود، تأمین می‌گردد. چون در آمد ملی در جریان تولید ثروت مادی ایجاد می‌شود، پس شرط لازم برای رشد آن عبارتست از افزایش تعداد کارکنان تولیدی و افزایش بازدهی کار آنها.

توزیع در آمد ملی

در آمد ملی بر پایه‌ی طبقاتی و به دو طریق اولیه و ثانویه توزیع می‌شود و این دو متمایز هستند.

در آمد ملی در ابتدا به دست سرمایه‌داران می‌رسد. توزیع اولیه‌ی در آمد ملی بین سرمایه‌داران و کارگران صورت می‌گیرد، به این صورت که کارگران مزد و سرمایه‌داران ارزش اضافی دریافت می‌کنند. این ارزش اضافی بین صاحبان صنایع، بازرگانان، بانکداران و زمینداران توزیع می‌شود. جریان این توزیع را می‌توان با شکل زیر نمایش داد (هر واحد يك میلیارد دلار):



پس از آن که درآمد ملی میان طبقات اساسی جامعه تقسیم شد، توزیع ثانویه یا توزیع مجدد صورت می‌گیرد.

توزیع مجدد درآمد ملی چگونه صورت می‌گیرد؟ دیدیم که در شعبات غیر تولیدی اقتصاد (از قبیل سازمان‌های بهداشتی، تفریحگاه‌ها، خدمات اجتماعی و غیره) درآمد ملی ایجاد نمی‌شود. اما سرمایه‌دارانی که بر این نوع مؤسسات تسلط دارند به کارکنان خود (مانند پزشک، بازیگر، کارمند و غیره) حقوق می‌دهند، و علاوه بر این، سود هم به دست

می آورند. مخارج این بنگاه‌ها از محل درآمد ملی و از راه اخذ پول در ازای خدمات انجام شده به وسیله بنگاه‌های مزبور تأمین می‌شود. یعنی در مقابل درمان و دارو، آموزش و پرورش، خدمات عمومی و گردشگاه‌ها... از مردم پول گرفته می‌شود. این گونه پرداخت‌ها که در ازای خدمات صورت می‌گیرد، هزینه‌ی برپا ماندن مؤسسات مزبور را تأمین کرده و در عین حال برای سرمایه‌دار قلمرو غیرتولیدی سود متوسط ایجاد می‌کند. قسمتی از درآمد ملی که با کار ایجاد می‌شود، از طریق بودجه‌ی دولت مجدداً توزیع و به نفع طبقه‌ی حاکم مصرف می‌شود. دولت دارای ارتش، پلیس، سازمان‌های قضایی، دادگاه و دستگاه‌های اداری و غیره است. هزینه‌ی این سازمان‌ها به وسیله‌ی بودجه‌ی دولت تأمین می‌شود و مالیات‌هایی که مردم می‌پردازند، مهمترین منبع درآمد بودجه را تشکیل می‌دهد. یعنی پس از آنکه کارگر از راه توزیع اولیه‌ی درآمد ملی مزد گرفت، باید مقداری از آن را به عنوان مالیات به دولت بپردازد. به این ترتیب، در واقع بخشی از درآمد ملی که در اختیار مردم قرار می‌گیرد، تقلیل می‌یابد.^۱

۱ - سرمایه‌داران نیز مالیات می‌پردازند. اما قسمت بسیار مهم آن به صورت بهای خدمات و تدارکاتی که برای دولت انجام می‌دهند، به آن‌ها باز می‌گردد. قسمت دیگر صرف اداره‌ی دستگاه‌های دولتی که تأمین منافع حاکم را برعهده دارد، می‌شود.

پس توزیع مجدد در آمد ملی نیز همان خصلتی را دارد که توزیع اولیه‌ی درآمد ملی.

با توسعه‌ی سرمایه‌داری فشار مالیاتی نیز افزایش می‌یابد. مثلاً در انگلستان در سال ۱۹۱۳ مالیات‌ها ۱۱٪ در آمد ملی، در ۱۹۲۴-۲۳٪ در ۱۹۵۹-۳۵٪ در آمد ملی را تشکیل می‌داد. ارقام مربوط به فرانسه عبارتند از: ۱۹۱۳-۱۳٪، ۱۹۲۶-۲۱٪ و ۱۹۵۹-۲۷٪ در آمد ملی، در ایالات متحده مالیات‌گرد آمده بر اساس قانون ترومن بیشتر از تمام مالیات‌هایی بود که در طی ۱۵۶ سال پیش از ترومن گرد آمد.

در آمد ملی چگونه مصرف می‌شود؟

مصرف در آمد ملی مانند توزیع آن ماهیت طبقاتی دارد. در آمد ملی صرف مصرف و تراکم سرمایه می‌شود. قسمت ناچیزی از در آمد ملی به مصارف شخصی تولیدکنندگان واقعی (تأمین حداقل معاش) تخصیص می‌یابد. قسمت اعظم در آمد ملی را طبقات غیر مولد غصب می‌کنند. سرمایه‌داران قسمتی از آن را به مصرف شخصی، مثلاً به مصرف تجمعات و استخدام تعداد زیادی خدمتکار می‌رسانند و قسمت دیگر را صرف گسترش تولید یا تراکم سرمایه می‌کنند. قسمت اخیر نسبت به امکانات و احتیاجات جامعه کم است. علت کمبود تراکم اینست که قسمت اعظم در آمد ملی به طور غیر مولد، مثلاً برای میلیتاریزه کردن اقتصاد، حفظ دستگاه‌های عریض و طویل دولتی، تبلیغات، و غیره

مصرف می‌شود.

خصلت طبقاتی توزیع در آمد ملی باعث می‌شود که قدرز خرید تولید کنندگان واقعی همواره از سطح گسترش یابنده‌ی تولید عقب‌تر باشد. این پس افتادگی گاهی ابعاد عظیمی پیدا می‌کند و موجب بحران‌های اقتصادی ناشی از تولید اضافی می‌شود.

۳- بحران‌های اقتصادی

ماهیت و علت اصلی بحران

فوریه، سوسیالیست تخیلی فرانسه، در وصف بحران اقتصادی و تضادی که به کمک بحران آشکار می‌شود می‌گوید: فراوانی موجب و منشاء احتیاج و فقر می‌شود.

نخستین نشانه‌های قاطع بحران تولید اضافی عبارتند از کاهش حجم داد و ستد، ایجاد مازاد مرکب از کالاهای غیر قابل فروش در بازار، توقف و تعطیل کارخانه‌ها و پیدایش شرایطی که کارگران بر اثر آن از وسایل معیشت محروم می‌شوند.

آیا راست است که تولید خوراک، پوشاک، سوخت و غیره جامعه «بسیار زیاد» است؟ نه. تولید اضافی که منجر به بحران می‌شود، مطلق نیست، نسبی است. فقط در مقایسه با تقاضای مؤثر^۱ است که

۱- تقاضا، وقتی که قدرت خرید برای ارضای آن موجود باشد، مؤثر

نامیده می‌شود. م.

مازاد تولید کالا بوجود می‌آید، نه در مقایسه با احتیاجات واقعی جامعه. حوایج جامعه هنگام بروز بحران کاهش نمی‌یابد، بلکه در قدرت خرید مردم کاهش فوق‌العاده‌شدیدی ایجاد می‌شود. در یک بحران اقتصادی نیاز مردم به کالاهای اساسی کمتر از همیشه برآورده می‌شود.

عمیقترین علت بحران اقتصادی تولید اضافی عبارتست از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی سرمایه‌داری تصاحب نتایج تولید.

تولید سرمایه‌داری بر تقسیم اجتماعی کار مبتنی است. در ضمن توسعه‌ی سرمایه‌داری تقسیم کار بیشتر شده و تولید به وسیله‌ی شعبات فزاینده‌ی تخصصی صورت می‌گیرد. مؤسسات بزرگ صدها و هزارها کارگر را گرد هم آورده و با هم ارتباط درونی دارند و برای بازار داخلی و یا جهانی کار می‌کنند. پس، سرمایه‌داری با متمرکز کردن کار به مقیاس وسیع، به تولید خصلت اجتماعی می‌دهد و هر کالا نماینده‌ی حاصل کار هزاران کارگر می‌شود.

ولی سرمایه‌داری خصلت اجتماعی خود را، به شکلی کاملاً تضادآمیز، به تولید می‌دهد. اجتماعی شدن روزافزون تولید، در منافع سرمایه‌دارانی که هدفشان از دیاد سود است، تأثیر می‌گذارد. وسایل تولید میلیون‌ها نفر در تملک خصوصی سرمایه‌داران قرار دارد، و به همین جهت حاصل زحمت میلیون‌ها نفر به تملک مشتی سرمایه‌دار درمی‌آید.

تضاد بنیانی سرمایه‌داری اساساً به شکل تضاد بین سازمان تولید،

که بین مؤسسات مجزا وجود دارد و هرج و مرج تولیدی، که بر تولید سراسر جامعه غلبه دارد، نمایان می‌شود. هر سرمایه‌دار سعی می‌کند بیشترین مقدار سود را به دست آورد. برای نیل به این هدف تولید را گسترش می‌دهد (یا به خاطر انتقال سرمایه به صنایع سودآورتر، تولید را کاهش می‌دهد)، بی آنکه به نیازهای جامعه توجه داشته باشد. به این جهت تناسب بین شعبات مختلف صنعت از بین می‌رود، و در نتیجه فروش تولید اجتماعی دشوار یا غیرممکن می‌شود.

تضاد بنیانی سرمایه‌داری را در تضاد بین گرایش ذاتی سرمایه‌داری به گسترش نامحدود تولید و حدی که خود سرمایه‌داری برای قدرت خرید مصرف‌کنندگان ایجاد می‌کند، نیز می‌توان دید.

گرایش به گسترش نامحدود تولید را قانون اساسی این اقتصاد، یعنی قانون ارزش اضافی، تحمیل می‌کند. کسب سود، هر سرمایه‌دار را به انباشتن سرمایه، گسترش تولید، اصلاح تکنولوژی، استفاده از ماشین‌های جدید، اجیر کردن کارگران بیشتر، و فزونی تولید کالاها وادار می‌کند. اما انگیزه‌ی گسترش نامحدود تولید، با گسترش مصرف تقویت و همراهی نمی‌شود. برعکس، شوق به کسب سود بیشتر سبب می‌شود که مزد تقلیل یابد و میزان بهره‌کشی بالا برود و این امر منجر به کاهش تقاضای مؤثر و وخامت وضع فروش کالاها می‌شود. عوارض فوق موجب بحران ناشی از تولید اضافی می‌شود.

تضاد بنیانی سرمایه‌داری در ناسازگاری طبقات نیز دیده می‌شود.

سرمایه‌داری شکاف بین وسایل تولید (متمرکز در دست سرمایه‌داران) و تولیدکنندگان مستقیم را به حد اکثر رساند. این شکاف به بهترین صورت در دوران بحران تولید اضافی دیده می‌شود: در این گونه مواقع وسایل تولید و کالاها بیش از اندازه است، و در عین حال نیروی کار اضافی، مشتمل بر انبوهی بیکار، که فاقد حداقل وسایل زندگی است، دیده می‌شود.

سیکل سرمایه‌داری و مراحل آن

بحران‌ها متناوباً رخ می‌دهند. نخستین بحران صنعتی در سال ۱۸۲۵ در انگلستان وقوع یافت. بحران ۴۸-۱۸۴۷ که دامنگیر ایالات متحده و پاره‌یی از ممالک اروپایی شد، نخستین بحران اقتصادی جهانی بود. سخت‌ترین بحران قرن نوزدهم بحران سال ۱۸۷۳ بود، که نشانه‌ی گذار سرمایه‌داری از مرحله‌ی پیش از انحصار به مرحله‌ی انحصاری یا امپریالیسم بود. شدیدترین بحران قرن بیستم در سال‌های ۱۹۲۹-۳۳ رخ نمود.

دوره‌ی آغاز يك بحران تا آغاز دوران بعدی را سیکل (دوره) می‌نامند که شامل چهار مرحله است: بحران، کساد، بهبود، رونق.

مرحله‌ی بحران - مرحله‌ی اساسی سیکل - اساساً با اضافه تولید کالاها، تنزل شدید قیمت‌ها، کثرت موارد ورشکستگی، کاهش بارز تولید، افزایش بیکاری، تنزل مزدها، نابود کردن عمده کالاها و مؤسسات،

نقلیل حجم بازرگانی داخلی و خارجی مشخص می‌شود. در این مرحله تضاد بین رشد امکانات تولید و تقلیل نسبی تقاضای مؤثر، به شکل‌های مخرب و زیانمند بارز می‌شود. نیروهای تولید، که به میزان زیادی توسعه یافته‌اند، با چارچوب تنگ مناسبات تولید سرمایه‌داری، که دیگر سد راه توسعه‌ی بیشتر قوای تولید شده‌اند، به ستیز برمی‌خیزند.

ورشکستگی و زوال بسیاری از مؤسسات و انهدام عمدی قسمتی از نیروهای تولید تنها وسایلی هستند که به یاری آن‌ها می‌توان در دوران بحران سطح تولید را، به ناچار، تا سطح تقاضای مؤثر جامعه تنزل داد. از این پس گذار از مرحله‌ی بحران به مرحله‌ی کساد آغاز می‌شود.

کساد دومین مرحله‌ی سیکل است و بدینگونه مشخص می‌شود که در عمیق‌تر شدن بحران وقفه ایجاد می‌شود ولی تولید صنعتی هنوز در حال رکود است؛ قیمت کالاها پایین، حجم تجارت کم و نرخ سود نازل است؛ بیکاری و سطح مزد در وضع قبلی باقی می‌ماند، قسمتی از موجودی انبارها منهدم و قسمت دیگر به بهای نازل فروخته می‌شود. تولید در مرحله‌ی کساد باقی می‌ماند، تا آنکه رقابت برای دستیابی به بازارها و منابع مواد خام، سرمایه‌داران را وادارد که صنعت را مجدداً تجهیز نمایند و سرمایه‌ی ثابت را تجدید کنند. سرمایه‌داران کلیه‌ی شیوه‌های فنی جدید را برای تولید ارزان و سودآور کردن تولید، حتی در سطح قیمت‌های نازلی که در نتیجه‌ی بحران به وجود آمده، به کار می‌گیرند. همراه با تمایل به گسترش تولید، تقاضای کالاهای

سرمایه‌ی افزایش پیدا می‌کند و به تدریج شرایط مقدماتی برای گذار به مرحله‌ی بعدی، یعنی مرحله‌ی بهبود، پدیدار می‌شود.

نشانه‌ی مشخص مرحله‌ی بهبود آنست که مؤسسات بازمانده و جان به سلامت برده از بحران، به تجدید سرمایه‌ی ثابت ادامه می‌دهند و گسترش تولید را آغاز می‌کنند. حجم تولید به میزان پیش از آغاز بحران می‌رسد و سپس از آن نیز درمی‌گذرد. وضع تجارت بهبود می‌یابد و قیمت کالاها بالامی‌رود و سود ازدیاد می‌یابد و درمیزان بیکاری تنزل تدریجی به چشم می‌خورد.

وقتی تولید از حداکثر حجم تولید پیش از بحران بیشتر شد، مرحله‌ی رونق آغاز می‌گردد.

رونق آخرین مرحله‌ی سیکل است. در این مرحله گرایش به رشد نامحدود تولید آشکار می‌شود و بار دیگر سرمایه‌داران در راه سبقت‌جویی از هم تولید را گسترش می‌دهند و برنامه‌های ساختمانی جدید را شروع می‌کنند و مقادیر روزافزونی کالا به بازار می‌فرستند. سرعت رشد تولید بیش از سرعت رشد تقاضای مؤثر می‌شود. تولید اضافی مداوماً افزایش می‌یابد و، مازاد کالاها نیز به نحوی روزافزون‌انبار می‌شود، انبار شدن کالا در ابتدا شکلی پنهان دارد. در این مرحله از اوج رونق ناگهان معلوم می‌شود که بازار مملو از کالاهای بدون تقاضای مؤثر است. قیمت‌ها تنزل می‌کنند و بحران آغاز می‌شود. بار دیگر مراحل بحران تکرار می‌شوند.

پس توسعه‌ی تولید به آرامی صورت نمی‌گیرد، بلکه بانوسانات شدید و فراز و نشیب‌ها همراه است. توسعه‌ی سبکی تولید، نتیجه و نشانه‌ی بارز افزایش تضاد بین نیروهای تولید و مناسبات تولید است. این واقعیت نشان می‌دهد که نظام تولید موانعی در راه توسعه‌ی خود ایجاد می‌کند و به‌طور مقاومت‌ناپذیر به پایان عمر خود نزدیک می‌شود. در ممالک سرمایه‌داری علاوه بر بحران‌های ناشی از تولید اضافی صنعتی با بحران‌های کشاورزی، ناشی از تولید اضافی محصولات کشاورزی، نیز مواجه هستیم.

بحران‌های کشاورزی معمولاً دراز مدت هستند و علت این امر عقب‌ماندگی کشاورزی نسبت به صنعت است. انحصار مالکیت بر زمین مانع جریان آزاد سرمایه از صنعت به کشاورزی می‌شود و این امر به نوبه‌ی خود از تجدید سرمایه‌ی ثابت کشاورزی جلوگیری می‌کند و بحران کشاورزی را طولانی می‌کند. علاوه بر این تولیدکنندگان خرده پای کالایی، در زمان بحران، برای باقی نگاه داشتن سطح سابق تولید و حفظ مالکیت زمین به هر اقدامی دست می‌زنند و حتی به افزایش تولید اضافی اقدام می‌کنند و بدین‌گونه پایان بحران را عقب می‌اندازند.

بار عمده‌ی بحران‌های کشاورزی بردوش توده‌ی عظیم دهقانان قرار دارد و آن‌ها را به نابودی می‌کشاند.

بحران و تشدید تضادها

بحران ، با وضوح تمام ، ناتوانی نظام را در تسلط بر نیروهایی که خود ایجاد کرده ، نشان می‌دهد. هر بحران اقتصادی موجب کاهش شدید تولید و تنزل تجارت خارجی و داخلی می‌شود.

مثلاً در بحران ۳۳-۱۹۲۹ ، در بریتانیا ، محصول زغال سنگ به میزان ۳۵ سال پیش ، محصول فولاد به حد ۲۳ سال پیش و محصول آهن به سطح ۷۶ سال پیش و تجارت خارجی به اندازه‌ی ۳۶ سال پیش کاهش یافت.

در دوره‌ی بحران ثروت‌های هنگفتی تباد می‌شود و در عین حال اساسی‌ترین نیازهای قشرهای وسیع مردم ارضاء نمی‌شود. مثلاً در بحران ۲۳-۱۹۲۹ ، ۹۲ کوره‌ی ذوب آهن در ایالات متحده ، ۷۲ کوره در انگلستان و ۲۹ کوره در آلمان تعطیل شد . در سال ۱۹۳۳ ، ۱۰/۴ میلیون جریب کشتزار پنبه در ایالات متحده بی‌مصرف ماند .

مهمترین نیروی تولید جامعه ، یعنی نیروی کار ، در حین بحران تلف می‌شود . هر بحران میلیون‌ها کارگر را بیکار و روانه‌ی خیابان‌ها می‌کند . اینان محکوم به بیکاری اجباری و زندگی بی‌هدف هستند . بحران موجب تشدید تضادهای طبقات شهری و تشدید تضاد میان توده‌ی وسیع دهقانان و مالکان بزرگ و نزول خواران می‌شود . در هر بحران مقدار قابل ملاحظه‌ی از دستاوردهای مردم از کف می‌رود و این

امر شعور آنان را نسبت به ماهیت نظام و ضرورت دگرگونی آن بالاتر می‌برد.

ب- سرمایه‌داری انحصاری - امپریالیسم

در سه دهه‌ی آخر قرن نوزدهم سرمایه‌داری به بالاترین و آخرین مرحله‌ی خود، یعنی امپریالیسم، رسید. ویژگی عمده و ممیزه‌ی این مرحله این است که رقابت آزاد جای خود را به سلطه‌ی انحصارها می‌دهد. در این مرحله نیروهای تولیدگام‌های بلندی در راه توسعه و ترقی برداشتند. شیوه‌های جدید فولادسازی به وسیله‌ی بسمه، مارتن و توماس کشف شد و متداول گردید. این ترقیات ایجاد کارگاه‌های بزرگ را ایجاب می‌کرد. پاره‌یی از مهمترین اختراعات (مانند اختراع دینام در ۱۸۷۶، موتور درون‌سوز در ۱۸۷۷، و توربین بخاری در ۱۸۸۳-۸۵) صورت گرفت. انواع جدید نیروی محرکه موجب پیدایش وسایل جدید حمل و نقل شدند (تراواای برقی در ۱۷۸۹، اتومبیل در ۱۸۸۵، لوکوموتیو در ۱۸۹۱، و هواپیما در ۱۹۰۳). پیشرفت‌های علمی و فنی، راه تولید و استفاده از نیروی برق را باز کردند.

در دوره‌ی پیشین صنایع سبک مقام مسلط داشتند. اما در دهه‌های آخر قرن نوزدهم صنایع سنگین پیش افتادند. رشته‌های صنایع سنگین با سرعت زیاد رشد کردند، چنان که در سال ۱۹۰۰ تولید فولاد جهان ۵۶ برابر، تولید نفت ۲۵ برابر، و تولید زغال سنگ ۳ برابر سال ۱۸۷۰

شد. در آن هنگام حرکتی سریع به سوی تولید کلان آغاز شد و به خصوص پس از بحران اقتصادی ۱۸۷۳، توسعه یافت.

همراه بارشد نیروهای تولید و رشد تولید، تضادهای سرمایه‌داری نیز به نحو روزافزونی شدت یافتند: بحران‌های اقتصادی تولید اضافی در فواصل کوتاه‌تر و با زیان‌های بیشتر و همراه با افزایش بیکاری رخ می‌دادند. بین دول سرمایه‌دار جنگ‌های بسیاری در گرفت و عواقب مصیبت‌بار این جنگ‌ها نصیب توده‌های مردم شد. ولی بر رغم فلاکت مردم ثروت سرمایه‌داران به‌میزانی بی‌سابقه رشد کرد. تمام این‌ها مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی را افزایش داد و به‌اوج خود رسانید.

مدافعین این وضع با عجله اعلام کردند که استقرار انحصارها موجب ایجاد عصری جدید در تحول سرمایه‌داری شده است و از این پس سرمایه‌داری «سازمان یافته»، «آزاد از بحران» و «مسالمت‌آمیز» است و دیگر با منافع مردم تضاد ندارد. مثلاً کائوتسکی و هیلفردینگ می‌گفتند که ازین پس از بین بردن هرج و مرج تولیدی و جنگ‌ها از راه توافق بین سرمایه‌داران ممالک سرمایه‌داری میسر می‌شود. اما با تحقیق علمی معلوم شد که تمامی ویژگی‌های سرمایه‌داری (یعنی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، مناسبات استثماری بین مزدبگیران و سرمایه‌داران، نحوه‌ی توزیع ثروت که طی آن ثروت برخی افزایش یافته و وضع دیگران رو به خرابی می‌نهد، مناسبات تضادآمیز طبقات پائین و بالا) همگی باقی می‌مانند.

در نتیجه، تمام قوانین اقتصاد سرمایه‌داری مانند قانون ارزش اضافی، قانون کلی تراکم، قانون رقابت و هرج و مرج تولیدی در مرحله‌ی امپریالیسم نیز عمل می‌کنند. اما عملکرد این قوانین ویژگی‌های خاصی دارد.

معلوم شد که مرحله‌ی انحصاری سرمایه‌داری با خصیلت‌های اساسی اقتصادی زیر مشخص می‌شود: «۱- تمرکز تولید و سرمایه تاحدی توسعه یافته که به ایجاد انحصارها منجر شده است. انحصارها در حیات اقتصادی نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کنند؛ ۲- سرمایه‌ی بانکی با سرمایه‌ی صنعتی آمیخته شده است و الیگارش‌ی مالی بر اساس این سرمایه‌ی مالی به وجود آمده است؛ ۳- صدور سرمایه، که با صدور کالاها فرق می‌کند، اهمیت استثنایی پیدا کرده است؛ ۴- مجامع سرمایه‌داری انحصاری بین‌المللی که جهان را بین خود تقسیم می‌کنند، تشکیل شد؛ ۵- تقسیم جهان بین بزرگترین قدرت‌ها تکمیل می‌شود».

فصل هفتم

ویژگی‌های اساسی اقتصاد امپریالیستی

۱- تمرکز تولید و انحصارها

تمرکز تولید

پیش از ظهور امپریالیسم رقابت آزاد غلبه داشت. در دوران رواج رقابت آزاد يك نوع کالا به وسیله‌ی سرمایه‌داران مختلف تولید می‌شد و هر سرمایه‌دار می‌کوشید محصول خود را با حداکثر سود بفروشد. رقابت آزاد موجبات نابودی سرمایه‌داران بزرگ را فراهم کرد و اینان تولید را گسترش دادند. «رقابت کامل‌ترین مبین جنگ همه بر علیه همه است - جنگی که بر جامعه‌ی نوین حکمروایی دارد.» رقابت آزاد با نابود کردن بعضی و ثروتمند کردن برخی دیگر، موجب تمرکز تولید در مؤسسات بزرگی شد که صدها و هزارها کارگردارند. تمرکز تولید

در مرحله‌ی خاصی از توسعه‌ی خود موجد انحصار می‌شود. تمرکز تولید در امپریالیسم بعد اعلای توسعه‌ی خود می‌رسد.

مثلا در آلمان تعداد کارگران مؤسساتی که بیش از ۵۰ کارگر دارند در سال ۱۸۸۲ برابر با ۲۲٪ و در سال ۱۸۹۵-۳۰٪ و در ۱۹۰۷-۳۷٪ و در ۱۹۲۵-۴۷/۲٪ و در ۱۹۳۹-۴۹/۹٪ کلیه‌ی شاغلان را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۵۵ در آلمان غربی ۱/۸۷٪ تمام اشخاص مشغول به کار در مؤسساتی کار می‌کردند که بیش از ۵۰ کارگر داشتند. در سال ۱۹۰۴ در ایالات متحده بزرگترین مؤسسات با محصول سالانه یک میلیون دلار یا بیشتر، ۹٪ مجموع مؤسسات را تشکیل می‌دادند. این مؤسسات آن زمان ۶/۲۵٪ از مجموع کارگران را در اختیار خود داشتند و ۳۸٪ محصول صنعتی ناخالص ایالات متحده را تولید می‌کردند. در سال ۱۹۳۹ بزرگترین مؤسسات امریکایی ۵۵٪ از کارگران را در اختیار داشتند و ۵/۶۷٪ از مجموع تولید ناویژه‌ی صنعتی را تولید می‌کردند. در سال ۱۹۵۵-۵۰۰ شرکت بزرگ صنعتی ایالات متحده در حدود نیمی از محصولات صنعتی را تولید و ۶۸٪ از مجموع منافع را تصاحب کردند. از این میان ۵۰ شرکت بسیار بزرگ که ۵٪ مجموع مؤسسات را تشکیل می‌دادند، حدود یک چهارم محصول صنایع استخراجی امریکا را تولید کردند.

در حال حاضر ۱۰۰ شرکت بسیار بزرگ امریکایی و ۱۰۰ شرکت بسیار بزرگ در سایر کشورهای امپریالیست بزرگ‌دوم تولید دنیای

سرمایه‌داری تسلط و کنترل دارند.

سرمایه علاوه بر تراکم شدن، متمرکز هم می‌شود. اصطلاح
تتمرکز هنگامی به کار می‌رود که از راه اجتماع چندین سرمایه‌ی مجزا، بر
سرمایه‌ی اصلی افزوده شود، و سرمایه‌ی بزرگ فراهم آید. این کار ممکنست
از راه توافق، مثلاً باتشکیل شرکت‌های سهامی، یا از راه رقابت شدید و
مبارزه صورت گیرد. در حالت اخیر سرمایه‌ی بزرگ سرمایه‌ی کوچک
را از بین می‌برد و بر مؤسسات کوچک مسلط می‌شود.

رقابت، هر سرمایه‌دار را وادار به ارزان کردن کالا می‌کند و این
کار فقط از عهده‌ی سرمایه‌دار بزرگ ساخته است. مؤسسات کوچک
که تاب تحمل رقابت را ندارند یا کار خود را تعطیل می‌کنند و یا
به چنگ سرمایه‌دار بزرگ می‌افتند. این روند همواره ادامه دارد.
تراکم و تمرکز تولید و سرمایه باعث اجتماع تعداد زیادی از
کارگران در مؤسسات عظیم و اجتماعی شدن کار به مقیاس وسیع شده
و مبارزه‌ی طبقاتی را تشدید می‌کند.

شکل‌های انحصار

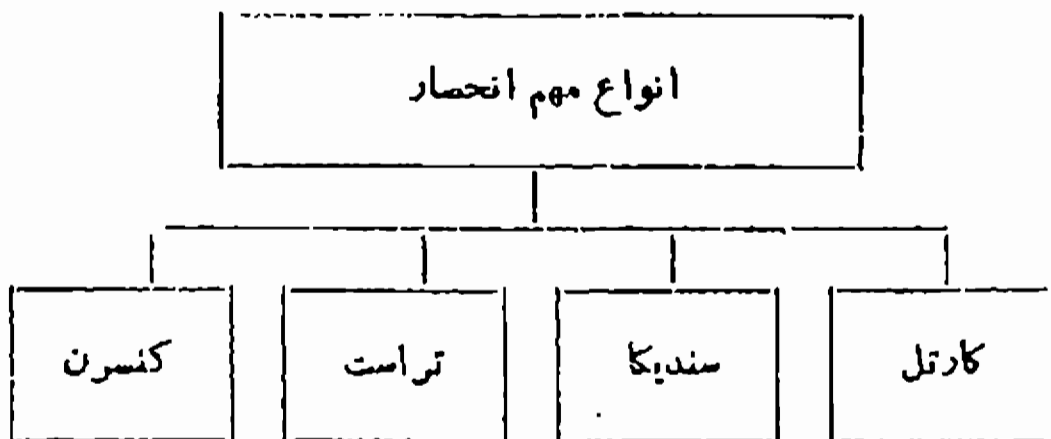
تمرکز تولید، مستقیماً، موجب پیدایش انحصار می‌شود. برای
مؤسسات بزرگ که سرمایه‌ی عظیم دارند، مشکل است که همدیگر را
با مبارزه‌ی رقابت آمیز شکست دهند. در این حالت برای سرمایه‌داری
ضروری و در عین حال میسر است که بین خود برای تقسیم بازار، منابع

مواد خام، تثبیت قیمت‌ها و غیره توافق کنند.

انحصار عبارتست از اتحاد یا توافق سرمایه‌داران برای تسلط و تمیزی بر تولید یا فروش قسمت اعظم برخی کالاها. انحصار غالباً برای هر دو کار یعنی تولید و فروش ایجاد می‌شود. شکل ظاهری این اتحاد با توافقی‌ها هر چه باشد، در هدف اصلی همه‌ی آنها که کسب حداکثر سود است، تفاوتی ایجاد نمی‌شود.

اتحادیه‌های انحصاری در ابتدا در رشته‌های صنایع سنگین که تولیدشان سریعتر متمرکز می‌شود، بوجود می‌آید. این انحصارها، پس از آن که بر صنایع سنگین مسلط شدند، کنترل و سلطه‌ی خود را بر سایر رشته‌های صنعتی گسترش می‌دهند.

اتحادیه‌ی انحصاری انواع مختلف دارد. انحصار در آغاز عبارتست از توافقی کوتاه مدت بین سرمایه‌داران برای نظارت و کنترل بر قیمت فروش. این توافقی‌های کوتاه مدت زمینه را برای توافقی‌های بلندمدت آماده می‌سازند.



کارتل عبارتست از اتحاد سرمایه‌داران برای توافق بر سر تقسیم

بازار، تثبیت قیمت‌ها و میزان تولید کالاها. مؤسسات عضو کارتل، کالارا مستقل ازهم تولید می‌کنند و به فروش می‌رسانند. این نوع انحصار خاصه در آلمان پیش از جنگ متداول بود و اکنون نیز در جمهوری فدرال آلمان رواج دارد.

سندیکا مرحله‌ی بالاتر اتحاد انحصاری است. مؤسسات عضو سندیکا، کالارا مستقل ازهم تولید می‌کنند، ولی فاقد استقلال بازرگانی هستند. اعضای سندیکا محصول را راساً نمی‌فروشند و مواد خام را شخصاً نمی‌خرند، بلکه يك سازمان مشترك بازرگانی برای انجام این امور تأسیس می‌کنند. این نوع انحصار در روسیه‌ی پیش از انقلاب متداول بود.

تراست نوعی انحصار است که بر تمام مؤسسات عضو خود مالکیت مشترك دارد. صاحبان سابق مؤسسات در این نوع انحصار به سهامدارانی که بر حسب تعداد سهم می‌گیرند، مبدل می‌شوند.

کنسرن اتحادی است از تراست‌های بزرگ یا مؤسسات رخشه‌های متنوع صنعت، بانک‌ها، مؤسسات بازرگانی، حمل و نقل و شرکت‌های بیمه، که از حیث مالی به يك گروه خاص سرمایه‌داران بزرگ وابسته هستند. تراست و کنسرن در ایالات متحده، انگلیس، فرانسه، ژاپن، و سایر کشورها به تعداد زیاد وجود دارد.

اتحادیه‌های انحصاری کشورهای پیشرفته

در امپریالیسم اتحادیه‌های انحصاری بر اقتصاد ممالک بزرگت حکومت دارند، و قلمرو حکومت‌شان تقریباً تمام رشته‌های صنعت، حمل و نقل، بازرگانی، بیمه و بانکداری را در بر می‌گیرد. این امر با توجه به مورد کشورهای زیر روشن می‌شود.

ایالات متحده: صنعت آهن و فولاد این کشور در تسلط ۱۷ انحصار قرار دارد. این انحصارها در سال ۱۹۵۹-۹۴٪ ظرفیت تولید فولاد کشور را در سلطه و نظارت خود داشتند. دو انحصار از ۱۷ انحصار فوق به نام «شرکت فولاد ایالات متحده» و «شرکت فولاد بیت‌الحم» نیمی از ظرفیت تولید کشور را در تسلط داشتند. شرکت فولاد ایالات متحده ۱۴۰ کارخانه‌ی فولادسازی و ۱۸۰ کوره‌ی ذوب آهن دارد و بر ۷۰٪ از منابع سنگ آهن کشور سلطه دارد و دارای جاده‌ها و راه‌های آهن مخصوص حمل و نقل است. بزرگترین شرکت انحصاری صنعت نفت امریکا به نام «اساندارد اویل» از بیست شرکت تشکیل شده و بر صنعت نفت ایالات متحده و چند کشور دیگر نفوذ و تسلط دارد. در صنعت اتومبیل‌سازی سه انحصار به نام «جنرال موتورز» و «فورد» و «کرایسلر» وجود دارند. این سه انحصار در ۱۹۵۸-۹۳٪ اتومبیل‌های کشور را تولید کردند و از حیث تولید مهمات و اسلحه نیز دارای اهمیت هستند و در جنگ جهانی دوم کلبه‌ی وسایل حمل و نقل موتوری، ۷۵٪ موتورهای

هواپیما، ۴٪ تانک‌ها و ۳۰٪ توپ‌ها و مسلسل‌ها و تفنگ‌های خودکار را تولید کردند.

قسمت اعظم تولید صنایع الکتریکی به دو انحصار بزرگ به نام «جنرال الکتریک» و «وستینگهاوس» تعلق دارد. یک تراست موسوم به «دوپون دونمور» بر صنایع شیمیایی حکومت می‌کند. این تراست مواد منفجره، مواد سمی و انواع پلاستیک، مواد شیمیایی و سلاح‌های اتمی می‌سازد.

در انگلستان نیز، چون ایالات متحده، انحصارهای بزرگ بر اقتصاد کشور حکومت دارند. مثلاً «اتحادیه آهن و فولاد» انگلستان از کلیه شرکت‌های بزرگ سازنده آهن و فولاد کشور تشکیل می‌شود. بزرگ‌ترین کنسرن انحصاری تسلیحات به نام «ویکرز آرمسترانگ» به تولید تسلیحات و مهمات، صنایع سنگین و امور ساختمانی نظامی، کشتی‌سازی، هواپیما و صنایع سنگین برقی اشتغال دارد.

این کنسرن در طول جنگ دوم ۲۸۰۰۰ هواپیما و ۱۶۴۰۰۰ مسلسل سنگین به دولت انگلیس فروخت و یکی از بزرگ‌ترین نیروهای صحنه‌ی سیاست انگلیس به‌شمار می‌آید. بزرگ‌ترین انحصار صنایع شیمیایی از آن «ایمپیرال کیمیکال اینداستریز» است، که بر تولید ۹۵٪ مواد اساسی شیمیایی، ۹۵٪ ازت، ۴۰٪ مواد رنگی کشور سلطه دارد، و تولیدکننده‌ی بزرگ مواد شیمیایی برای مصارف نظامی است. مؤسسه‌ی مزبور با سایر رشته‌های مهم صنایع انگلیس بخصوص مؤسسات تسلیحاتی ارتباط

نزدیک دارد.

در فرانسه يك کارتل موسوم به «آلومینیوم فرانسه» بر تمامی تولید آلومینیوم تسلط دارد. يك انحصار به نام «شرکت فرانسوی مواد رنگی» بر تقریباً ۸۰٪ تولید مواد رنگی تسلط دارد. در حدود ۹۶٪ تولید اتومبیل در مؤسسات متعلق به چهار انحصار متمرکز است.

در آلمان غربی یکی از انحصارهای بزرگ «تراست پولاد آلمان» است که در آغاز جنگ دوم جهانی ۳۷۰ شرکت و ۲۲۰ شعبه را در آلمان و سایر ممالک کنترل می کرد. این تراست پس از جنگ با کمک سرمایه های امریکایی مجدداً شروع به کار کرد و اکنون یکی از اعضای مهم «جامعه ای اروپایی زغال و پولاد اروپا» است. سایر انحصارات بزرگ مانند «کروپ» و «تایسن» و غیره نیز پس از جنگ تجدید فعالیت کرده و اکنون به تولید اسلحه و پولاد اشتغال دارند. در صنایع شیمیایی انحصار مسلط «ای - گک - فاربن ایندوستری» است که در پایان جنگ ۳۸۰ کارخانه ای آلمانی و ۵۰۰ کارخانه ای سایر کشورها را کنترل می کرد. «ای - گک - فاربن ایندوستری» اکنون کاملاً به وضع اقتصادی سابق خود برگشته است.

انحصار های بزرگ در اقتصاد ایتالیا، ژاپن، بلژیک و سایر ممالک نیز نقش مسلط دارند.

انحصارها و رقابت

ایدئولوژی‌های بورژوازی مدعیند که انحصار رقابت را از میان می‌برد، اما واقعیت غیر از اینست.

اولاً، اگر چه انحصارها بر اقتصاد سرمایه‌داری مسلطند، اما در هیچ صنعتی به انحصار صددرصد بر نمی‌خوریم. پس در واقع نوعی مبارزه‌ی رقابتی بین انحصارها و سرمایه‌داران خارج از انحصار وجود دارد (این سرمایه‌داران، خارجی نامیده می‌شوند). در این مبارزه‌ی رقابت آمیز، انحصارها از تمام وسایل موجود برای مجبور کردن خارجی‌ها در پیوستن به انحصار استفاده می‌کنند. راه دیگر مبارزه، نابودی کامل این نوع سرمایه‌داران است.

دیگر این که بین اعضای انحصار نیز رقابت وجود دارد. اعضای کارتل‌ها و سندیکاها برای تصرف بهترین بازار و سهم بیشتر از تولید یا هم مبارزه می‌کنند. در تراست‌ها و کنسرن‌ها سرمایه‌داران بر سر احراز مقام‌های رهبری، کنترل سود، و توزیع سود می‌جنگند. مبارزه در داخل انحصارها غالباً پنهان است و به ندرت آشکار می‌شود و منجر به از هم پاشیدن انحصار می‌شود. در این هنگام ممکنست انحصار جدیدی به جای انحصار سابق ایجاد شود.

سوم آن که بین انحصارهای مختلف در یک رشته‌ی صنعت، وقتی بیش از یک انحصار وجود داشته باشد، رقابت برقرار می‌شود.

چهارم، در دوره‌ی سلطه‌ی امپریالیسم، رقابت، خاصه بین انحصارهای رشته‌های مختلف صنعت، مثلاً بین انحصارهای زغال‌سنگ و انحصارهای آهن و فولاد و غیره، ازدیاد پیدا می‌کند.

ادعاهای ایدئولوژیک‌های بورژوازی دایر بر این که انحصار یعنی تکامل و توسعه‌ی سنجیده و طبق برنامه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری، کاملاً نادرست است. گرچه انحصار از رقابت آزاد به وجود آمده، اما رقابت را از بین نمی‌برد؛ بلکه رقابت نیز در کنار آن به زندگی ادامه می‌دهد. در حکومت انحصارها، رقابت خصمانه و جریصانه و وحشیانه می‌شود. انحصارها برای نابود کردن رقیب به تدابیر مالی، رشوه، کلاهبرداری و تخلف آشکار از قانون توسل می‌جویند.

امپریالیسم نمی‌تواند رقابت را از میان بردارد. امپریالیسم دقیقاً عبارتست از «ترکیب دو «اصل» متضاد، یعنی رقابت و انحصار و این دو اصل برای امپریالیسم ضروری هستند و همین ترکیب متضاد است که سرانجام ضربت ویرانگر نهایی را بر پیکر اقتصاد سرمایه‌داری وارد می‌آورد».

۲- سرمایه‌ی مالی و الیگارش‌ی مالی

تمرکز سرمایه و انحصارها در بانک‌ها

تمرکز تولید و تشکیل انحصارها در صنعت، ناچار به تمرکز

سرمایه در بانک‌ها و ایجاد انحصارهای بانکی منتهی می‌شود. رقابت سرسختانه‌ی بانک‌ها منجر به استیلای بانک‌های بزرگ بر بانک‌های کوچک می‌شود. بانک‌های بزرگ توافق می‌کنند و به این ترتیب انحصارهای بانکی بوجود می‌آیند. انحصارها، بانک‌های کوچک، بانک‌های پس‌انداز و منابع استقراضی را تحت سلطه‌ی خود قرار می‌دهند. هر یک از این انحصارهای بانکی ده‌ها حتی صدها بانک کوچک را کنترل می‌کنند. کنسرن‌های بانکی بزرگتر شده و سرمایه‌شان چندین برابر می‌شود. مثلاً در ایالات متحده در سال ۱۹۰۰، ۱۰۳۸۳ بانک با دارایی ۱۰۷۸۵ میلیون دلار وجود داشت. اما در سال ۱۹۴۰ تعداد آنها به ۱۵۰۱۷ و دارایی‌شان به ۸۰۲۱۳ میلیون دلار رسید، یعنی در عرض چهل سال تعداد بانک‌ها ۵۰٪ بالا رفت ولی دارایی‌ها هشت برابر شد. در سال ۱۹۰۰-۲۰ بانک از بزرگترین بانک‌های ایالات متحده ۱۵٪ از مجموع سپرده‌های کلیه‌ی بانک‌ها را در اختیار داشتند و در سال ۱۹۵۶ این رقم به ۳۱٪ رسید. در بریتانیا جمع دارایی پنج بانک بزرگ در سال ۱۹۰۰، ۲۸۰٪ مجموع دارایی‌های کلیه‌ی بانک‌های سپرده بود. در سال ۱۹۵۲ این نسبت به ۷۰٪ رسید.

تمرکز بانکداری و تشکیل انحصارهای بانکی موجب تغییر روابط بانک‌ها و صنایع شد.

نقش جدید بانک‌ها

بانک‌ها در اصل، واسطه‌ی ساده‌ی پرداخت‌ها بودند. در ضمن

توسعه‌ی سرمایه‌داری عملیات اعتباری بانک‌ها گسترش می‌یابد و بانک‌ها سرمایه را از سرمایه‌دارانی که عجلتاً به آن نیاز ندارند، گرفته و به کسانی که به آن نیاز دارند قرض می‌دهند. تراکم و تمرکز بانکداری باعث ایجاد قدرت اقتصادی عظیم بانک‌ها در تمامی اقتصاد می‌شود. بانک‌های بزرگ هنگام رسیدگی به حساب‌های جاری سرمایه‌داران، از کارهای مشتریان خود باخبر می‌شوند و بر آنها اعمال کنترل می‌کنند و به وسیله‌ی آسان‌گیری یا سخت‌گیری در اعطای اعتبار، سرمایه‌داران صنعتی را در وضع تبعی قرار داده و فعالیت‌های آنها را هدایت می‌کنند.

بنابراین بانک‌ها از واسطگی صرف در کار پرداخت‌ها در آمده و به مراکز قدرتمند مالی مبدل می‌شوند. تبدیل بانک‌ها به انحصارهای نیرومند، تمرکز تولید را خیلی سریع می‌کند زیرا بانک‌ها در ابتدا و قبل از همه، به مؤسسات بزرگ عضو انحصارها اعتبار می‌دهند. رونق انحصارها مورد علاقه‌ی بانک‌ها می‌شود و بانک‌ها شروع به خرید سهام انحصارها می‌کنند. آنان به اندازه‌ی سهم می‌خرند که بتوانند در داخل انحصار نقش تعیین‌کننده داشته باشند.

سرمایه‌ی مالی

درباره‌ی ماهیت سرمایه‌ی مالی می‌نویسند: «تمرکز تولید؛ انحصار - های ناشی از تمرکز تولید؛ ائتلاف بانک‌ها با صنعت - اینست تاریخ

ظهور سرمایه‌ی مالی و اینست محتوای این مفهوم».

بانک‌ها سهام انحصارهای صنعتی، بازرگانی، حمل و نقل، بیمه و سایر انحصارها را خریداری کرده و به این نحو شریک آنها می‌شوند. انحصارهای صنعتی نیز به نوبه‌ی خود در بانک‌های مربوطه دارای سهم می‌شوند. نتیجه‌ی این وضع عبارت است از ائتلاف یا پیوندبانکداری انحصاری با سرمایه‌ی صنعتی. به این ترتیب نوع جدیدی از سرمایه یعنی سرمایه‌ی مالی به وجود می‌آید.

ائتلاف سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی به شکل‌های گوناگون صورت می‌گیرد. مهمترین شکل آن اتحاد شخصی است، به این معنی که مدیران انحصارهای بانکی، صنعتی، بازرگانی، و سایر انحصارها یکی می‌شوند. رؤسای بانک‌ها و مدیران انحصارهای صنعتی به مدیران انحصارهای صنعتی بدل شده و نمایندگان انحصارهای صنعتی نیز مشاغل مربوط به اداره‌ی بانک‌ها را در دست می‌گیرند.

مثلا در ایالات متحده گروهی کوچک، مرکب از ۴۰۰ صاحب صنعت و بانکدار، در حدود ۱۲۰۰ پست مدیریت در ۲۵۰ شرکت بزرگ را در دست دارند. نمونه‌ی بارز این افراد لارنس را کفلر است، که ریاست پیش از ده شرکت مختلف را برعهده دارد.

در انگلستان ۱۶۰ تن از ۲۰۰ مدیر ۸ بانک بزرگ، عضو هیئت مدیره‌ی ۳۳ انحصار صنعتی، ۳۱ شرکت بیمه و مؤسسه‌ی ساختمانی، ۹۸ شرکت صنعتی، ۱۷ بانک و سایر شرکت‌های مالی، ۸۷ شرکت صنعتی

و بانک خارج از کشور به خصوص در کشورهای مشترک المنافع، هستند مدیران بسیاری از انحصارهای صنعتی و حمل و نقل انگلیس نیز به سهم خود در هیئت‌مدیره‌های بزرگترین بانک‌ها عضویت دارند. مثلاً مدیران «بریتیش پترولیوم» (شرکت بی‌پی) در هیئت‌مدیره‌ی ۳ بانک بزرگ (میدلندزبانک، للویدبانک، و نشنال پروو نشال بانک) عضو هستند.

مدیران بزرگترین بانک فرانسه یعنی «بانک دوپاریس ا پی با» ۱۹۰ پست را در هیئت‌مدیره‌ی شرکت‌هایی که دارای شبکه‌ی وسیع هستند، اشغال و در دست دارند.

در آلمان طی جنگ دوم جهانی ۵۴ نماینده‌ی بانک بسیار بزرگ «دویچ بانک» در تعدادی از شرکت‌های مختلف دارای ۷۷ شغل مدیریت بودند، و در ۱۹۵۸-۴۸ نماینده‌ی همین بانک دارای ۶۶۲ پست مهم در ۱۲۶ شرکت بزرگ آلمان غربی بودند. «هرمان آبس» رئیس هیئت‌مدیره‌ی این بانک دارای ۴۰ شغل در کمیته‌های مشاوره و هیئت‌مدیره‌ی بانک‌ها و مؤسسات تجارتی و صنعتی است. (وی در حکومت هیتلر ۴۲ شغل داشت).

سلطه‌ی الیگارشی مالی نمایشگر قدرت سرمایه‌ی مالی است.

الیگارشی مالی

رشد انحصارها و سرمایه‌ی مالی موجب می‌شود که بزرگترین بانکدارها و صاحبان صنایع، گروه کوچکی تشکیل دهند که در اقتصاد

و سیاست مقام مسلط دارد. بدین گونه الیگارشی مالی، یعنی قدرت و تسلط چند متخصص امور مالی متجلی می شود. رشته های مهم اقتصاد و تمام مقامات مهم دستگاه های سیاسی معالک سرمایه داری در دست الیگارشی مالی است.

مثلاً در ایالات متحده ۸ گروه مالی موسوم به مورگان، راکفلر، دوپونت، ملون، بانک امریکا، بانک شیکاگو، بانک کلوندا، و فرست-نشال سیتی بانک نقش قاطعی در اقتصاد کشور ایفا می کنند. در سال ۱۹۵۵ مجموع سرمایه ی تحت کنترل این گروه های مالی ۲۱۸۵۰۰ میلیون دلار بود. در ۱۹۵۵ حوزه ی نفوذ گروه مورگان، بانک ها و شرکت های با سرمایه ی کلی ۶۲۵۰۰ میلیون دلار را دربر می گرفت. در میان این مؤسسات پنج بانک بسیار بزرگ، ۱۴ شرکت راه آهن، چندین انحصار مربوط به ارتباطات دور، شرکت پولاد ایالات متحده، جنرال الکتریک و غیره وجود داشتند. در همان سال حوزه ی نفوذ گروه راکفلر، بانک ها و شرکت های با سرمایه ی کل ۶۱۴۰۰ میلیون دلار به انضمام انحصار بزرگ استاندارد اویل و انحصارهای راه آهن پولاد و سایر انحصارها را در بر می گرفت. در امریکاهای لیبونرها و میلیاردرهایی که فقط ۱٪ جمعیت را تشکیل می دهند، ۶۰٪ مجموع ثروت کشور را در اختیار دارند.

در انگلستان هشت گروه مالی در اقتصاد کشور نقش تعیین کننده دارند. این گروه ها صنایع عمده را کنترل می کنند و تسلط اقتصادی آن صنایع را بر معالکی که سابقاً قسمتی از امپراتوری بریتانیا بودند، حفظ

می کنند.

حکومت الیگارشلی مالی وجه مشخصه‌ی اقتصاد سایر ممالک سرمایه‌داری است .

الیگارشلی مالی تسلط خود را در زمینه‌ی اقتصادی به کمک سیستم هولدینگ‌ها اعمال می‌کند : طرز کار این سیستم‌ها چنین است : یک متخصص (یا گروهی از متخصصین مالی) به کمک سهام قدرت‌مند خود و یا سایر شیوه‌ها ، کنترل شرکت سهامی را در دست می‌گیرند. این شرکت نقش «شرکت پدر» را دارد، از سایر شرکت‌ها سهم می‌خرد و وقتی در آن‌ها نقش و نفوذ کنترلی به دست آورد، بر آن‌ها که شرکت‌های فرزند نام دارند، اعمال کنترل کرده و این‌ها نیز بنوبه‌ی خود «شرکت‌های نوه» را کنترل می‌کنند. یک متخصص مالی به کمک این هولدینگ‌ها و یا سرمایه‌ی مثلاً یک میلیون دلار می‌تواند سرمایه‌ی به مراتب بزرگتر را تحت کنترل خود بگیرد. با کمک این شبکه حدود کنترل و تسلط دائماً افزایش می‌یابد. شبکه‌ی فوق را می‌توان به منزله‌ی یک هرم چند طبقه دانست که شاهان بزرگ دنیای مالی بر رأس آن قرار دارند.

الیگارشلی مالی بر زندگی سیاسی ممالک سرمایه‌داری نیز حکومت می‌کند. یعنی انحصارها با دستگاه‌های دولتی متحد می‌شوند و به این ترتیب سرمایه‌داری انحصاری دولتی به وجود آمده، توسعه و تکامل می‌یابد.

۳ - صدور سرمایه - تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان

صدور سرمایه

پیش از ظهور امپریالیسم، شکل عمده‌ی رابطه‌ی اقتصادی بین کشورها تجارت خارجی یعنی صدور کالاها بود. در عصر امپریالیسم بازرگانی جهانی گسترش می‌یابد، اما صدور سرمایه اهمیت خاصی پیدا می‌کند. صدور سرمایه، شالوده‌ی استثماربخش اعظم دنیای سرمایه‌داری به وسیله‌ی چند کشور بزرگ امپریالیست را تشکیل می‌دهد.

نکته اینست که در حکومت انحصارها، سرمایه‌ی «اضافی» در ممالک پیشرفته‌گرد می‌آید. البته اگر انحصارها سرمایه‌ی خود را صرف رشد سطح زندگی مردم و کمک به مدرن کردن کشاورزی می‌کردند، این سرمایه‌ی اضافی وجود نمی‌داشت. ولی در آن صورت سرمایه‌داری هم دیگر سرمایه‌داری نبود. هدف سرمایه‌دار به کار بردن سرمایه در جایی است که حداکثر سود را ایجاد کند.

سرمایه به دو صورت به خارج صادر می‌شود: سرمایه‌ی استقراری و سرمایه‌ی تولیدی. صدور سرمایه‌ی استقراری وقتی صورت می‌گیرد که به دولت یا سرمایه‌داران کشور دیگر وام داده شود. کشور وام‌گیرنده باید بهره بپردازد؛ پس بخشی از ارزش اضافی تولید شده به وسیله‌ی کارگران کشور وام‌گیرنده به شکل بهره، نصیب کشور صادر

کننده‌ی سرمایه می‌شود.

صدور سرمایه‌ی تولیدی وقتی است که سرمایه‌داران يك کشور مؤسسات بزرگ صنعتی، راه‌های آهن و غیره در سایر کشورها می‌سازند. مثلاً برای حفر چاه نفت در يك کشور امریکای لاتین يك شرکت سهامی در امریکا تشکیل می‌شود. سرمایه‌داران امریکایی تمام سهام منتشره را می‌خرند. سرمایه‌ی فراهم آمده از فروش سهام برای ساختن تأسیسات در کشور مورد نظر به کار می‌رود. اما سود حاصل از چاه‌های نفت عاید سهامداران یعنی سرمایه‌داران امریکایی می‌شود.

قسمت اعظم سرمایه‌ها به ممالک عقب مانده (از حیث اقتصادی) صادر می‌شود. در این ممالک مقدار سرمایه کم است. زمین ارزان، مواد خام فراوان و سطح مزد پائین است. کلیه‌ی این عوامل سرمایه‌گذاری را سودآور می‌کند. در حال حاضر صدور سرمایه به ممالک افریقا و امریکای لاتین و خاورمیانه شدت گرفته است. سرمایه به ممالک پیشرفته‌ی صنعتی نیز صادر می‌شود. صدور سرمایه، هم برای کشور صادرکننده و هم برای کشور دریافت‌کننده، نتایج جدی و مهمی دارد.

در ممالک واردکننده‌ی سرمایه، توسعه‌ی شتابان سرمایه‌داری با تمام تضادهای ذاتی آن رخ می‌دهد. فقر و نابودی توده‌ها، غصب غارتگرانه‌ی زمین و سایر انواع ثروت ملی به وقوع می‌پیوندد. سرمایه‌ی خارجی شکل اقتصاد ممالک توسعه نیافته را تغییر می‌دهد و در نتیجه

فقط صنایع معدنی و کشاورزی به منظور صادرات رشد می کنند. در کشورهای صادرکننده سرمایه نتایج این کار به دو صورت تظاهر می شود: از یکسو این کشورها به ثروت خود می افزایند، یعنی رزش اضافی را، یا به صورت سود مؤسسات خود در سایر کشورها و یا به صورت بهره‌ی وام دریافت می‌دارند. از سوی دیگر صادرات سرمایه، امکان سرمایه‌گذاری در خود کشور را محدود می‌کند.

صادرات سرمایه منجر به ایجاد روابط اقتصادی وسیع بین کشورها می‌شود، اما مقصود از این روابط وسیع استثمار اقتصادی ممالک عقب‌مانده به دست ممالک پیشرفته است.

ایدئولوژی‌های بورژوا سعی دارند صدور سرمایه در عصر امپریالیسم را نوعی کمک و بخشش به ممالک عقب‌مانده جلوه دهند. یکی از نظریه‌های به ظاهر ضد استعماری که بر این اساس طرح شده مدعی است که گویا امپریالیسم توسعه‌ی صنعتی ممالک مستعمره را تسریع کرده و از وابستگی این کشورها به ممالک متروپل (بزرگ) کاسته است. مقصود از این نظریه پنهان کردن ماهیت امپریالیستی صدور سرمایه است. در واقع مقصود از صدور سرمایه استعمارزدایی نیست، بلکه وسیله‌ی است تا با آن بتوان ممالک دیگر را در بند کرد و به زنجیر کشید.

پس از جنگ جهانی دوم برخی ویژگی‌های جدید در صدور

سرمایه ظاهر شده است. این واقعیت که برخی از ممالک اروپا و آسیا خود را از فیدسرمایه‌داری خلاص کرده‌اند، موجب کاهش شدید منطقه‌ی سرمایه‌گذاری گردید.

صدور ناهماهنگ و ناموزون سرمایه بیشتر از سابق گردید. صدور سرمایه از انگلستان و فرانسه به میزان قابل توجهی تنزل یافت. از سوی دیگر صادرات سرمایه از جانب ایالات متحده بالا رفت. در سال ۱۹۴۹ سرمایه‌گذاری‌های خارجی امریکا، از مجموع سرمایه‌گذاری‌های تمام کشورهای سرمایه‌داری دیگر بیشتر بود. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۵ مجموع سرمایه‌گذاری خارجی ایالات متحده تقریباً چهار برابر شد.

ایالات متحده، صدور روزافزون سرمایه را به صورت وام و اعتبار دولتی به ممالک توسعه نیافته‌ی امریکای لاتین، آسیا و افریقا و همچنین ممالک بسیار پیشرفته و صنعتی اروپای غربی یعنی انگلستان، فرانسه، آلمان و غیره ادامه می‌دهد. ایالات متحده مرکز مالی سراسر جهان سرمایه‌داری است.

وام‌های دولتی علاوه بر جنبه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سیاسی و نظامی نیز دارند.

الیگارش‌ی مالی ممالک بسیار پیشرفته‌ی سرمایه‌داری با صدور سرمایه می‌خواهند سرپای حیات اقتصادی کشورهای واردکننده‌ی سرمایه را تحت کنترل خود در آورند.

بسیاری از کشورها به صدور سرمایه اقدام می کنند . هر کشور
امپریالیست می کوشد سرمایه را به ممالکی صادر کند که سرمایه گذاری
در آنها سودآورتر است و این وضع منجر به ستیزه و رقابت، نه تنها
میان سرمایه داران ، بلکه بین ممالک امپریالیست می شود و تضادهای
سرمایه داری را افزایش می دهد.

تقسیم اقتصادی جهان بین متحدان سرمایه دار

انحصارهای ممالک سرمایه داری در آغاز سعی به تسخیر بازار تقسیم
نشده ی داخلی دارند . آنان بازار داخلی را تقسیم می کنند و سودهای
کلان به دست می آورند . انحصارها برای کسب سودهای عظیم می -
کوشند بازار داخلی را در برابر رقابت خارجی حمایت کنند . به این
منظور دولت ها حقوق گمرکی سنگین وضع می کنند و حتی ورود
برخی کالاها را ممنوع می کنند . حقوق و عوارض گمرکی بر واردات،
ارزش کالاها را خیلی بالا می برد و به این طریق تسلط انحصارها بر
بازار داخلی تأمین می شود . اما بازار داخلی محدود است و نمی تواند
پاسخ گوی انبوه کالاهای تولید شده به وسیله ی کنسرن ها باشد . پس
انحصارها به طور روزافزون سعی می کنند کالاهای خود را در بازارهای
خارجی بفروشند . این کار با توجه به آن که سایر بازارها نیز تحت
حمایت مقررات وارداتی هستند، چگونه ممکن است ؟

انحصارها برای اجتناب از عوارض و حقوق زیاد وارداتی سرمایه

صادر می کنند . در کشورهای دیگر کارخانه می سازند و بازارهای خارجی را پر از کالا می کنند. دامپینگ هم در فائق آمدن بر مشکل حقوق گمرکی وارداتی و تسلط بر بازارهای خارجی نقش مهمی دارد. دامپینگ یعنی فروش کالاهای صادراتی به قیمتی بسیار کم ، حتی گاهی کمتر از قیمت تولید در کشورهای خارجی . وقتی بر اثر پائین آمدن قیمت ها رقبای میدان خارج شدند، انحصارها قیمت ها را بالا می برند. مبارزه برای تصرف بازارهای خارجی و منابع مواد خام ، و تسخیر منطقه های سرمایه گذاری منجر به تقسیم جهان بین انحصارطلبان مختلف و تبدیل مناطقی به مناطقی نفوذ انحصارها می شود . پیشروی انحصارها و خارج شدن آنها از مرزهای جغرافیایی کشور خود نماینده ی یک مرحله ی جدید و بالاتر از تمرکز تولید و سرمایه است . و این را « فوق انحصار » می نامند.

وقتی چند سراسر یا سندیکا رفته رفته مقام تعیین کننده ی یک رشته ی صنعتی در سراسر جهان سرمایه داری را به دست آورند، شرایط ایجاد انحصارهای بین المللی فراهم می آید . انحصارهای بین المللی عبارتند از توافقی هایی که بین بزرگترین انحصارهای ممالک مختلف در مورد تقسیم بازارها و منابع مواد خام سهمیه بندی تولید ، روش های قیمت گذاری و غیره ایجاد می شود.

پیدایش نخستین انحصارهای بین المللی در سال های ۷۰ و ۸۰ قرن نوزدهم صورت گرفت . در اواخر قرن نوزدهم در حدود چهل

انحصار بین‌المللی وجود داشت و در آغاز جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹) تعدادشان بیش از ۳۰۰ بود. تعداد انحصارهای بین‌المللی اکنون در حدود ۳۵۰ است. بزرگترین انحصارهای ممالک سرمایه‌داری به انحصارهای بین‌المللی تبدیل می‌شوند.

پیش از جنگ جهانی اول، ایالات متحده‌ی امریکا انحصار صنایع الکتریکی جهان را در اختیار داشت. در آلمان «شرکت جنرال الکتریک» (A - I - G) با مؤسسات و شعبات خود در چند کشور اروپا و امریکا وجود داشت. در ایالات متحده انحصار صنایع الکتریکی در دست «شرکت جنرال الکتریک» بود، که در سراسر امریکا شعبه داشت و در اروپا نیز نفوذ داشت. این انحصارها در سال ۱۹۰۷ برای تقسیم حوزه‌های نفوذ جهانی توافق کردند. شرکت آلمانی بازار اروپا و قسمتی از بازار آسیا را به دست آورد و شرکت امریکایی بر بازارهای قاره‌ی امریکا تسلط یافت.

بازار نفت جهان پیش از جنگ جهانی اول بین «شرکت نفت آمریکن استاندارد اویل» و «شرکت رویال داچ شل» و «شرکت آنگلو داچ» تقسیم شد.

انحصارهای بین‌المللی بر تمام رشته‌های صنعت، منجمله تولید اسلحه استیلا یافتند. «ویکرز آرمسترانگ» در انگلستان، «شنايدر کروزو» در فرانسه و «کروپ» در آلمان مدت‌های مدید با هم ارتباط داشتند. این مؤسسات بازار جهان را بین خود تقسیم کرده و به هر کسی که

بهرتر و بیشتر پول می‌داد ، اسلحه می‌فروختند . ارتباط این مؤسسات در طول جنگ از بین نرفت .

پس از جنگ دوم جهانی چندین اتحادیه‌ی منطقه‌ی جدید به وجود آمد . مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از « جامعه‌ی اروپایی پولاد و زغال سنگ » - که صنایع زغال‌سنگ و آهن و پولاد کشورهای فرانسه ، آلمان غربی ، بلژیک ، هلند ، لوکزامبورگ و ایتالیا را در بر می‌گیرد ، و « بازار مشترک اروپا » یا « جامعه‌ی اقتصادی اروپا » که شش کشور بالا عضو آن هستند و « اتحادیه‌ی تجارت آزاد اروپا » که هفت کشور اتریش ، انگلستان ، دانمارک ، نروژ ، پرتغال ، سوئیس و سوئد در آن عضو هستند .

به علت ناموزون بودن رشد کشورهای سرمایه‌داری ، رابطه‌ی نیروها بین انحصارهای بین‌المللی دائماً تغییر می‌کند . ایجاد انحصارهای بین‌المللی به این معنی نیست که مبارزه برای تقسیم جهان پایان گرفته است و همچنین نمی‌توان مدعی شد که با وجود انحصارهای بین‌المللی دوران همکاری صلح‌آمیز بین ممالک امپریالیستی آغاز شده است ، برعکس این نشانه‌ی تشدید و افزایش مبارزه است .

پس چنان‌که دیدیم فرمانروایان سرمایه‌ی مالی از طریق صدور سرمایه و تشکیل انحصارهای بین‌المللی جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می‌کنند . اما مبارزه در راه تقسیم اقتصادی جهان ، موجد مبارزه بر سر تقسیم سرزمینی جهان می‌شود .

تقسیم سرزمینی جهان و مبارزه برای تقسیم مجدد آن

در دوران انتقال به امپریالیسم بر فتوحات استعمارگران افزوده شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۴ قدرت‌های بزرگ در حدود ۲۵ میلیون کیلومتر سرزمینی با $1/5$ برابر وسعت کشورهای بزرگ (متروپل) را تحت استعمار خود گرفتند. وسعت متصرفات انگلستان از همه بیشتر بود. در سال ۱۸۷۶ وسعت متصرفات استعماری انگلستان بالغ بر $22/5$ میلیون کیلومتر بود و در این متصرفات $251/9$ میلیون نفر سکونت داشتند. اما در سال ۱۹۱۴ بر وسعت متصرفات ۱۱ میلیون کیلومتر مربع و بر جمعیت آن‌ها 1416 میلیون نفر افزوده شد. در سال ۱۸۷۶ آلمان، ایالات متحده و ژاپن مستعمره نداشتند و فرانسه نیز تقریباً هیچ مستعمره‌ی نداشت. در سال ۱۹۱۴ این چهار قدرت بزرگ، مستعمراتی به چنگ آوردند که دارای وسعتی برابر با 141 میلیون کیلومتر مربع و جمعیتی معادل با 100 میلیون نفر بود.

تقسیم جهان در آغاز قرن بیستم کامل شد و دیگر سرزمین «آزاد» باقی نماند. تصرف سرزمین فقط از راه گرفتن آن‌ها از دست متصرفان دیگر ممکن بود. در این هنگام مسئله‌ی تقسیم مجدد جهان مطرح شد و در درجه‌ی اول اهمیت قرار گرفت.

نخستین جنگ بر سر تقسیم مجدد جهان در سال ۱۸۹۸ بین امریکا و اسپانیا در گرفت. در نتیجه‌ی این جنگ‌ها امپریالیست‌های امریکایی بر فیلیپین، پورتوریکو، گوام، کوبا، هاوایی و ساموآ تسلط یافتند.

به دنبال هدف تقسیم مجدد جهان بود که امپریالیست‌ها آتش جنگ اول و دوم را برافروختند .

با انتقال سرمایه‌داری به مرحله‌ی امپریالیسم ، تشکیل نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی تکمیل شد. تشکیل این نظام از طریق تبعیت کشورهای ضعیف از نظر اقتصادی از ممالک و قدرت‌های امپریالیستی میسر شد . سیستم استعماری امپریالیسم بخش اساسی شبکه‌ی اقتصادی جهان سرمایه‌داری شد .

سیستم استعماری امپریالیستی

سیستم استعماری امپریالیسم شامل مستعمرات ، نیمه مستعمرات و ممالک وابسته‌یی می‌شد که زیرستم و بهره‌کشی قدرت‌های امپریالیستی قرار داشتند . تشکیل سیستم استعماری امپریالیسم نتیجدهی تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان میان قدرت‌های امپریالیستی در فاصله‌ی دهه‌ی سوم قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم است.

ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری سعی دارند و انمود کنند که گویا امپریالیسم تمدن را در ممالک مستعمره و وابسته به ارمغان می‌آورد و سطح فرهنگی خلق‌های این ممالک را بالامی‌برد. حقیقت امر کاملاً جز اینست و این ادعا از واقعیت به دور است . آنچه عموماً ، و به‌طور مشخص در مستعمرات و ممالک وابسته دیده می‌شود، توسعه و تحول فرهنگی نیست بلکه یسوادی تقریباً کامل ، فقدان وسایل و خدمات

بهداشتی و عقب ماندگی اقتصادی است .

امپریالیست‌ها عملاً مانع توسعه و تحول مستعمرات و ممالک وابسته می‌شوند تا قدرت و سلطه‌ی خود را حفظ کنند . حقیقت اینست که امپریالیست‌ها به خاطر متمدن کردن کشورهای مستعمره دست به تصرف مستعمرات نزدند ، بلکه هدفشان کسب سودهای گزاف انحصاری بود .

در عصر امپریالیسم اهمیت کشورهای وابسته و مستعمره برای ممالک امپریالیست فوق‌العاده افزایش یافت . مثلاً در سال ۱۹۳۰ انگلستان ۴۳/۵٪ از مجموع صادرات را به مستعمرات خود فرستاد و در سال ۱۹۴۹-۵۴٪ آن‌را . امپریالیست‌ها با قرق و محدود کردن مستعمرات و ممالک وابسته به خود در مقابل رقبا ایستادگی کرده و از راه سیاست حقوق گمرکی موفق شده‌اند اجناس پست خود را به قیمت‌های گزاف بفروش برسانند و آب کنند .

کشورهای مستعمره و وابسته از حیث بازار و حوزه‌ی سرمایه‌گذاری نیز اهمیت یافته‌اند ، در این مورد امپریالیست‌ها رقابت خارجی را از بین برده نیروی کار و مواد خام ارزان به دست آورده و درازای سرمایه‌گذاری‌های خویش سودهای گزاف به دست من آورند . معمولاً سرمایه‌گذاری در صنایع استخراجی صورت می‌گیرد و کشاورزی ممالک مستعمره تخصصی می‌شوند (مثلاً کشت کائوچو ، قهوه و پنبه) . به این ترتیب توسعه‌ی اقتصادی مستعمرات به شکل یکجانبه صورت

گرفته و این کشورها به زائده‌های مولد مواد خام برای قدرت‌های امپریالیستی مبدل می‌شوند .

انحصارهای سرمایه‌داری سعی دارند بر بیشترین منابع مواد خام تسلط یابند . مثلاً در پایان سال ۱۹۶۲ ذخائر نفت ممالک سرمایه‌داری بالغ بر ۳۸۷۵۵ میلیون تن بود که ۲۶۶۸۹ میلیون تن، یا در حدود ۹۰٪ آن در خاورمیانه و تنها ۰/۶٪ آن در ممالک اروپایی قرار داشت . در خاورمیانه بر سر تصاحب و کنترل ذخائر نفت بین انحصارهای امریکایی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و ژاپنی و غیره جنگی درگیر است . تصاحب ذخائر مواد خام به انحصارهای صنعتی امکان می‌دهد قیمت‌ها را در بازار جهانی به میل خود تحمیل کنند و سودهای کلان به دست آورند .

اهمیت نظامی و سوق‌الجیشی ممالک مستعمره و وابسته نیز افزایش یافته است . قدرت‌های امپریالیست از اینگونه کشورها برای ایجاد پایگاه‌های دریایی و هوایی و به منزله‌ی منطقه‌ی استحکامی استفاده می‌کنند .

سرمایه‌ی مالی ممالک متروپل (بزرگ) به نحوی وحشیانه ممالک مستعمره و وابسته را تحت استثمار قرار می‌دهد . این کشورها اساساً و قاعدتاً فاقد قانون کار هستند. از کار کارگران خردسال به مقدار زیادی استفاده می‌شود . مزد زن‌ها کمتر از مزد مردان است . مدت کار ۱۲ تا ۱۴ ساعت و حتی بیشتر است و سطح مزد در حد بخور و نمیر است .

وضعیت یأس آور مردم موجب گرسنگی و بروز بیماری‌های واگیر می‌شود و جمعیت را روز بروز به سرحد نابودی می‌کشاند.

ستم و بهره‌کشی امپریالیستی ناچار موجب مقاومت مردم استعمار شده و وابسته می‌شود و مبارزه برای استقلال ملی را دامن می‌زند. نهضت آزادی بخش ملی ملل مستعمره پس از جنگ جهانی دوم گسترش یافته است. و اینگونه جنبش‌ها نشانه‌ی پایان و زوال سیستم استعمار امپریالیستی است.

۴- سود انحصاری - نیروی محرکه‌ی سرمایه‌داری امپریالیستی

سود انحصاری

قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری، در هر مرحله که باشد، قانون ارزش اضافی است. این قانون بیانگر مبارزه‌ی سرمایه‌داران بر سر نصاحب‌کار بدون مزد و افزودن میزان ارزش اضافی است. ولی شکل‌های آشکار شدن قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری در مراحل مختلف رشد سرمایه‌داری فرق می‌کند.

پیش از امپریالیسم، که رقابت آزاد رواج داشت، تعقیب حد اکثر سود با جریان کم و بیش آزاد سرمایه از یک صنعت به صنعت دیگر همراه بود. نتیجه‌ی این امر پیدایش متوسط سود بود.

در امپریالیسم رقابت آزاد جای خود را به سلطه‌ی انحصارها می‌دهد. در رشته‌هایی از صنعت که تحت سلطه‌ی انحصار هستند، شرایط اقتصادی خاصی به وجود می‌آید که تحصیل حداکثر سود را برای انحصارها میسر می‌سازد. سود گزاف انحصاری که بیشتر از سود متوسط است، شامل سود فوق‌العاده‌یی که انحصارگران به خاطر تسلط خود بر رشته‌ی خاصی از تولید یا تجارت به دست می‌آورند، نیز می‌شود. در امپریالیسم کالاهایی که به وسیله‌ی انحصارها تولید می‌شوند مثل گذشته به قیمت تولید به فروش نمی‌رسند بلکه به قیمت انحصاری فروخته می‌شوند. قیمت انحصاری مرکب از هزینه‌ی تولید و سود گزاف انحصاری است.

منابع سود انحصاری

سرمایه‌داران چگونه سود گزاف انحصاری به دست می‌آورند؟
مبنای سود گزاف انحصاری، مثل مبنای تمام انواع سودهای سرمایه‌داری، همان ارزش اضافی است.

استثمار دهقانان منبع دیگر سود گزاف انحصاری است. انحصارها کالاهای ساخته شده را به اکثر دهقانان به قیمت‌های گزاف می‌فروشند. ولی محصولات کشاورزی آن‌ها را به قیمت‌های بسیار نازل می‌خرند. وقتی دهقانان کاملاً در ورطه‌ی قرض فرو رفتند و مزارعشان رو به نابودی رفت، انحصارها زمین و اموال ایشان را گرفته و در ازای آن

تقریباً هیچ بهایی نمی‌پردازند.

انحصارها از محل استثمار مستعمرات و ممالک عقب مانده هم سودهای عظیم به دست می‌آورند. در این نقاط مزد برای تأمین حداقل نیازهای معیشتی مردم کافی نیست. مردم از سیستم تبعیض آمیز مالیاتی رنج می‌کشند. از کار اجباری، چه در کشاورزی و چه در صنعت، استفاده می‌شود. انحصارها از فروش کالاها به بهای گزاف و خرید مواد اولیه و مواد غا، ایزی به قیمت نازل انحصاری نیز سود به دست می‌آورند. کشورهای توسعه نیافته از راه اینگونه داد و ستد نابرابر سالانه در حدود ۲۰ میلیارد دلار از دست می‌دهند. این مقدار معادل یک ششم در آمد ملی ناخالص آنها است.

جنگ و اقتصاد نیز ایجاد سودهای انحصاری را میسر و تضمین می‌کند. در مدت جنگ میزان استثمار به نحو قابل توجهی بالا می‌رود، زیرا کار اجباری و دیسپلین مربوطه در صنایع اجرا می‌شود، به علاوه بر میزان مالیات‌ها افزوده و از مقدار مزد کاسته می‌شود. تمام این‌ها انبوه سودهای عظیم را برای سرمایه‌داران به ارمغان می‌آورد. مثلاً طی جنگ دوم جهانی سود انحصارهای امریکایی به بیش از هفت برابر رسید. نظامی کردن اقتصاد در زمان صلح، یعنی سوق دادن صنایع به راه تولید مواد جنگی، نیز به بالا رفتن سود کمک می‌کند. مثلاً نرخ سود انحصارهای امریکایی مولد جنگی در حال حاضر ۵۰ تا ۱۰۰ درصد بیشتر از نرخ سود صنایع معمولی است. تولید به خاطر

جنگ ، که برای سرمایه‌داران و انحصارگران سودهای گزاف ایجاد می‌کند، خواه ناخواه منجر به وخامت وضع مردم می‌شود. بدین ترتیب روش‌های مهم تحصیل سودهای انحصاری به وسیله‌ی سرمایه‌ی انحصاری را شناختیم.

فصل هشتم

مقام امپریالیسم در تاریخ

بحران عمومی جهان سرمایه‌داری

۱- مقام امپریالیسم در تاریخ

امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری است. و در مورد مقام آن در تاریخ گفته‌اند «امپریالیسم مرحله‌ی خاصی از سرمایه‌داری است و سه ویژگی اساسی دارد: ۱- سرمایه‌داری انحصاری. ۲- سرمایه‌داری طفیلی یا روبه‌زوال. ۳- سرمایه‌داری محض». «

امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است

امپریالیسم از حیث ماهیت اقتصادی همان سرمایه‌داری انحصاری است و تسلط انحصارها ویژگی اساسی آن است و همین ویژگی مقام آن را در تاریخ معین می‌کند.

چهار شیوه‌ی عمده‌ی که امپریالیسم بدان وسیله خود را متجلی می‌کند، بدین گونه تشریح شده :

اولاً - انحصارها هنگامی به وجود آمدند که تمرکز تولید به حد اعلای خود رسیده بود. در مورد تمرکز تولید می‌توان از اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران از قبیل کارتل، سندیکا، تراست، و کنسرن نام برد. این اتحادیه‌ها در زندگی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری نقش مهمی ایفا می‌کنند. انحصارها بر اثر تمرکز تولید پدید آمدند و رفته‌رفته بر اقتصاد و سیاست کشورهای سرمایه‌داری حاکم شدند. این امر مشخصه‌ی مرحله‌ی جدید رشد سرمایه‌داری، یعنی امپریالیسم است.

ثانیاً - انحصارها از طریق بانک‌ها، که در آغاز واسطه‌ی ساده‌ی عملیات مالی بودند و سپس به مراکز قدرتمند مالی تبدیل شدند، توسعه یافتند. در کلیه‌ی ممالک بسیار پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، پنجاه درصد از بانک‌ها از راه «اتحاد شخصی» بین سرمایه‌ی صنعتی و سرمایه‌ی بانکی ایجاد شده و بر مقادیر عظیم پول نظارت و کنترل می‌کند. سرمایه‌ی مالی و الیگارشی مالی، حیات اقتصادی و سیاسی ملت‌ها را مقهور خود می‌کند. گروه کوچکی میلیاردی و میلیونر تمام ثروت کشور را در اختیار خود دارند و مسئول کسی جز خود نیستند.

ثالثاً - ایجاد انحصارها به تصرف مهم‌ترین منابع مواد خام، بازارها و مناطق سرمایه‌گذاری منجر شده است. حکومت انحصارها ممکنست بر ممالک مجزا و یا تمام قاره‌ها بسط یابد. این نوع کنترل

انحصاری، حکومت گروه کوچکی از خبرگان امور مالی را افزایش داده و به این ترتیب تضادهای درون اردوگاه سرمایه‌داری را تشدید می‌کند.

رابعاً - انحصارها از طریق سیاست استعماری قدرت‌های امپریالیستی توسعه یافته‌اند. دوران «تصرف آزاد» سرزمین‌ها جای خود را به کنترل انحصاری مستعمرات و به اسارت کشاندن اقتصادی این ممالک داده است. صدور سرمایه و کالا، به منزله‌ی شیوه‌ی برای اسیر کردن ملت‌ها از حیث سیاسی و اقتصادی، متوجه همین هدف است. شیوه‌های فوق‌موقعیتی را ایجاد می‌کند که به کمک آن یک انحصار کلیه‌ی مؤسسات غول‌پیکر را پیوند می‌دهد و نیروی کار صدها هزار کارگر را گرد می‌آورد و بر بازارها و منابع مواد خام تسلط دقیق اعمال می‌کند و تمام محققان و دانشمندان را در اختیار خود می‌گیرد. انحصارها اجتماعی شدن تولید در سرمایه‌داری را تا آخرین حد ممکن می‌کنند؛ اما این اجتماعی شدن تولید بر اساس مالکیت خصوصی ابزارهای تولید قرار دارد و اکثریت مردم از توسعه‌ی فوق‌العاده‌ی قوای تولید سودی نمی‌برند.

در نتیجه سلطه‌ی انحصارها تضاد اساسی سرمایه‌داری، یعنی تضاد بین خصایص اجتماعی تولید و شکل کاپیتالیستی غصب ثمرات تولید، را تشدید می‌کند.

قوای تولید جامعه، در امپریالیسم، به حدی از رشد می‌رسند که

با غصب کاپیتالیستی ثمرات کار و تولید متضاد می‌شوند. در نتیجه یا از رشد قوای تولید کاسته می‌شود و یا اقتصاد دستخوش بحران‌های اقتصادی می‌شود.

امپریالیسم سرمایه‌داری طفیلی و رو به زوال است

امپریالیسم نه تنها سرمایه‌داری انحصاری بلکه سرمایه‌داری طفیلی و رو به زوال نیز هست. خصلت طفیلی بودن امپریالیسم از آنجا معلوم است که اکثر سرمایه‌داران در تولید شرکت ندارند. آنان صاحبان سهام، اوراق قرضه‌ی دولتی و سایر اسناد بهادار شده و از این راه کسب درآمد می‌کنند. اداره‌ی مستقیم مؤسسات صنعتی در اختیار هیئت فنی مزدبگیر است. زوال و انحطاط سرمایه‌داری اصولاً از این واقعیت که نظام نمی‌تواند از کلیه‌ی قوای تولید موجود استفاده کند و به بیکاران کار بدهد و ظرفیت تولید را تماماً به کار بگیرد، معلوم می‌شود.

انحطاط و طفیلی‌گری سرمایه‌داری انحصاری بیشتر به وسیله‌ی افزایش میزان شاغلان در حوزه‌های غیرمولد، و افزایش دستگاه‌های قهریه و سرکوب‌کننده بارز می‌شود.

ماهیت و سرشت طفیلی بودن سرمایه‌داری از صدور سرمایه، رشد میلیتاریزم و ایجاد جنگ‌ها نیز معلوم است. منابع به جای آنکه به خاطر تولید ثروت مادی مصرف شوند، صرف اتهدام قوای تولید و

مهمتر از همه صرف انهدام نیروی مولد جامعه یعنی انسان‌ها می‌شوند. مثلاً در جنگ جهانی اول ده میلیون نفر به هلاکت رسیدند و ۲۰ میلیون نفر مجروح شدند و میلیون‌ها نفر از گرسنگی و بیماری‌های واگیر تلف شدند. در جنگ دوم جهانی ۵۰ میلیون نفر هلاک شدند. اینست بهایی که تبار انسانی در ازای کوشش‌های امپریالیست‌ها برای حل تضادهای میان خود از راه جنگ می‌دهد.

زوال و انحطاط سرمایه‌داری در مرحله‌ی امپریالیستی به وسیله‌ی این واقعیت تعیین می‌شود که خود انحصارها (تا هنگامی که کسب سودهای گزاف از راه تعیین قیمت‌های گزاف میسر باشد) انگیزه‌ی اصلاح فنون تولید را تقلیل می‌دهند، یعنی فنون تولید به رکود و درجا زدن گرایش دارند. در موارد متعدد دیده شده که انحصارها به خرید اختراعات جدید اقدام کرده‌اند، اما از این اختراعات استفاده‌ی نکرده، بلکه قصدشان جلوگیری از کار برد آنها بوده است.

در حال حاضر بشریت به دورانی از انقلاب علمی و فنی پا گذاشته که آغاز آن ایجاد صنایع هسته‌یی، کشف کیهان، پیشرفت در صنایع شیمیایی، خودکار شدن تولید و سایر دستاوردهای مهم علمی و فنی است. اما مناسبات سرمایه‌داری بسیار محدودتر از آن است که این انقلاب فنی و علمی را پذیرا شود. امپریالیسم از دستاوردهای این انقلاب برای پیشرفت مقاصد نظامی خویش استفاده می‌کند و به این نحو پیروزی‌های نبوغ انسانی را بر علیه انسان به کار می‌برد.

مع الوصف نحصل سودهای گزاف انحصاری، سرمایه‌داران را به کاربرد فنون جدید که ثمربخش‌تر از فنون تولیدی کهن هستند، وادار می‌کند. وای کاربرد فنون جدید، تحت شرایط سرمایه‌داری دولتی انحصاری مضر است. اتوماسیون (خودکارشدن) در سرمایه‌داری نان کارگران را می‌برد، بیکاری را افزایش می‌دهد و سطح زندگی را تنزل می‌دهد.

پس دوگرایش متعارض در امپریالیسم به چشم می‌خورد: از یک سو گرایش به کار بست پیشرفت‌های فنی و از سوی دیگر عقب نگه‌داشتن پیشرفت فنی.

امپریالیسم سرمایه‌داری، محتضر است

امپریالیسم سرمایه‌داری محتضر است. این بدان معناست که امپریالیسم از لحاظ ماهیت و سرشت خود گذرا و انتقالی است. امپریالیسم تضادهای سرمایه‌داری را به حد نهایت می‌رساند.

تضاد عمده، تضاد سرمایه و کار است. در دوران سرمایه‌داری انحصاری، استثمار چنان وحشیانه و بیرحمانه می‌شود که پیش از آن سابقه نداشته است.

شیوه‌های جدید استثمار شیوه‌های کهن را تکمیل می‌کنند. موقعیت انحصاری سرمایه‌داران بزرگ امکان شدت دادن بی‌سابقه به کار، خرید نیروی کار به قیمت ارزان انحصاری (به علت وجود ارتش

عظیم بیکاران دائمی) چپاول و غارت مردم مصرف کننده از راه تعیین قیمت‌های گزاف برای کالاهای مصرفی، مالیات بندی و غیره، را فراهم می‌کند.

در مرحله‌ی امپریالیستی تضاد بین قدرت‌های امپریالیستی برای تسخیر حوزه‌های نفوذ شدید می‌شود. هر گروه سرمایه‌دار می‌کوشد بازارها و منابع خام و حوزه‌های سرمایه‌گذاری جدید به دست آورد و سلطه‌ی خود را مستحکم کند. مبارزه‌ی اقتصادی سرمایه‌داران برای تسخیر حوزه‌های سرمایه‌گذاری از حمایت بیدریغ دولت برخوردار است. در نتیجه مبارزه‌ی حاد بین کشورهای سرمایه‌داری برای تسخیر مناطق سرمایه‌گذاری منجر به برخورد‌های نظامی می‌شود و این تصادمات امپریالیسم را ضعیف کرده و شالوده‌های آن را به لرزه می‌افکند.

در امپریالیسم، بخصوص در مرحله‌ی کنونی، تضاد بین مستعمرات و ممالک وابسته از یکسو و قدرت‌های امپریالیستی از سوی دیگر بیشتر می‌شود. قدرت‌های امپریالیست ملل توسعه نیافته را بیرحمانه چپاول و استثمار می‌کنند. ظلم و ستم روزافزون امپریالیست‌ها همراه با توسعه‌ی سرمایه‌داری در این ممالک ملت‌ها را به جنگ سرسختانه برای رها کردن خود وادار می‌کند.

طی بیست سال گذشته بیش از ۶۰ کشور نو استقلال بر روی ویرانه‌ی امپراتوری‌های استعماری به وجود آمده‌اند که تقریباً یک سوم

جمعیت جهان را در خود جای می‌دهند.

تضادهای عمده‌ی وجود دارند که امپریالیسم را به سرمایه‌داری
محتضر تبدیل می‌کنند. اما مقصود از اینکه امپریالیسم سرمایه‌داری
محتضر است این نیست که این نظام به خودی خود و به میل خود نابود
خواهد شد. امپریالیسم بدان جهت سرمایه‌داری محتضر شمرده می‌شود
که با گرد آوردن کلیه‌ی تضادهای سرمایه‌داری در یک‌جا، از میان رفتن
نظام مزبور را ناگزیر کرده است.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی

وجوه مشخص و شناساننده‌ی سرمایه‌داری انحصاری دولتی عبارتند
از: اجتماعی شدن تولید به میزان زیاد، به هم پیوستگی انحصارهای
خصوصی و دولتی، و یگانه شدن دستگاه‌های دولتی با الیگارش‌ی مالی.
مقصود و هدف از این یگانگی دخالت دولت در اقتصاد کشور و ایجاد
ثروت بیشتر برای انحصارها است.

«سرمایه‌داری انحصاری دولتی قدرت انحصارها و قدرت دولت
را به هم آمیخته و به یک مکانیسم تبدیل می‌سازد: مکانیسمی که هدفش
ثروتمند کردن انحصارها، سرکوب کردن جنبش‌های دانه‌لی مبارزه
آزادی‌بخش ملی، نجات نظام سرمایه‌داری و برپا کردن جنگ‌های تهاجمی
است.»

در امپریالیسم حکومت‌های کلیه‌ی ممالک سرمایه‌داری با از

نمایندگان مورد اعتماد انحصارهای مسلط و یا از خود انحصار گران تشکیل می‌شود. از سوی دیگر وزرا، ژنرال‌ها و دیپلمات‌هائیز در انحصارهای مهم و بزرگ مشاغل مهم و پرمفعت به دست می‌آورند.

مثلاً در اواسط سال ۱۹۵۵ از ۲۷۲ پست بسیار مهم دستگاه دولتی ایالات متحده ۱۵۰ پست در اشغال سرمایه‌داران بزرگ و ۳۰ پست در اشغال حقوق‌دانان شرکت‌های متحده بود. جان فاستردالس وزیر خارجهی وقت، که در آن زمان رئیس يك مؤسسه‌ی حقوقی و مدیر ۱۵ مؤسسه‌ی صنعتی و مالی بود، نمایندگی گروه را کفلر را بر عهده داشت. مدت زیادی نمایندگی گروه دوپونت را در حکومت ایالات متحده چارلز ویلسون، رئیس سابق جنرال موتورز بر عهده داشت. در حکومت جانسون هم مك نامارا وزیر دفاع، نماینده‌ی فورد موتورز بود.

وضع در سایر کشورهای سرمایه‌داری بر همین منوال است و این نشانه و دلیل یگانگی کامل دستگاه‌های دولتی با انحصارهای بزرگ است. دولت به يك کمیته‌ی اداره کردن امور سرمایه‌داری انحصاری بدل شده است.

در حال حاضر سرمایه‌داری انحصاری دولتی اساساً به چه شکل-
هایی ظهور می‌کند؟

این شکل‌ها را می‌توان در انواع مختلف کنترل دولتی، اقدامات برای تنظیم زندگی اقتصادی کشورها، استفاده از اموال دولتی به سود انحصارها، کمک دولت به انحصارها به شکل

سفارش‌های دولتی، صدور سرمایه از منابع دولتی و غیره - مشاهده کرد. تمام این کارها که نمایشگر سرمایه‌داری انحصاری دولتی است در راه يك هدف است: ثروتمند کردن الیگارش‌های مالی.

يك منبع مهم ثروتمند کردن، استفاده از منابع درآمد بودجه در راه ایجاد مؤسسات دولتی و ملی کردن مؤسسات خصوصی، و تبدیل آنها به اموال دولتی است. با انحصارهای خصوصی قراردادهایی با شرایط مساعد بسته می‌شود تا طرح‌های ساختمانی دولت را اجرا کنند. این مؤسسات به محض اتمام ساختمان به بزرگترین انحصارها واگذار می‌شوند تا با پرداخت اجاره‌بسیار اندك یا با خرید آن به قیمتی نازل از آن بهره‌برداری کنند. اگر حکومتی مؤسسات خصوصی را ملی کند، به سود سرمایه‌داران است و صاحبان سابق مؤسسات بیش از ارزش حقیقی بنگاه خود پول می‌گیرند و از آن پس مؤسسات به نفع انحصار-های بزرگ اداره می‌شوند. پس در هر دو حالت مؤسسه‌ی دولتی به نفع سرمایه‌داران اداره می‌شوند.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی موجب افزایش استثمار و تنزل سطح زندگی تمامی مردم می‌شود. انحصارها با پشتیبانی دستگاه‌های دولتی نرخ استثمار را بالا برده و مردم را از راه مالیات‌های گزاف و قیمت‌های گران می‌چاپند، این جریان‌ها تضادهای تشدید کرده و بر شدت مبارزه بین کار و سرمایه می‌افزاید.

در عین حال چون سرمایه‌داری انحصاری دولتی بالاترین مرحله‌ی

اجتماعی شدن تولید در سرمایه‌داری است کامل‌ترین مقدمات مادی مرحله‌ی بعد از سرمایه‌داری را نیز فراهم می‌کند.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی در دوره‌ها و ممالک ورشته‌های مختلف به نحو نااهم‌زمان، رشد و توسعه می‌یابد. جنگ‌های جهانی و بحران‌های اقتصادی، میلیتاریزم و سایر دگرگونی‌ها و بحران‌های سیاسی موجب تسریع توسعه و تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی می‌شوند.

بعضی‌ها ادعای می‌کنند که سرمایه‌داری انحصاری دولتی طبیعت و سرشت امپریالیسم را تعدیل می‌کند. آن‌ها مدعیند که دولت در اقتصاد ممالک سرمایه‌داری به نیروی تعیین‌کننده تبدیل شده است و می‌تواند رهبری و هدایت اقتصاد برنامه‌ریزی شده را به سود تمام جامعه تضمین کند. اما واقعیات عملی نشان داده است که این ادعاها به کلی خطا و نادرست است. سرمایه‌داری انحصاری دولتی، سرشت امپریالیسم را دگرگون نمی‌کند، و وضع طبقات اساسی را در نظام تولید تغییر نمی‌دهد، بلکه برعکس شکاف میان کار و سرمایه، میان اکثریت مردم و صاحبان انحصارها را تشدید می‌کند. کوشش‌هایی که به وسیله‌ی دولت برای تنظیم اقتصاد سرمایه‌داری صورت می‌گیرد نمی‌تواند رقابت، هرج و مرج تولیدی و هرج و مرج توزیع مصنوعات تولید شده را از بین ببرد و نمی‌تواند رشد اقتصاد با برنامه را در مقیاس جامعه تضمین کند، زیرا مبنای تولید، هنوز همان مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و استثمار نیروی کار است.

جریان کلی رشد اقتصاد سرمایه‌داری نظریه‌های مربوط به «سرمایه‌داری برنام‌ریزی شده و بدون بحران» را رد کرده است. دیالکتیک سرمایه‌داری انحصاری دولتی طوری است که به جای تقویت نظام سرمایه‌داری، که مورد نظر بورژوازی است، تضادهای سرمایه‌داری شدت یافته و پایه‌های آن متزلزل می‌شود.

در بعضی کشورهای کم توسعه یافته که راه استقلال اقتصادی در پیش گرفته‌اند، دولت نیز مسئول برخی کارهای اقتصادی است و صنایع سنگین را گسترش می‌دهد. اما در این کشورها، سرمایه‌داری انحصاری دولتی نیست که توسعه می‌یابد، بلکه سرمایه‌داری دولتی است. در ممالک عقب مانده این يك گام مترقیانه است، زیرا به توسعهی اقتصاد اینگونه ممالک کمک می‌کند و آنها را از نظر اقتصادی از امپریالیست‌ها مستقل می‌سازد.

قانون توسعهی اقتصادی و سیاسی ناهمگون

توسعهی ناهمگون مؤسسات، صنایع و ممالک نشانهی بارزدوران سرمایه‌داری است. این توسعهی ناهمگون، از رقابت و هرج و مرج در تولید ناشی می‌شود. سرمایه‌داری، در دوران پیش از انحصاری می‌توانست به نحوی نسبتاً همگون رشد و توسعه کند. در درازمدت برخی از کشورها از میدان خارج می‌شدند. اما سرشت توسعهی ناهمگون سرمایه‌داری، در مرحلهی گذار به سوی امپریالیسم، تغییر یافت. کشورهای

مجزا از هم قدم در راه توسعه‌ی همراه با جهش و رکورد گذاشتند . پیشرفت بی‌سابقه‌ی تکنولوژی به بعضی کشورها امکان داده است که رقبای خود را از میدان خارج کنند. کشورهایی که پیش افتادند کوشیدند حداکثر مواد خام، بازارهای جدید و خوزه‌های سرمایه‌گذاری را تصرف کنند. اما دیگر سرزمین آزادی وجود نداشت که تصرف شود، زیرا تقسیم جهان به اتمام رسیده است :

تغییر صف‌بندی قوای اقتصادی و نظامی قدرت‌های امپریالیست، منجر به تصادم گردید. برای تقسیم مجدد دنیایی که قبلاً تقسیم شده بود، مبارزه‌ی در گرفت. تغییر رابطه‌ی نیروها، جهان سرمایه‌داری را به گروه‌های منخاصم تقسیم کرد. تضادهای شدت یافته در اردوگاه سرمایه‌داری منجر به تضعیف دو جانبه‌ی امپریالیست‌ها شد. به این دلیل، در اردوگاه امپریالیست‌ها در نقطه‌ی‌یی که زنجیر از همه‌جا سست‌تر بود، یعنی در کشوری که در آن برای پیروزی مردم شرایط مساعد وجود داشت، شکاف ایجاد شد.

توسعه‌ی اقتصادی ناهمگون ممالک سرمایه‌داری در دوران امپریالیستی، به توسعه‌ی سیاسی ناهمگون منجر شد. تضادهای طبقاتی نیز در تمام کشورها به یک سطح نرسیده بودند. شعور و آگاهی سیاسی طبقه‌ی اصلی تولیدکننده و توانایی او برای رهبری اکثریت دهقانان نیز، به همان نحو، به طور ناهمگون توسعه یافت. این بدان معناست که شرایط سیاسی تحول نیز به طور ناهمگون در کشورهای مختلف رشد

یافت .

بنیانگذاران فلسفه‌ی علمی که در دوران پیش از انحصارها می‌زیستند، اعتقاد داشتند که تحول باید در چند کشور پیشرفته، به طور همزمان رخ دهد. این اعتقاد، با توجه به وضع آن دوران، درست بود. اما قانون ناهمگونی و ناهمزمانی رشد و توسعه‌ی اقتصادی و رشد و توسعه‌ی سیاسی، که در دوران امپریالیسم به وضوح دیده می‌شود، بیانگر این حقیقت است که تحول می‌تواند در يك کشور، حتی کشوری عقب‌مانده از لحاظ اقتصادی رخ دهد. نگاهی به تاریخ معاصر، نشان می‌دهد که کشورهای متعددی از قید نظام تضادآمیز سرمایه‌داری رها شدند و سرگرم بنای جامعه‌ی بعد از سرمایه‌داری هستند.

۲- بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی

ماهیت و مراحل بحران عمومی سرمایه‌داری

محتوای اساسی زمان ما گذار از سرمایه‌داری به بعد از سرمایه‌داری، مبارزهی این دو نظام اجتماعی متضاد، انقلاب و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، شکست امپریالیسم، نابودی نظام استعمار و . . . است . بحران جهانی سرمایه‌داری از همین محتوا سرچشمه می‌گیرد.

اکنون دیگر سرمایه‌داری تنها نظام حاکم بر جهان نیست، در بعضی کشورها نظام اجتماعی - اقتصادی‌یی پدید آمده که پایه‌اش بر

مالکیت جمعی بر وسایل تولید است.

در یکی از فصول پیشین به سرشت بحران اقتصادی در سرمایه-داری اشاره کردیم و گفتیم که این بحران اقتصادی ناشی از تولید اضافی کالا است. این بحران در زمینه‌ی اقتصادی به وجود می‌آید، اما مسلماً در زندگی سیاسی جامعه تأثیر عینی می‌گذارد. بحران عمومی تمام حوزه‌های زندگی را در بر می‌گیرد و در وضع سیاسی و اقتصادی به يك نحو تأثیر دارد. خصیلت مشخصه‌ی این بحران مبارزه میان نظام محض سرمایه‌داری و نظام نوین بعد از سرمایه‌داری است.

بحران عمومی سرمایه‌داری در دو مرحله رشد و توسعه یافته و اکنون پا به مرحله‌ی سوم گذارده است. مرحله‌ی اول در زمان جنگ جهانی اول آغاز شد و سال ۱۹۱۷ مشخصه‌ی آن است. مرحله‌ی دوم در جنگ دوم جهانی و با انقلاب‌های ضد سرمایه‌داری ممالک مختلف آسیا و اروپا توسعه یافت. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۵۰، سرمایه‌داری پا به مرحله‌ی سوم بحران عمومی خود گذاشت. مهمترین ویژگی این مرحله این است که بر اثر جنگ جهانی ایجاد نشد، بلکه در اثر رقابت و مبارزه‌ی دو نظام، به هنگامی که صف بندی قوا به نفع مخالفان سرمایه‌داری تغییر یافته بود، پدید آمد.

ویژگی‌های اساسی بحران عمومی سرمایه‌داری و صورت‌تجلی آن را در زیر برمی‌شمریم:

ویژگی‌های اساسی: جدا شدن بیش از پیش کشورها از سرمایه‌داری،

تضعیف مواضع امپریالیسم در رقابت اقتصادی با نظام بعد از سرمایه‌داری، بحران و تلاشی. استعمار، تشدید تضادهای امپریالیستی در شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی، رشد میلیتاریزم، افزایش بی‌ثباتی داخلی و انحطاط اقتصاد سرمایه‌داری (عوارضی چون ناتوانی مداوم سرمایه‌داری در استفاده‌ی کامل از نیروهای تولید و نرخ نازل رشد اقتصادی، بحران‌های ادواری، تولید کمتر از ظرفیت، بیکاری مزمن عمومی، نشان‌دهنده‌ی این انحطاط است)، افزایش و تشدید مبارزه‌ی کار و سرمایه، تشدید فوق‌العاده‌ی تضادهای اقتصادی جهان سرمایه‌داری، افزایش بی‌سابقه‌ی ارتجاع در تمام زمینه‌ها، از میان رفتن آزادی‌های بورژوازی و استقرار رژیم‌های فاشیستی در بعضی کشورها، پیدایش بحران‌های عمیق در سیاست و ایدئولوژی سرمایه‌داری.

اینک شکل‌های بروز این ویژگی‌ها را در دوران بحران عمومی

سرمایه‌داری تشریح می‌کنیم:

تقسیم جهان به دو نظام

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) نتیجه‌ی تشدید تضادهای

قدرت‌های امپریالیستی در مسیر مبارزه برای تقسیم مجدد جهان بود. جنگ امپریالیسم را تضعیف کرده بود و موقعیت مساعدی برای پیدایش شکاف در جبهه‌ی امپریالیستی فراهم آورد. این شکاف در روسیه وارد آمد که نقطه‌ی کانونی تمام تضادهای امپریالیسم بود. در نتیجه‌ی

این تحول دنیا به دو نظام اقتصادی - اجتماعی تقسیم شد و نظامی نو بوجود آمد که در مدتی کوتاه برتری خود را نشان داد .

جنگ دوم جهانی که به وسیلهی قوای ارتجاع بین‌المللی تدارک دیده شده بود، به وسیلهی بلوکی از کشورهای فاشیست، یعنی ایتالیا، آلمان و ژاپن آغاز شد . این جنگ به شکست مهاجمان فاشیست منتهی گردید . نقش نظام اجتماعی جدید در این جنگ بسیار تعیین کننده بود . این امر موجب توسعهی بی‌سابقه‌ی جنبش‌های انقلابی و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در سراسر جهان گردید .

چند کشور آسیایی و اروپایی از قید نظام سرمایه‌داری بیرون رفتند و در نتیجه اکنون در حدود یک میلیارد تن از جمعیت دنیا (بیش از یک سوم کل جمعیت جهان) سرگرم ساختمان جامعه‌ی نوین هستند . این جریان رابطه‌ی نیروها را به زیان سرمایه‌داری تغییر داده است . بنابراین حاصل جنگ آن بود که بحران عمومی سرمایه‌داری را بیش از پیش تشدید کرد و مرحله‌ی دوم آن را آغاز نمود . نشانه‌ی مرحله‌ی دوم گسترش مرزهای نظام نو است . اکنون تعداد کشورهای نوین که با نظام نوین اداره می‌شوند ، بیشتر شده است .

مرحله‌ی سوم بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شده است . ویژگی ممیزه‌ی این مرحله آنست که نظام نوین دارد عامل تعیین کننده‌ی توسعه‌ی جامعه‌ی بشری می‌شود . در نتیجه وجه مشخصه‌ی مهم مرحله‌ی جدید بحران عمومی ، رقابت بین دو نظام جهانی است که در آن مواضع

امپریالیسم روز به روز ضعیف‌تر می‌شود .

بحران و شکست نظام استعماری امپریالیسم

مبارزه‌ی خلق‌های مستعمرات به‌خاطر آزادی ملی، بر اثر تحولات مرحله‌ی اول بحران، شدت قابل توجهی پیدا کرد . بحران در نظام استعماری امپریالیسم آغاز شده بود ، این بحران نشانه‌ی تشدید فوق‌العاده‌ی تضاد میان ممالک امپریالیستی و کشورهای مستعمره و وابسته است . رشد مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی منجر به آزادی مستعمرات و نیمه‌مستعمرات از یوغ امپریالیسم گردید .

طی جنگ جهانی اول کشورهای بزرگ امپریالیست نتوانستند کالاهای خود را به مستعمرات برسانند ، چون صنایع خودشان مشغول تدارک سفارشات جنگی بود . این امر موجب رشد سریع صنایع بخصوص صنعت نساجی در مستعمرات گردید . کارخانه‌های موجود گسترش یافته و کارخانه‌های جدیدی احداث شد . با تحکیم توسعه‌ی اقتصادی مستعمرات ، جنبش آزادی‌بخش ملی در ابعاد و شکل‌هایی پدیدار گردید که پیش از جنگ جهانی اول سابقه نداشت .

در پایان جنگ جهانی اول کمتر مستعمره یا نیمه‌مستعمره‌یی وجود داشت که در آن مبارزه‌ی کم‌وبیش شدیدی علیه امپریالیسم رخ نداده باشد . جنبش آزادی‌بخش ملی ، خاصه در چین ، ابعاد عظیمی پیدا کرد . در این کشور در سال ۱۹۲۴ يك انقلاب مردمی ضد فئودالی و

ضد امپریالیستی در گرفت که به شکل يك سلسله جنگ‌های انقلابی در آمد ، و پیروزی نهایی با نیروهای مردم بود .

پس از جنگ دوم جهانی خلق‌های بسیاری از مستعمرات و نیمه مستعمرات از رژیم استعماری آزاد شدند و راه توسعه و تکامل مستقل را پیش گرفتند . دیگر شکست نظام استعماری امپریالیسم آغاز شده بود .

حاصل این شکست پیدایش کشورهای بود که با نظام نوین و انسانی اداره می‌شوند.

در سال ۱۹۴۷ امپریالیسم انگلیس به علت پیشرفت جنبش آزادی بخش ملی هندوستان مجبور شد این کشور را به عنوان کشوری مستقل به رسمیت بشناسد . همراه با هندوستان سایر کشورها مانند اندونزی، برمه ، سیلان قدم در راه توسعه‌ی مستقل نهادند. پس از جنگ بسیاری از کشورهای عرب و افریقایی استقلال سیاسی به دست آوردند. طی سال‌های پس از جنگ بیش از ۱/۵ میلیارد نفریوغ وابستگی استعماری یا نیمه‌استعماری را به دور افکندند . در سال ۱۹۶۴ جمعیت مستعمرات ۱/۳٪ جمعیت جهان را تشکیل می‌داد. حال آنکه این نسبت در ۱۹۱۹، ۶۹/۲٪ بود . این ارقام به روشنی نشان می‌دهند که نظام شرم‌آور استعماری درهم فرو ریخته است .

مسئله‌ی اساسی که فرا روی ملل جوان مستقل قرار دارد، اینست که کدامیک از دوره توسعه را برگزینند - راه سرمایه‌داری یا راه

غیر سرمایه‌داری؟

مردم مستعمرات سابق و ممالک وابسته با توجه به صف بندی کنونی قوا در عرصه‌ی بین‌المللی و امکان جلب حمایت از سوی ملل واقعاً پیشرفته راه خود را به طوری که با منافع طبقات اصلی جامعه سازگار باشد، انتخاب می‌کنند.

اگرچه استعمار از طرف جنبش عظیم آزادی بخش ملل مضمّن کشیده ضربه‌ی سختی خورده، ولی هنوز نمرده است. استعمار امروزی نه تنها از مبارزه‌ی مسلحانه آشکار استفاده می‌کند، بلکه به شکل‌های پنهانی نفوذ در کشورهای جوان مستقل نیز توسل می‌جوید. هدف استعمار اینست که این کشورها را از حیث اقتصادی و سیاسی به قدرت‌های امپریالیستی وابسته نگاهدارد.

امپریالیست‌ها، از شکل‌ها و شیوه‌های جدید بهره‌کشی از خلق‌های مستعمرات سابق استفاده می‌کنند. انحصارها می‌کوشند سلطه‌ی خود را بر اهرم‌های کنترل اقتصادی و سیاسی امریکای لاتین، آسیا و افریقا حفظ کنند. آنان قصد دارند مواضع کهن خود را در اقتصاد کشورهای نوآزاد حفظ کنند و مواضع جدیدی را تحت نقاب «کمک» اقتصادی به دست آورند، و اینگونه کشورها را وارد پیمان‌های نظامی می‌کنند. این کشورها را در معرض دیکتاتوری نظامی قرار می‌دهند و در خاک آنها پایگاه نظامی احداث می‌کنند.

درهم‌شکستن نظام استعماری به ناگزیر مشکلات اقتصادی و

سیاسی کشورهای سرمایه‌داری را افزایش می‌دهد و تمام پایه‌های امپریالیسم را به لرزه می‌افکند ، و سرانجام نابودی کامل استعمار کهنه و نو فرا خواهد رسید .

تشدید مسئله‌ی بازارها - بیکاری مزمن و تولید کمتر از ظرفیت

یکی از ویژگی‌های مشخصه‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری تشدید مسئله‌ی بازارها و حوزه‌های سرمایه‌گذاری است . علت این است که تولید بیش از حد رشد می‌کند ، اما امکانات فروش تقلیل می‌یابد و شکاف میان این دو روزبه‌روز بیشتر می‌شود . در مرحله‌ی اول و مرحله‌ی دوم بحران عمومی سرمایه‌داری بازارها و حوزه‌های سرمایه‌گذاری بزرگی از دست سرمایه‌داری جهانی خارج شد و این بر شدت مبارزه‌ی ممالک سرمایه‌داری برای تسخیر بقیه‌ی بازارها و حوزه‌های سرمایه‌گذاری افزود .

کاهش یافتن حوزه‌ی بهره‌کشی سرمایه‌داری ، درهم‌شکستگی نظام استعماری امپریالیسم ، وخامت وضع عمومی مردم و نظامی شدن اقتصاد ، دست‌به‌دست هم داده و تضادهای بازار سرمایه‌داری جهانی را به نحو خاصی عمیق کرده‌اند .

رقابت از ناحیه‌ی سرمایه‌داری کشورهای در حال توسعه دلیل دیگر تشدید مبارزه بر سر بازارها است . این کشورها بیش‌ازپیش برای فروش کالاهای خود با کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی به‌مبارزه برمی‌خیزند .

این رقابت بخصوص در مورد کالاهای صنایع سبک، شدت پیدا می‌کند.

مبارزه بر سر بازارها و حوزه‌های سرمایه‌گذاری به برخورد اتحادیه‌های انحصارگر و برخوردهای کشورهای امپریالیست منجر می‌شود.

تولید دائمی کمتر از ظرفیت مؤسسات صنعتی و بیکاری دائمی با تشدید مسئله‌ی بازارها و حوزه‌های سرمایه‌گذاری بستگی نام دارد.

در دوران پیش از انحصاری توسعه‌ی سرمایه‌داری، تولید کمتر از ظرفیت مؤسسات صنعتی، به مقیاس وسیع فقط در بحران اقتصادی رخ می‌داد. اما در دوره‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری تولید کمتر از ظرفیت کارخانه‌ها ویژگی دائمی و سرشت همیشگی شده است. مثلاً در سال‌های رونق ۱۹۲۵-۲۹ فقط ۷۰٪ ظرفیت صنایع استخراجی ایالات متحده به کار می‌رفت، و در ۱۹۳۰-۳۴ فقط ۶۰٪ صنعت پولاد ایالات متحده در سال ۱۹۶۴ فقط ۸۰٪ ظرفیت تولیدی خود را مورد استفاده قرار می‌داد.

در دوران بحران عمومی همراه با استفاده‌ی کمتر از ظرفیت مؤسسات صنعتی، وضع بیکاری نیز تغییر یافته است. سابقاً سپاه بیکار فقط در ادوار بحران اقتصادی بوجود می‌آمد و در ادوار بهبود و رونق از بین می‌رفت؛ وجود سپاه بیکاران اکنون از ابتلائات همیشگی

شده است . برابر آمارهای رسمی ۱۹۶۳ نسبت بیکاری به کل جمعیت شاغل بدین صورت بود: کانادا ۵/۵٪، دانمارک ۳/۴٪، بریتانیا ۶/۲٪ و ایالات متحده ۷/۵٪. در ۱۹۶۳ تعداد بیکاران ایالات متحده تقریباً ۵ میلیون نفر بود.

در بسیاری از کشورها بیکاری به صورت فاجعه‌ی ملی در آمده

است .

تغییر در سیکل سرمایه‌داری

به خاطر بیاوریم که سیکل به دوره‌ی آغاز یک بحران اقتصادی تا آغاز بحران بعدی اطلاق می‌شود . سیکل شامل چهار مرحله است - بحران، رکود، بهبود، و رونق. در دوره‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری سیکل سرمایه‌داری نیز تغییر کرده است. طول سیکل کوتاه‌تر شده، به طوری که بحران در فواصل کوتاه تر رخ می‌دهد. پیش از جنگ جهانی اول بحران اقتصادی هر ۱۲-۸ سال یک بار روی می‌داد. در فاصله‌ی بین دو جنگ (۱۹۱۹-۳۸) سه بحران اقتصادی، یعنی هر ۷-۶ سال یک بحران پدید آمد، در عین حال مراحل بحران و رکورد طولانی‌تر و مرحله‌ی رونق ناپایدارتر شد. سابقاً بحران ۱/۵ الی دو سال طول می‌کشید . اما بحران ۳۳-۱۹۲۹ بیش از چهار سال دوام کرد . و بالاخره در دوران بحران عمومی سرمایه‌داری فاصله‌ی بین دو بحران کوتاه‌تر می‌شود .

مثلا ایالات متحده را در نظر بگیریم که ۷/۴۴٪ محصول صنعتی

دنیای سرمایه‌داری را تولید می‌کند. صنایع ایالات متحده پس از جنگ دوم در ۱۹۴۹ دچار بحرانی شد که همانسال روبه‌شدت نهاد. در آغاز نیمه‌ی دوم سال ۱۹۵۳ بحران اقتصادی جدیدی بوجود آمد و به کاهش حجم تولید صنعتی و تقلیل سفارشات، و افزایش بیکاری و گرد آمدن هرچه بیشتر کالاها در انبارها منجر شد. بحران در طول سال ۱۹۵۴ ادامه یافت. در اواسط سال ۱۹۵۷ بحران تولید اضافی دیگری در ایالات متحده در گرفت و به ویژه در ۱۹۵۸ شدید شد. در ۶ ماهه‌ی اول ۱۹۵۸ تولید آدن ۳۸٫۳٪، تولید پولاد ۲۶٫۵٪ و تولید اتومبیل ۳۶٫۳٪ نسبت به سال گذشته کاهش یافت. این بحران اقتصادی خاص به سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز سرایت کرد.

بحران ۵۸-۱۹۵۷ زمینه را برای مرحله‌ی رونق صنایع امریکا مهیا نکرد. دو سال دیگر، یعنی در ۱۹۶۰ امریکا بار دیگر به ورطه‌ی بحران اقتصادی افتاد.

بنابراین ایالات متحده در سال‌های پس از جنگ چهاربار دستخوش بحران اقتصادی شده است. علاوه بر این‌ها، در نظم معمولی سیکل نیز اختلال رخ داده است. بعضی مرحله‌ها به کلی از بین رفته‌اند. مثلاً در برخی موارد با وجود گذر از بحران به بهبود، رکود باقی می‌ماند. و مرحله‌ی رکود غالباً منجر به مرحله‌ی رونق نمی‌شود، بلکه مستقیماً به بحران جدید منتهی می‌شود. گذشته بر این در برخی موارد گذر به بحران ناگهانی نیست، بلکه به تدریج، طی یک دوره‌ی طولانی

رکود پیش از بحران ، رخ می‌دهد . طول بحران نیز بیش از گذشته شده است . طول بحران‌های پس از جنگ کوتاه‌تر از بحران‌های قبل از جنگ شده است .

در توضیح دگرگونی‌های سیکل سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ چه باید گفت ؟ علت اصلی دگرگونی‌ها اینست که نظام سرمایه‌داری پا به دوران رکود مزمن انحطاط در بعضی رشته‌های صنعتی نهاده است . و همچنین آهنگ رشد ، کند شده است .

چند عامل دیگر نیز وجود دارد که موجب تغییر سیکل سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم شده است .

۱- تأثیر نظامی شدن اقتصاد بر جریان سیکل ، دوگانه و متضاد است . از یکسو انگیزه‌ی رونق موقتی رشته‌های صنعتی مربوط به تولید اسلحه شده و از سوی دیگر موجب تشدید تضادهای بازتولید سرمایه‌داری می‌شود و عواملی را پدید می‌آورد که باعث پیدایش بحرانی ژرف‌تر می‌شوند .

۲- سرمایه‌داری انحصاری دولتی در جریان سیکل سرمایه‌داری تا حدی مؤثر واقع می‌شود . این بدان معناست که دولت به سود انحصارها در اقتصاد مداخله می‌کند (از طریق خرید محصولات صنعتی و کشاورزی ، کمک هزینه‌ها و اعطای امتیازات دولتی به انحصارها و غیره) ، و این امر در تأمین بخشی از رشد تولید و تجدید سرمایه‌ی ثابت اهمیت تعیین‌کننده دارد . بورژوازی انحصاری از طریق اقدامات منظم‌کننده‌ی دولت سعی می‌کند نیروی ویرانگر بحران‌های اقتصادی را تضعیف کند ،

ولی سرمایه‌داری انحصاری دولتی با وجود آنکه در سیکل سرمایه‌داری تأثیر می‌کند، نمی‌تواند بحران‌های تولید اضافی را از بین ببرد.

۳- پیشرفت‌های جدید علمی و فنی در جریان سیکل سرمایه-داری تأثیر می‌گذارد. در اینجا منظور کهنه شدن سریع سرمایه‌ی ثابت است. در نتیجه ممکن است سرمایه‌گذاری در دوره‌ی بحران کاهش یابد و با اینهمه در سطح نسبتاً بالایی باشد. این امر شکل قبلی سیکل را تغییر می‌دهد.

۴- مبارزه‌ی طبقاتی در جهان سرمایه‌داری بر سیکل اثر بسیار عظیمی دارد. هرچه مردم بیشتر پیروز بشوند، بورژوازی مجبور می‌شود امتیازهای اقتصادی بیشتری بدهد. این امر موافق گسترش بازار داخلی است و می‌تواند چون عاملی که مانع عمیق شدن بحران اضافه تولید است، عمل کند.

۵- شکست امپراتوری‌های استعماری نیز در سیکل سرمایه-داری مؤثر است. باید به این واقعیت توجه داشت که کشورهای جوان مستقل (از نظر سیاسی) جنگی را برای استقلال اقتصادی آغاز کرده‌اند. راه استقلال آن‌ها همان صنعتی شدن است. اکنون در حدود نیمی از تجهیزات صادره از ممالک سرمایه‌داری (اکثر کشورهای اروپای باختری) به کشورهای توسعه نیافته فرستاده می‌شود. این امر موجب افزایش محصول صنایع اروپای باختری و در نتیجه کمک به تغییر سیکل سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ شده است.

برخی از عوامل مؤثر در جریان سیکل سرمایه‌داری عصر حاضر را برشمردیم. در شرایط ناشی از این عوامل، اقتصاد پس از جنگ کشورهای بزرگ دستخوش بحران‌های اقتصادی پیاپی، ولی با شدت کمتر از بحران ۳۳-۱۹۲۹، می‌شوند.

تولید کمتر از ظرفیت دائمی در مؤسسات سرمایه‌داری، بیکاری مزمن همه‌گیر، و بحران‌های اقتصادی زودرس، دلیل این هستند که سرمایه‌داری نمی‌تواند از نیروهای عظیم تولید که در بطن خود آن رشد کرده‌اند، استفاده‌ی کامل بکند. سرمایه‌داری به ترمز غول‌آسای راه تکامل انسان بدل شده و می‌کوشد برای حل تضادهای اقتصادی و سیاسی خود به مسابقه‌ی تسلیحاتی و نظامی کردن اقتصاد دست بزند.

نظامی شدن اقتصاد و وخامت وضع مردم

منظور از نظامی شدن اقتصاد یعنی سوق یافتن بخش قابل توجهی از صنایع به تولید اسلحه و انباشتن ارزش‌های مادی به شکل ذخایر استراتژیک و نظامی. مثلاً در ایالات متحده هزینه‌ی نظامی مستقیم دولت فدرال در آغاز جنگ دوم جهانی ۱۴٪ مجموع هزینه‌های بودجه بود. اما از ۱۹۵۳ تا زمان حاضر هزینه‌ی نظامی مستقیم سالانه دو سوم بودجه‌ی سالانه‌ی دولت فدرال را تشکیل می‌دهد. در ۶۵-۱۹۶۴ هزینه‌ی نظامی ۵۱٫۲ میلیارد دلار شده است. هزینه‌ی نظامی انگلستان و فرانسه در

سال‌های پس از جنگ یکسوم کل بودجه را تشکیل می‌داده است .
نظامی شدن اقتصاد و مسابقه‌ی تسلیحاتی خطر بروز جنگ را
مطرح می‌کنند . به این دلیل کشورهای صلح‌خواه به مبارزه‌ی پی‌پی‌گیر
برای خلع سلاح کامل و عمومی دست زده‌اند .

با اینهمه قدرت‌های امپریالیستی نمی‌خواهند زیر بار خلع سلاح
کامل و عمومی بروند . چرا ؟ چون مسابقه‌ی تسلیحاتی باعث رشد
بیسابقه‌ی منافع انحصارها می‌شود . مثلاً منافع انحصارهای امریکایی
در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۶۲ از ۳/۳ میلیارد به ۵۱ میلیارد دلار
رسیده ، یعنی بیش از ۱۵ برابر شده است . مجموع منافع ۲۵۰ گروه
صنعتی در سال ۱۹۶۱ از ۷/۵ میلیارد دلار به ۸۸ میلیارد دلار در ۱۹۶۲
رسیده ، یعنی ۱۶۴٪ ازدیاد یافته است .

علاوه بر این ، ایدئولوژی‌گشای سرمایه‌داری مدعیند که نظامی شدن
اقتصاد و مسابقه‌ی تسلیحاتی می‌تواند اقتصاد سرمایه‌داری را از شر
بحران‌های اقتصادی و بیکاری رها کند . ولی در حقیقت نظامی شدن
اقتصاد از طریق عمیق کردن اختلاف میان امکانات بالقوه‌ی تولیدی و
کاستن از تقاضای مؤثر مردم بناگزیرو موجب بحران اقتصادی نو و ژرفتر
می‌گردد .

مسابقه‌ی تسلیحاتی بار سنگینی بر دوش مردم است . فی‌المثل
در ایالات متحده هزینه‌ی نظامی سرانه در سال مالی ۱۴-۱۹۱۳ برابر
با ۳۵ میلیارد دلار، در سال مالی ۳۰-۱۹۲۹ برابر با ۷ میلیارد دلار و در

۱۹۵۴-۵۵ برابر با ۲۵۰ میلیارد دلار بود ، یعنی در دوره‌ی مذکور بیش از ۷۰ برابر افزایش یافت . هزینه‌ی نظامی سرانه‌ی اهالی انگلستان از ۳۴ شلینگ در ۱۴ - ۱۹۱۳ به ۵۸۶ شلینگ در ۵۵ - ۱۹۵۴ رسید . این هزینه‌ی نظامی وسیع از طریق افزایش مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم تأمین می‌شود . مالیات مستقیم ایالات متحده در سال مالی ۶۰-۱۹۵۹ نسبت به سال مالی ۳۸ - ۱۹۳۷ ، ۱۵ برابر بالا رفت . (در این مورد کاهش ارزش پول هم منظور شده) . در همین فاصله ایتالیا مالیات مستقیم خود را به دو برابر و انگلستان و فرانسه به سه برابر رساندند .

مسابقه‌ی تسلیحاتی سال‌های پس از جنگ در کشورهای سرمایه-داری به افزایش تورم منجر شده است و نتیجه‌ی آن تنزل شدید قدرت خرید پول بوده است . حجم پول کاغذی منتشره در ایالات متحده در آغاز سال ۱۹۵۸ از ۵۶ میلیارد دلار (مربوط به ۱۹۳۷) به ۲۷۴ میلیارد دلار افزایش یافت . حجم پول کاغذی در انگلستان در آغاز سال ۱۹۵۸ از ۴۶۰ میلیون پوند (در ۱۹۳۷) به ۱۸۵۰ میلیارد پوند رسیده است . در همین فاصله مقدار پول کاغذی، ایتالیا از ۱۸ میلیارد لیر به رقم نجومی ۱۸۵۲ میلیارد لیر رسید .

انحصارها بر رغم افزایش بار مالیاتی و تورم سعی می‌کنند مزد اسمی را «منجمد» کنند، یعنی ثابت نگهدارند. نتیجه‌ی این وضع کاهش مزد واقعی و وخامت موقعیت مردم مزدبگیر است . شاهد گویای این موضوع افزایش دامنه‌ی جنبش‌های اعتصابی است . با توجه به ارقام

رسمی ، که ظاهراً کمتر از واقعیت هستند ، در مورد ۱۱ کشور ایالات
متحده ، انگلستان ، فرانسه ، بلژیک ، آلمان غربی ، ژاپن ، کانادا ،
اتریش ، سوئیس ، هلند و آرژانتین و مقایسه‌ی دهسال پیش از جنگ
(۱۹۳۰-۳۹) با دهسال پس از جنگ (۱۹۴۵-۵۴) ، معلوم می‌شود که
تعداد اعتصاب‌ها از ۶۷۰۰۰ به ۱۰۱۰۰۰ مورد ، تعداد کارگران اعتصاب‌گر
از ۲۱ میلیون به ۷۳ میلیون و تعداد روزهای اعتصاب از ۲۴۰ میلیون
به ۶۷۱ میلیون افزایش یافته است .

در اعتصاب‌های سال ۱۹۶۱ در حدود ۵۰ تا ۵۲ میلیون نفر شرکت
داشتند . در سال ۶۳ تعداد اعتصابیون به ۵۸ میلیون نفر رسید . اما
دامنه‌ی مبارزه در حد اقتصادی محدود نمانده ، بلکه مسایل اساسی
سیاسی را هم در بر گرفته است .

نتایج علمی این مبارزه‌ی اقتصادی - سیاسی را تجربه‌ی علمی
یکسوم از بشریت که سرمایه‌داری را برای همیشه وداع کرده ، اثبات
می‌کند . نتیجه‌ی اصلی اینست که سرمایه‌داری بناچار جای خود را به
نظامی نوین می‌دهد .

انحصارها در جهت مخالف منافع مردم قدم برمی‌دارند .

در شرایط حاکم امروز منافع سرمایه‌داری انحصاری با منافع
تمام مردم برخورد آشتی‌ناپذیر دارد .
سرمایه‌ی انحصاری بهره‌کشی از مردم را شدت می‌بخشد .

وضع کارگران و کشاورزان در مرحله‌ی کنونی بحران عمومی سرمایه-داری به شدت وخیم شده است. انحصارهای ایالات متحده قیمت‌ها را چنان بالا برده‌اند که در سال ۱۹۵۹ کشاورزان امریکایی می‌بایست برای خرید مایحتاج خود ۱۳٪ بیشتر از سال ۱۹۵۰ پردازند. حال آنکه در همان دوره از بهای تولیدات کشاورزی ۷٪ کاسته شده بود. فاصله‌ی بین بهای تولیدات صنعتی و کشاورزی، قرض و فشار مالیاتی دولت انحصارگران، به ورشکستگی دسته‌جمعی کشاورزان منجر می‌شود. هر ساله ۱۵۰ هزار مزرعه کار خود را تعطیل می‌کنند و صاحبان آنها به سپاه بیکاران یا کارگران کشاورزی می‌پیوندند. از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ در فرانسه ۲۴۲ هزار مزرعه «از میان رفت». ولی سخت‌ترین ضربه‌ها را دهقانان ممالک امریکای لاتین و اکثر کشورهای آسیا و افریقا تحمل می‌کنند.

منافع انحصارها نه تنها با منافع زحمتکشان، بلکه با منافع بورژوازی کوچک و متوسط هم معارض است. سرمایه‌داران انحصارگر، همراه با دولت نوعی سیاست مالیاتی، اعتباری، تعرفه‌ی گمرکی و سیستم قیمتی را دنبال می‌کنند که ضامن توزیع مجدد ارزش اضافی به نفع آنان باشد. سرمایه‌داران کوچک و متوسط از هرگونه سهمی در منافع محرومند و ورشکست می‌شوند.

منافع بورژوازی کوچک و قشرهای طبقه‌ی متوسط روز بروز با منافع بورژوازی انحصارگر و احزاب و دولت او که ننگهبان انحصارها

هستند ، متعارض تر می شود. این تضاد منافع ، پایه‌ی اتحاد میان طبقات جامعه را فراهم می کند.

در شرایط کنونی تمام نیروهای ملی را می توان از راه مبارزه به خاطر صلح ، استقلال ملی ، دفاع از دموکراسی ، ملی کردن صنایع مهم و اداره‌ی دموکراتیک آنها و استفاده از تمام اقتصاد برای ارضای نیازهای مردم ، متحد کرد .

رشد تضادهای بین ممالک سرمایه‌داری

جنگ دوم جهانی توسعه‌ی ناموزون و ناهمگون کشورهای سرمایه‌داری را شدت بخشید . اقتصاد آلمان ، ژاپن و ایتالیا از شکست نظامی لطمه‌ی شدیدی دید . فرانسه در دوره‌ی اشغال ، زیانهای فراوان دید . انگلستان جداً ضعیف شد . فقط انحصارهای امریکایی از جنگ سود بردند. در سال ۱۹۴۸ ، ایالات متحده به تنهایی ۵۶٪ از کل محصولات جهان سرمایه داری را تولید می کرد ، ولی انگلستان ۱۱٫۵٪ ، آلمان غربی ۴٪ ، فرانسه ۴٪ ، کانادا ۳٫۵٪ ، ایتالیا ۲٪ و ژاپن ۱۰٫۵٪ . از آن پس در صف بندی قوای جهان سرمایه‌داری تغییرات بزرگی رخ داده است . این تغییرات کدامند ؟

اولا ایالات متحده برتری مطلق خود را در تولید و تجارت سرمایه‌داری جهانی از دست داد . از ۱۹۴۸ تا کنون سهم این کشور از تولید صنعتی جهان بیش از ۱۰ درصد کاهش یافته و در سال ۱۹۶۴

تولید بالغ بر ۴۴٫۵٪ بود . صادرات امریکا از ۲۳٫۴٪ به ۱۷٪ و ذخیره‌ی طلا از ۷۴٫۵٪ به ۳۵٪ کاهش یافته است . ایالات متحده‌ی امریکا اکنون در صف قدرت‌های سرمایه‌داری دیگر و وضع پیش از جنگ دوم را دارد .

ثانیاً در مواضع انگلستان و فرانسه ضعف و فتور قابل توجهی ایجاد شده است . این کشورها به طور جبران‌ناپذیری مستعمرات خود را از دست داده و نتوانسته‌اند به مواضع پیش از جنگ خود بر تولید صنعتی بازگردند . انگلستان و فرانسه در ۱۹۳۷ حدود ۱۸٫۵٪ محصولات صنعتی جهان سرمایه‌داری را تولید می‌کردند . اما این رقم در ۱۹۶۴ به ۱۳/۴٪ رسیده است .

ثالثاً کشورهای شکست‌خورده به ویژه آلمان غربی و ژاپن سریعاً جلو رفته‌اند . اکنون آلمان غربی ، ژاپن و ایتالیا مجموعاً ۱۷/۴٪ از محصولات جهان سرمایه‌داری را تولید می‌کنند ، و این مقدار بیش از حد سال‌های آغاز جنگ است .

تغییر رابطه‌ی قدرت‌های اقتصادی به مبارزه‌ی کشورهای امپریالیست بر سر بازارها انجامیده است .

ایالات متحده برای اسیر کردن کشورهای دیگر از مزایای اقتصادی خود استفاده می‌کند . این کشور در اولین سال‌های پس از جنگ موفق شد سلطه‌ی خویش را بر قسمت اعظم بازار جهان سرمایه‌داری مستقر کند ولی وقتی وضع اقتصاد کشورهای آلمان غربی ، انگلستان و فرانسه و ایتالیا بهبود یافت ، ایالات متحده خود را با رقابت این

کشورها در بازار جهانی مواجه دید . این امر به مبارزه‌ی شدید انحصارهای ایالات متحده ، انگلستان ، آلمان غربی و کشورهای دیگر بر سر تسخیر بازارها انجامید .

مبارزه‌ی ایالات متحده برای تصرف بازارها و منابع مواد خام و حوزه‌های نفوذ با مقاومت فزاینده‌ی امپریالیست‌های اروپایی مواجه می‌گردد . انحصارهای اروپای غربی نمی‌خواهند منافع بزرگ خود را در معرض تهدید ببینند .

مبارزه‌ی انحصارها به افزایش رشد تضادهای بین کشورهای سرمایه‌داری منجر می‌شود . تضاد بین ایالات متحده و انگلستان نمونه‌ی تضادهای عمیق کشورهای امپریالیستی است . سرمایه‌ی انحصاری ایالات متحده بر بازارها و حوزه‌های نفوذ کهن انگلستان هجوم می‌برد و دارد با موفقیت قابل توجهی مناسبات چندجانبه‌ی انگلستان را بنا ممالک وابسته‌ی مستعمره‌اش از بین می‌برد . مبارزه‌ی انگلستان و ایالات متحده در زمینه‌ی تجارت خارجی و منابع مواد خام بیش‌ازپیش در حال رشد است .

فرانسه و ایالات متحده نیز تضادهای فزاینده دارند . بسیاری از مؤسسات امریکایی در فرانسه شعبه باز کرده‌اند . مبارزه‌ی رقابتی در حوزه‌ی تجارت خارجی نیز در حال افزایش است . ایالات متحده هجوم بر بازارهای کهن فرانسه در شمال افریقا را آغاز کرده است . نشانه‌های قوی دال بر تمایل امریکا به اخراج فرانسه از بازارهای افریقایی

به چشم می‌خورد. محافل متنفذ امریکایی که غالباً زیر نقاب «جنبش آزادی بخش ملی» کار می‌کنند، سعی دارند به جای سلطه‌ی فرانسه در شمال افریقا سلطه‌ی انحصارهای امریکا را بنشانند. این تلاش ایالات متحده توجه محافل حاکمه‌ی فرانسه را به خود جلب کرده است.

شدت تضادهای کشورهای امپریالیستی تا حدی بر اثر افزایش قدرت اقتصاد آلمان غربی و ایتالیا بیشتر شد. در سال‌های پس از جنگ، ایالات متحده سعی کرد انحصارهای آلمان غربی را زیر سلطه‌ی خود بگیرد، و در مهمترین شعبات اقتصاد آلمان غربی مواضع مستحکمی به دست آورد. انگلستان نیز همین سعی را داشته است. ولی ایالات متحده، و کمتر از آن انگلستان، هیچ‌یک موفق به استقرار سلطه‌ی خود در اقتصاد آلمان غربی نشده است. انحصارهای آلمان غربی با حمایت قدرت صنعتی فزاینده‌ی خویش به برنامه‌ی توسعه‌جویانه‌ی عظیمی رو آورده‌اند. در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم آلمان غربی یکی از آخرین مقام‌ها را در میان کشورهای سرمایه‌داری صادرکنندهٔ احراز می‌کرد، ولی اکنون پس از ایالات متحده مقام دوم را دارد.

تضادهای بین امپریالیست‌ها آشتی‌ناپذیر و ناسازگار است. تضادهای اردوگاه سرمایه‌داری برخوردارهای داخلی تصادفی نیستند، بلکه «برخورد بسیار عمیق و محوشدنی منافع اقتصادی امپریالیست‌ها» را منعکس می‌کنند و «اتحاد قدرت‌های سرمایه‌داری... اتحاد

راهزنانی است که هر يك می کوشد چیزی از دیگران بدزدد» .

تضادهای داخلی امپریالیست‌ها از تضاد سرمایه‌داری - یعنی تضاد بین خصالت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تصاحب نتایج کار- ناشی می‌شود . هیچ موافقت ، معامله ، اتحاد یا سازشی نمی‌تواند تضادهای داخلی امپریالیست‌ها را از میان بردارد .

تضاد عمده‌ی دوران حاضر که همان مبارزه‌ی دو نظام اجتماعی و اقتصادی است تضادهای درونی اردوی سرمایه‌داری را از بین نمی‌برد. این تضاد عمده بر روابط داخلی امپریالیست‌ها دو تأثیر دارد : از يك سو ، موجب وحدت کشورهای سرمایه‌داری و مبنای ایجاد پیمان‌های نظامی و مانع درگیری و برخورد مسلحانه‌ی بین امپریالیست‌ها می‌شود؛ و از سوی دیگر زمینه‌های جدید تضاد و برخورد میان ممالک سرمایه‌داری بر سر مسائل اساسی و عمده‌ی توسعه‌ی جهان را فراهم می‌کند .

تضادهای درون امپریالیسم لزوماً به جنگ جهانی منتهی نمی‌شوند. وقتی سرمایه‌داری نیروهای مسلط بر جهان بود، تضادهای درون امپریالیستی و اختلال در توازن قدرت کشورها سر انجام به جنگ‌های جهانی منتهی می‌شد . ولی سرمایه‌داری امروزی دیگر تنها نظام جهانی نیست . اکنون نظامی دیگر وجود دارد که به نیروهای مترقی جهان ، امکان می‌دهد جلوی جنگ را بگیرند ، نیروهای مهاجم را از صحنه خارج کرده و جنگ جهانی را برای همیشه از زندگی جامعه دور کنند.

نحوه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی تولید ، مبتنی بر بهره‌کشی از کار مزدوری را بررسی کردیم . در سرمایه‌داری ، خاصه در بالاترین مرحله‌ی توسعه و تکامل آن ، تضاد بین کار و سرمایه و تضاد کشورهای بزرگ با مستعمرات و تضادهای داخلی امپریالیست‌ها تا آخرین حد خود تشدید می‌شوند. عمیق شدن این تضادها سرمایه‌داری جهانی را به سوی توفانهای اقتصادی و اجتماعی جدید سوق می‌دهد. در پایان این توفانها نظامی نو و انسانی سر برمی‌آورد .

پایان